

هو العليم

رساله طهارت انسان

بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان



سید محمد محسن حسینی طهرانی

هُوَ الْعَلِيمُ

رِسَالَةٌ

طَهَارَتِ انْسَانِ

بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان

تألیف

سید محمد محسن حسینی طهرانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حسینی طهرانی ، سید محمد محسن ۱۳۷۵ هـ . ق
رساله طهارت انسان : بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق
انسان / تألیف سید محمد محسن حسینی طهرانی . - قم :
شهریار ، ۱۴۲۵ هـ . ق .
۱۶۸ ص .

کتابنامه : ص ۱۶۵-۱۶۸ : همچنین به صورت زیر نویس .

شابک : ۹۶۴-۵۹۳۴-۳۵-۴ ISBN:964_5934_35_4

۱. فقه جعفری ۲. طهارت الف . عنوان

۲۹۷/۳۴۲

BP۱۸۳/۹/ح/۴/۴

رساله طهارت انسان

بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان

مؤلف: سید محمد محسن حسینی طهرانی

ناشر: انتشارات شهریار

چاپ : آثار

نوبت چاپ : اول / ربیع الثانی ۱۴۲۵

تعداد : ۵۰۰۰ جلد

شابک : ۹۶۴-۵۹۳۴-۳۵-۴

فهرست مطالب

فهرست مطالب و موضوعات

رسالة طهارت انسان

صفحه

۱۷-۱۵

عنوان

پیشگفتار

مقدمه

۳۳-۲۱

شامل مطالب :

- ۲۳ دین همانند فطرت انسان باید ثابت و لایتنغیر بوده باشد
- ۲۴ ایجاد و ارسال رسل الهی با ملاکات فطری بشر تنافی ندارد
- ۲۶ امکان تخلف احکام از مقتضای خلقت و تکوین مستحیل است
- ۲۷ کیفیت دخالت زمان و مکان در نحوه اجتهاد و استنباط حکم شرعی مقصود از دخالت زمان و مکان در اجتهاد تبدل شرائط و قیود و مخصّصات موضوع احکام است
- ۳۲
- ۳۳ تأثیر زمان و مکان و دخالت آنها در کیفیت استنباط پایه‌ای ندارد

فصل اوّل :

حقیقت نجاست و اقسام آن

۴۳-۳۷

شامل مطالب :

- ۳۷ معانی لغوی لفظ « نجس »
۴۱ لفظ نجس دارای مصادیق و معانی مختلفی است
۴۲ تمامی مصادیق لفظ « نجس » و مشتقات آن به تنفر و انزجار برمی گردد

فصل دوّم :

استعمال لفظ نجس در عرف متشرّعه

۶۱-۴۷

شامل مطالب :

- عَلّت تحریم ورود مشرکین به مسجدالحرام خبائث باطنی بوده است نه
۴۸ نجاست ظاهری
۴۹ روایاتی از عامّه در موضوع مورد بحث
روایاتی از شیعه که دلالت دارد مقصود از نجاست معنای اصطلاحی و
۵۲ فقهی نیست
۵۴ حقیقت نجاست باطنی مقول به تشکیک است نه نجاست ظاهری
اطلاق لفظ « نجس » در روایات بر « شیطان » به معنای نجاست اصطلاحی
۵۷ نیست
دلالت روایت خلقت نور خمسۀ طیّبه و عدم آلودگی آنها به نجاست
۵۸ شرک بر مطلوب

فصل سوّم :

معنای شرک و مفاد آیه کریمه: (إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ)

۸۲-۶۵

شامل مطالب :

- آنچه که از مفاد و مصادیق شرک حاصل می‌شود سهیم نمودن غیر الله
 ۶۷ است در ذات و أسماء و صفات و أفعال
- آیات دالّه بر خروج اهل کتاب از دائره شرک
 ۶۸ منع از دخول مشرکین به مسجدالحرام صرفاً به جهت مسائل سیاسی
 و اجتماعی بوده است
- ۷۱ آنچه مناسب با تطهیر بیت در سیاق آیات است عدم تلوث آن به کثرات
 و قذارت‌های روحی و معنوی است
- ۷۳ روایاتی که دلالت بر مناظره ائمه علیهم السلام با کفار و زنادقه
 در مساجد می‌کنند
- ۷۴ قائلین از اهل سنت بر نجاست ظاهری و نجاست ذاتی مشرکان
 استدلال به آیه (*إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ*) بر نجاست ذاتی
 آنها و اشکالات آن
- ۷۹ اتفاق فقهاء شیعه بر نجاست ذاتی مشرکان و عدم توضیح آن
- ۸۱

فصل چهارم :

روایات باب و کیفیت دلالت آنها بر مطلوب

۸۵-۱۲۰

شامل مطالب :

- روایاتی که نصّ یا ظهور بر طهارت اهل کتاب و غیره را دارند
 ۸۶ از نحوه سؤال راوی (سریان نجاست) معلوم می‌شود مراد نجاست عرضی
 است
- ۸۹ مفاد بسیاری از این روایات، کراهت تماس با اهل کتاب است نه حرمت
 عدم تمامیت استدلال فقهاء بر عدم طهارت اهل کتاب با استناد به
 ۹۱ روایات « حبوب »
- ۹۳

- منع از هم غذا شدن با اهل کتاب در روایات به جهت عدم اجتناب آنها
از خمر و خنزیر است
۹۵
- ظهور لفظ «کَرِه» در روایات باب ، دلالت بر عدم نجاست مخالفین اسلام
می‌کند
۹۶
- روایاتی که در آنها نهی از تماس و ارتباط با اهل کتاب شده است
دلالت بر نجاست ذاتی آنها ندارد
۹۹
- وحدت سیاق در کافر ذمی و ناصبی حکم به قذارت عارضی ، نه ذاتی
آنان می‌کند
۱۰۰
- نهی از غسل یا تناول از ظرف مجوسی یا پوشیدن لباس خریداری شده
از نصرانی از باب رجحان احتیاط است نه نهی تحریمی مولوی
۱۰۲
- یکی از ادلّه بر طهارت اهل کتاب جواز ازدواج با آنهاست
۱۰۳
- لفظ «لاینبغی» و «لا یحلّ» در روایات نکاح با مشرکین به جهت تأثیرگذاری
اخلاق و آداب مشرکین بر اولاد مسلمانهاست نه نجاست آنها
۱۰۶
- اگر قائل به نجاست ذاتی مشرکین باشیم تعلیل امام علیه السلام
بر عدم جواز نکاح بر تأثیرگذاری آداب کفر لغو می‌باشد
۱۰۸
- یکی دیگر از ادلّه طهارت ذاتی اهل کتاب جواز رضع طفل مسلمان است
۱۰۹
- بیان استدلال بر طهارت اهل کتاب بواسطه روایات رضع
۱۱۲
- یکی دیگر از ادلّه طهارت اهل کتاب جواز مؤاکله لشکر اسلام در حین
عبور از سرزمینهای آنهاست
۱۱۴
- یکی دیگر از ادلّه طهارت کفار جواز تغسیل جنازه مسلمان توسط آنهاست
از دیگر ادلّه طهارت کفار مسأله استرقاق آنهاست که طبعاً اختلاط با
مسلمان را در بر دارد
۱۱۹

فصل پنجم :

اقوال فقهاء رضوان الله علیهم در این مسأله

شامل مطالب :

- ۱۲۴ اختلاف کلمات فقهاء در اطلاق لفظ «نجس» به مطلق کفار یا غیر اهل کتاب
- ۱۲۵ کلام مرحوم صاحب «جواهر» در مسأله
- ۱۲۷ اشکالات وارده بر کلام صاحب «جواهر»
- مرحوم صاحب «جواهر» با اینکه اخبار طهارت را از جهت دلالت واضح تر می‌داند ولیکن به جهت ارتکاز ذهنی خود آنها را حمل بر تقیه یا موارد خاص می‌کند
- ۱۳۰ کلام مرحوم حاج آقا رضا همدانی در مسأله و دغدغه ایشان در حکم به نجاست غیر مسلمان
- ۱۳۱ صاحب «مصباح الفقیه» پس از ترجیح اخبار طهارت بر نجاست تنها قرینه حمل بر نجاست را عمل اصحاب و اعراض مشهور می‌داند
- ۱۳۵ صاحب «مصباح» اخبار طهارت را از حیث دلالت و سند تمام دانسته و تنها احتمالی که می‌دهد از جهت صدور است
- ۱۳۷ مرحوم حاج آقا رضا همدانی قول به نجاست اهل کتاب را به عنوان شعار شیعه موهون می‌شمرد
- ۱۳۹ صاحب «مصباح الفقیه» ادله قائلین به نجاست ذاتی اهل کتاب را بافته‌های بدون حجّت می‌داند
- ۱۴۱

فصل ششم :

توضیح اجماع مدعا بر نجاست غیر مسلمان

۱۴۵-۱۵۵

شامل مطالب :

- بیان حجیت اجماع از باب دخول امام علیه السلام در جمله فقهاء و بیان اشکال آن
- ۱۴۶
- بیان حجیت اجماع از باب قاعده لطف و اشکال وارد بر آن
- ۱۴۷

۱۲..... رساله طهارت انسان

- ۱۵۲ بیان حجیت اجماع به طریقه حدس و اشکال آن
- ۱۵۳ اشکالات وارده بر اجماع مدعا بر نجاست غیر مسلمان
- لغویت سؤال وجواب امام علیه السلام در صورت دلالت سیره و نجاست ذاتی
- ۱۵۵

خاتمه

۱۵۶-۱۶۲

شامل مطالب :

- ۱۵۶ استناد فقهاء بر نجاست مشرکان به آیه شریفه تمام نیست
- ۱۵۹ حمل روایات صریحه بر طهارت ذاتی اهل کتاب بر تقیه صحیح نمی باشد
- گرچه در مقام جمع بین روایات، رجحان با روایات دالّه بر طهارت است
- ولیکن از باب احتیاط بهتر است از تماس و تناول اطعمه آنان اجتناب شود
- ۱۶۱
- ۱۶۵-۱۶۸ فهرست منابع

پیشگفتار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی اَشْرَفِ خَلْقِهِ
وَ سَيِّدِ بَرِيَّتِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ اَجْمَعِیْنَ

رساله‌ای که اینک به پیش روی خوانندگان محترم قرار دارد حاصل مباحثات و دروسی است که در پیرامون طهارت انسان در سال هزار و چهارصد و بیست هجری قمری در بلده طَبَّیَّةُ قَمِ حوزة علم و درایت و فقه آل محمد اُیراد گردید.

مسأله طهارت و نجاست انسان از دیرباز بین فقها و عظام شیعه مورد بحث و نقد قرار گرفته است. جمعی به نجاست تمام افراد بشر باستثناء مسلمانان فتوی داده و گروهی دیگر اهل کتاب را نیز در این استثنا وارد نموده‌اند. البته معدود افرادی بوده‌اند که نجاست مخالفین را از هر فرقه و گروهی باطنی نه ظاهری و اصطلاحی شمرده‌اند، و لکن بنظر می‌رسد بحث کافی و تحقیق وافی در حول و حوش این مسأله نشده است.

حقیر با توجه اهمّیت مسأله بالاخص در دنیای کنونی و هجمات معاندین و معارضین به مبانی گرانسنگ اسلام خصوصاً در این موضوع بسیار مهم بر آن شدم تا تحقیقی نه چندان وسیع بلکه در خور توان و لیاقت فکری خود با برادران از فضلاء و اخلاء روحانی داشته باشیم، و به دور از هر پیش فرض و داوری مُعَجَلی این فرع مهم فقهی را مورد فحص و تحقیق قرار دهیم. بحمدالله والمّنه این مهم به انتهاء و این بررسی به نتیجه رسید؛ و از توفیقات و أُلطاف الهی اینکه به نتایج درخشان و افق جدیدی از معرفت فقهی و شناخت دست یافتیم که قبلاً برای ما دشوار می نمود و تصوّر دیگری از مسأله برای ما مطرح شده بود.

البته باید اذعان نمود که فقه اجتهادی شیعه همواره این اجازه را به پویندگان مکتب امامت و ولایت عنایت کرده است تا آزادانه و بدور از هر جنجال و غوغائی بتوانند از متن أدله و حجج مدوّنه شرع به حاقّ واقع و حقیقت احکام در حدّ طاقت و توان بشری دست یابند. و باید خدای متعال را شاکر باشیم منّت هدایت او را با جان و سرّ و سریدای وجود خود پذیرا باشیم که ما را به مکتبی هدایت فرمود و در راه مستقیم و صراط مستوی اولیائی قرار داد که سرلوحه فرامین و دستورات خود را به شیعیان اُتباع حقّ و متابعت از واقع در هرزمینه و ظرفی و در هر رتبه و مجالی و بالأخره در جمیع حالات و اطوار مختلف حیات قرار داده اند و این نکته رمز موفقیت و پویائی دائمی فقه تشیّع و برتری آن بر سایر مکاتب و ادیان می باشد .

بدیهی است که این نوشتار هیچگاه در صدد ردع و یا تنقیص کلمات و فتاویٰ فقهاء بزرگوار و زحمات و کوشش‌های ارجمند آنان نمی‌باشد. زیرا همه در راستای وصول و بلوغ به احکام الهی مأجور و محمودند.

امید است محققان گرامی و فضلاء محترم با تدبّر و تأمل شایسته مواقع نقد و نقص را متذکّر شوند و نویسنده را رهین لطف و کرامت خود قرار دهند، باشد که این اثر ناچیز طلیعه‌ای جهت هر چه نزدیک کردن انظار مختلف و آراء مبعده از حقّ و تحقیق وحدت مطلوبه در افکار و فرهنگ ملل گردد؛ و من الله التوفیق و علیه التّکلان.

مشهد مقدّس رضوی علی ثاویها آلاف التّحیّة و الثّناء.

سیّد محمّد محسن حسینی تهرانی

۱۴ محرم الحرام ۱۴۲۳ هجری قمری

مقدمه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِ الْاَنْبِیَاءِ وَ الْمُرْسَلِیْنَ مُحَمَّدٍ وَّ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ
وَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اِلٰی یَوْمِ الدِّیْنِ

قبل از ورود در بحث طهارت و نجاست اصناف مختلف انسان مقتضی است بعنوان مقدمه قدری مسأله دخالت دو اصل زمان و مکان در کیفیت اجتهاد و استنباط حکم فقهی و یا عدم دخالت آنها بحث شود.

بر اساس مکتب توحید و وحی که استناد عالم خلق و ظهور در جمیع مراتب آن چه شهادت و چه غیب به مُبْدِع و فاعل واحد احدی یعنی ذات مجرد و بسیط بالإطلاق و غنی عن الغیر در همه مراتب فعل و صفات و ذات می باشد ، و کریمه شریفه ﴿اَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ﴾^۱ دال بر تثبیت استناد و بنحو اطلاق می باشد و كذلك آیه شریفه: ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾^۲ و همچنین آیه شریفه ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ

۲- سوره العنكبوت (۲۹) آیه ۶۱.

۱- سوره الأعراف (۷) آیه ۵۴.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لِيَقُولَنَّ خَلَقْنَهُ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ^۱ .

و چه براساس مکاتب الحادی و نفی صانع و مبدأ اعلی، وجود انسان بر اساس قوانین دقیق و مجموعه‌ای از پدیده‌های مختلف و اموری است مرکب، چه در حقیقت انسان که همان روح و نفس ناطقه است و چه در جسم و ظاهر انسان که مرتبه نازله از نفس آدمی است. ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾^۲. و این ترکیب حقیقت نفس ناطقه را از حیثیت استعداد و قوه به شأنیت بلوغ و کمال و فعلیت درمی آورند. از این مجموعه و ترکیب در لسان شرع به فطرت و سرشت تعبیر شده است.

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۳.

شکی نیست که این امور، ثابت و لایتغیر و از لوازم لاینفک طبیعت انسانی و نفس ناطقه آدمی است، که ثبوت موضوع مقتضی ثبوت آنها و نفی و عدم آنها کاشف از نفی و عدم نفس ناطقه خواهد بود. و این معنی همان است که در آیه شریفه با بیان ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ به آن اشاره شده است. و دین همان حرکت در راستای ملاکات فطری و عدم إهمال آنها ولو در یک مورد از موارد مودعه و نهادینه شده است. و تعبیر آیه شریفه ﴿ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ﴾ حاکی از این معنی

۲- سوره التین (۹۵) آیه ۴.

۱- سوره الزخرف (۴۳) آیه ۹.

۳- سوره الروم (۳۰) آیه ۳۰.

است .

بنابراین از آنجا که فطرت انسان بر اساس اصل خلقت انسان ثابت و لایتغیر است، دین نیز چون کیفیت اعمال و حرکات و تکالیف عامه افراد مکلفین است باید ثابت و لایتغیر باشد. یعنی اصول کلیه آن و فروع باید در راستای تحصیل فعلیت بر اساس نیاز فطری بشر بواسطه وجود ملاکات ثابته و لایتغیر تحقق پذیرد.

آیه شریفه در سوره شوری می فرماید:

﴿ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ﴾^۱ ،

گرچه در پاره‌ای از فروع ممکن است اختلافاتی دیده شود.

در سوره مائده می فرماید:

﴿ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ، إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴾^۲.

امیرالمؤمنین - علیه السلام - از بعثت انبیاء و حقیقت تشریح

اینطور تعبیر می فرماید:

وَأَصْطَفَىٰ سُبْحَانَهُ مِنْ وُلْدِهِ أَنْبِيَاءَ أَخَذَ عَلَيَّ الْوَحْيَ مِيثَاقَهُمْ وَعَلَىٰ
تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَاتَهُمْ لَمَّا بَدَلَ أَكْثَرَ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ . فَجَاهَلُوا
حَقَّهُ وَاتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ مَعَهُ وَاجْتَاثَهُمُ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَ
اِقْتَطَعْتَهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ، فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ
لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذْكُرُوهُمْ مَسْئَةَ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ
بِالتَّبْلِيغِ وَيُيِّرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ - الخ .^۱

بدین لحاظ وجود و بعثت حجج الهیه که از آنها به عقل
منفصل تعبیر می شود نمی تواند با ملاکات فطری بشری و اصول آن
مبانی منافات و معارضه داشته باشد . و به تعبیر دیگر انطباق تشریح بر
کیفیت و نحوه تکوین ، اصلی و لوی و قاعده اُ ولی مفروغه در تدوین
احکام می باشد.

واینکه گفته می شود : همانطور که قضیه خلق و تکوین بید
مشیت و اراده پروردگار است ، مسأله تشریح که عبارت از جعل و
اعتبار معتبر در نحوه تکالیف است نیز به اراده و اختیار خداوند است
و هر طور که او بخواهد چه موافق با تکوین یا مخالف ، حق اوست و
کسی را یارای سؤال و پرسش نیست ، سخنی عاری از مرتبه تحقیق و
صلاح است ، و معنی آیه شریفه ﴿ لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ ﴾^۲ ،

۱- نهج البلاغه ، شرح محمد عبده ، ج ۱ ، ص ۲۳ ، خطبه (۱) ؛ و شرح ابن ابی

۲- سوره الانبیاء (۲۱) آیه ۲۳ .

الحدید ، ج ۱ ، ص ۱۱۳ .

مسئولیت پاسخ‌گوئی در برابر افعال را بر عهده مکلفین قرار داده است نه بر عهده حضرت حق زیرا مقام مکلف در قبال تکلیف، مقام اختیار و انتخاب است، ولی مقام اراده و مشیت و فعل حضرت حق، اقتضای اختیار و انتخاب یکی از طرفین وجود و عدم بر اساس رجحان و رعایت مصالح و مفاسد نفس الامریه و انطباق فعل بر اساس آن را نمی‌کند. بلکه نفس اراده و مشیت حضرت حق موجب و مولد و منشی صلاح و رجحان است، و صلاح و فضیلت و خیر، اُمور متزعه منبعثه از نفس فعلیت افعال حق هستند. بعکس افعال و کردار مکلفین.

بلکه منظور و مقصود از انحصار مسأله تشریح و جعل به حیظه و حریم اراده پروردگار آن است که او اصل و مبدأ و فاعل عالم هستی است، لذا حقاً و حقیقتاً براساس ملاک عقل و انطباق با نفس الامر، حیثیت مولویت و شأنیت تشریح باید منحصرراً در ید اختیار و مشیت او باشد و بس. و در این مسأله هیچ اقتضائی نسبت به مخالفت تشریح با کیفیت و نحوه تکوین وجود ندارد، بلکه اقتضای حکمت بالغه حق و علیت غائی در خلق مخلوقات همان بیان نفیس و شریف آیات کتاب مبین است که:

﴿قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ * قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ

هَدَىٰ﴾^۱.

و یا آیه شریفه :

﴿ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ

مُسْتَقِيمٍ ۱ .

و یا آیه شریفه :

﴿ قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ اتَّخِذُوا لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُهُ وَ

لَا يُطْعَمُ قُلٌّ إِنَِّّي أُمِرْتُ لَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ

الْمُشْرِكِينَ ۲ .

بناءً علیهذا امکان تخلف احکام از مقتضای خلقت و تکوین وجود ندارد و نشئه انشاء احکام تکلیفی و وضعیه از نقطه نظر اعتبار و جعل قطعاً باید منتزع از حیثیت تکوین و نشئه خلق باشد تا بتواند موجب حصول فعلیتهای و بلوغ به غایات عالم خلقت گردد . بدین لحاظ طریقی می تواند موصل به این غایت و مقدمه حصول این غرض واقع گردد ، که منافات با غرض و غایت فعل نداشته باشد ، و هر چه که مورد رضا و اختیار خدای متعال است قطعاً می تواند حیثیت مقدمیت و ایصال را برای خود کسب کند . و اینکه گفته می شود : ممکن است طریقی موصل به واقع و نفس الامر بوده باشد ، اما مورد خواست و رضا و جعل شارع قرار نگیرد ، سخنی عاری از تأمل و تحقیق است ، و همچنین سخنی که حاکی از تنجیز حکم از قبل شارع

۱- سوره هود (۱۱) قسمتی از آیه ۵۶ .

۲- سوره الأنعام (۶) آیه ۱۴ .

به صرف اعتبار شارع و بدون هیچگونه تعلقی به حیثیت تکوینی و انطباق و موافقت با جهت خلقی مکلفین در شرائط مختلف و تحقق به موضوعات مختلفه است ، نیز اساسی ندارد .

بدین لحاظ چنانچه شارع حکمی را مترتب بر موضعی نموده است ، امکان تخلف آن از موضوع در هر شرائط و موقعیتی مستحیل خواهد بود ، چه مخالفت موجب عدم تحقق غرض غائی و بالتّیجه جمع متناقضین خواهد بود .

امروزه مسأله‌ای به نام دخالت زمان و مکان در نحوه اجتهاد و استنباط حکم شرعی مطرح است . البتّه از آنجا که فقه شیعه بر اساس اصل اجتهاد از منابع مشخص استخراج می‌شود و نفس استنباط مبتنی بر کیفیت تفکر و تبّع و خصوصیات روحی و اخلاقی فرد مستنبط می‌باشد ، و افراد مختلف در حیات این معانی دارای مراتب مختلفه‌ای می‌باشند ، لذا مشاهده می‌شود هیچگاه در طول ازمنه متوالیه فقهاء بزرگوار شیعه در استنباط فروع فقهی دارای وحدت نظر نبوده و همواره واجد آراء مختلف و چه بسا متناقض بوده‌اند ، و حتّی چه بسا یک فقیه در دو برهه از زمان دارای دو نظریه گوناگون بوده است . فقط در بعضی از فروع بعنوان ضروریات این اختلاف مشاهده نمی‌شود .

حتّی در کثیری از اجماعات نیز حکم مخالف موجود می‌باشد . اما این مسأله دخالتی به مسأله زمان و مکان ندارد ؛ یعنی حتی اگر همین فقهاء که در ازمنه مختلفه دارای آراء و انظار متفاوت‌ای بوده‌اند ،

در یک زمان و یک شرایط با هم اجتماع می نمودند، نیز اختلاف آراء و فتاوی شامل آنان می گردید.

چطور که این معنی بالنسبه به فقهاء یک عصر أظهر من الشمس است. بخصوص در مسأله قضاء و امور حکومتی و مسائل اجتماعی این مطلب اختلاف آراء، از وضوح بیشتری برخوردار می باشد و جای تعجب نیست گرچه همه مثبت و مأجور باشند.

اما اگر مسأله تعلق احکام و استنباط به علیت فاعلی زمان و مکان و نه صوری واعدادی آن برگردد، گریزی از اذعان به مسأله نسخ شریعت و تبدل شریعت حقه به آراء مبتدعه و اعتقاد به جایگزینی دین جدید بر احکام ابدیه و نفی خاتمیت، نیست. زیرا در صورت اعتقاد به این مطلب دیگر هیچ اصل ثابت و لایتغیری از شریعت باقی نخواهد ماند الا اینکه در فرصتی مشمول قاعده نسخ و نسیان و مرور زمان قرار خواهد گرفت و لایقی حينئذ حَجْرٌ عَلَى حَجْرٍ و لا مِنَ الْإِسْلَامِ إِسْمٌ و لا رِسْمٌ و علی الْإِسْلَامِ السَّلَامُ.

معتقدین به این نظریه باید توجه کنند، که چه تغییر و تبدلی در ساختار وجودی بشر از نقطه نظر ظاهری و روحی بوجود آمده است تا آنان را ملزم به طرح و ابداع پدیده تحوّل و تکامل نموده است. آیا وزن آدمی در این زمان بیش از زمان نزول وحی است، و یا در ساختمان بدن انسان تحوّل بوجود آمده است، و یا از نقطه نظر صفات و غرائز و خصوصیات روحی مسأله با آن زمان فرق کرده است، و یا قدرت تفکر بشر و ادراک مصالح و مفسد نفس الامری او

بر مدرکات سابقین پیشی گرفته است؟ ولی بطور حتم باید اذغان نمود در بسیاری از موارد ذکر شده مطلب به عکس و خلاف است. و آیه شریفه: «لَا تَبْدِيلَ لِحَلْقِ اللَّهِ»^۱، بوضوح مفاد و معنی و مصداق خود را نشان می‌دهد. نفس بشر کنونی، بعینه مانند بشر قدیم در منجلابی از هواهای شیطانی و صفات منحطه حیوانی فرورفته است. دیو خودکامگی و آنانیت و حرص و طمع و شهوت، هر روز ظهور جدیدی از سُبُعیت و هُندگی و استیلای شهوت و غضب به ارمغان می‌آورد. و روی گذشتگان را سفید کرده است.

استیلای بر نفوس و املاک و اعراض، مانند گذشته، اما بصورتی کاملاً مدرن با استعمار و استثمار و بلکه استعمار ملت‌ها با سرعتی مهیب به راه خود ادامه می‌دهد. قتل و غارت و نهب و استیلاب اموال هزاران بار موخ‌تر و خطرناک‌تر از سابق بواسطه نفوس سلطه‌گر و قلدر و بی‌وجدان عرصه حیات و زندگی را بر بشر متمدن و عاقل و هدفمند تنگ نموده است. استثمار در فرهنگی در غالب عرضه تکنولوژی و تنوع در مسائل زندگی و فرهنگی و تبلیغات مسموم و بنیان برانداز ارزشهای اخلاقی، آنچنان رعب و وحشتی در ضمائر و قلوب عقلاء و متفکین ملت‌ها بوجود آورده است که دیگر تصور و تبدل و اصلاح و تغیر اوضاع در آنها از بین رفته است.

اینها همگی ناشی از چه چیزی است؟ آیا جز اینکه ناشی از

۱- سوره الروم (۳۰) قسمتی از آیه ۳۰.

۳۰..... رساله طهارت انسان

نفس اماره و صفات بهیمیّه و خصائص منحطه موبقه و مهلكه آنها
است؟

در آیه شریفه بیست و هفتم از سوره اعراف می فرماید:

﴿يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ
يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَ كِتْمَهُمَا إِنَّهُ بَرَآكُم هُوَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ
لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۱.

در این آیه اشاره به کیفیت اِضلال و استیلاء شیاطین بر نفوس
بشر و ادامه و استمرار این سنت از زمان خلقت آدم تا روز قیامت شده
است.

بنابراین با توجه به خاتمیت رسالت رسول اکرم و بیان احکام
ملزومه و غیر ملزومه و استدامه محللات و محرّمات إلى يوم القيمة
دیگر جایی برای این طرز فکر باقی نمی ماند .

و اما اگر مقصود از دخالت زمان و مکان بنحو علل معده و
شرط تحقق موضوعات بوده باشد ، بنحویکه حوادث و امور واقعه در یک
زمان و یا مکان ، موجب تغییر و تبدل مبادی و شرائط محققه
موضوع باشد ، طبعاً حکم به همان موضوع براساس احکام کلیه و
ملاکات کلیه مترتب خواهد شد.

از باب مثال : خون نزد شارع مقدس نجس و شرب آن حرام و
طبعاً خرید و فروش آن نیز حرام بوده است . بدیهی است در زمان

۱- سوره الأعراف (۷) آیه ۲۷ .

شارع هیچ اثر و منفعتی عقلائیه بر استفاده از خون وجود نداشته است ؛ و لهذا عقلاء بر این اساس یعنی براساس نجاست عینیّه بودن آن که از طرف شارع جعل شده است و اینکه اثر عقلائیه مجوّز استفاده از خون در آن زمان وجود نداشته است ، معامله و خرید و فروش آنرا لغو و بیهوده می دانند و شارع نیز آنرا حرام کرده است.

اما در این زمان بواسطه ظهور پدیده صنعت و ترقّی علم طبابت، خون یکی از حیاتی ترین و ضروری ترین ماده بقاء و استمرار حیات شمرده می شود و قطعاً از مصادیق بارزه مقدّمات و اسباب وجوب حفظ نفس محترمه در نزد شارع می باشد. و رعایت این نکته حاصل نخواهد شد الاّ به خرید و فروش آن و استفاده جهت بیماران خاصّ . بدین لحاظ ملاک ممنوعیت معامله که همان لغویت و غیرقابل استفاده بودن بود ، منتفی و داخل در قسم منافع مشروع و محلّله خواهد شد. ولی نجاست و حرمت شرب به حال خود باقی می ماند.

مثال دیگر در سبق و رمایه و اختلاف آلات و اسباب آنها در دو مرحله از زمان است.

مثال دیگر : استعمال و استفاده از الکل در دو زمان متفاوت است و هکذا ...

بنابراین طبق قانون ترتب احکام بر موضوعات ، هرگاه موضوعی براساس اجتماع شرائط و قیود مخصوصه محقّق گردید

طبعاً حکم مقتضای آن موضوع نیز بر آن مترتب خواهد شد. در مثال خون، چنانچه همین شرائط و زمینه استفاده در زمان حاضر، در زمان رسول خدا تحقق می پذیرفت قطعاً رسول خدا استفاده از آنرا جهت مرضی و سایر مصارف عقلائی امروزه در بیمارستانها و لابراتوارها جائز می شمرد و خرید و فروش آن را حلال می دانست؛ و اگر شرائط و زمینه استفاده روز در بعضی از امکنه منتفی شود، قطعاً حرمت بیع و شراء در آن مکان بر آن مترتب خواهد شد.

با توجه به مطالب گذشته روشن می شود که مسأله ای به نام زمان و مکان و دخالت آنها در کیفیت استنباط وجود ندارد، آنچه که مهم است تبدل شرائط و قیود و مخصّصات و معینات موضوع احکام است که ممکن است در یک زمان نیز این قضیه اتفاق افتد و در همان زمان تحوّل موضوع، دوباره شرائط به جای سابق برگردد. و اجتهاد چیزی جز تبیین موضوع و تطبیق آن بر اصول کلیه احکام و کیفیت ادراک اقرب به واقع و منبع وحی ادله احکام نیست، و تقسیم اجتهاد بر اجتهاد تقلیدی و پویا نادرست می باشد. در واقع کاری که یک مجتهد انجام می دهد در مرحله اول تشخیص صحیح موضوع و سپس ادراک شایسته مفاد و مغزای منابع ادله احکام و در نتیجه انطباق حکم وضعی یا تکلیفی بر موضوعات آنها است. و اگر در موضوعی از موضوعات بواسطه حرج و یا عنوانی از عناوین ثانویه مجبور به افتاء بر خلاف حکم اجتهادی خود گردید، با رفع آن عنوان باید به حکم ولّی تسلیم گردد و افراد رابه آن سوق و إرجاع دهد.

شایان توجه است که مسأله‌ای که اکنون در دست بحث و نقاش و نقض و ابرام قرار گرفته است، یکی از موارد یاد شده در مدخلیت موضوع زمان و مکان است؛ چه موقعیت کنونی روابط بین ملل مختلف با تفاوت ادیان و مذاهب گوناگون آنان و کیفیت تلقی از این روابط و ضرورت انسجام و تقریب بین ادیان در راستای حرکت بسوی وحدت حقیقی چنانچه در آیه شریفه بدان اشاره شده است:

﴿ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ هُونِ اللَّهِ فَاِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴾^۱

ممکن است فقیه راوسوسه کند که آنچه بعنوان مانع و سدّ در وصول به این هدف و غایت مقدّس می‌تواند قرار گیرد باتوسّل به اصل موهوم مذکور از میان بردارد و چه بسا جایگاه و منزله او را که در نظراو معنون به عنوان ثانوی است در منزله و مرتبه تعلق احکام اولیّه قرار دهد. این رساله در صدد تبیین و توضیح مسأله طهارت و یانجاست مصطلح و متعارف اهل کتاب و مشرکین، بدور از دخالت و ورود جنبه‌های جانبی و خارجی اصل مسأله است؛ و به بیانی دیگر تحقیق و کشف این مسأله رادر زمان نزول وحی و استمرار آن در دوران حیات زعمای دین مبین ائمه معصومین علیهم السّلام از اُفق‌های مختلف تفحص و نگرش، تعقیب می‌کند.

و علی الله التّوکل و به الاعتصام

فصل اول

حقیقت نجاست و اقسام آن

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نجس در لغت بمعنای قذارت و ناپاکی است. در «لسان العرب» گوید:

النَّجَسُ وَ النَّجْسُ وَ النَّجَسُ ، الْقَذِرُ مِنَ النَّاسِ وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ
قَذِرْتُهُ .

«نجس عبارت است از مردم ناپاک و پلید و هر چیزی است که
توانرا ناپاک گردانیدی.»

وَ نَجَسَ الشَّيْءُ بِالْكَسْرِ، يَنْجَسُ نَجَسًا، فَهُوَ نَجِسٌ وَ نَجَسٌ وَ رَجُلٌ
نَجِسٌ وَ نَجَسٌ .

وَ قَالَ أَبُو هَيْثَمٍ فِي قَوْلِهِ: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾، أَيْ أَنْجَسُوا
أَخْبَاتُ.

«یعنی مشرکون خبیث و پلید می‌باشند.»

و فی الحدیثِ عَنِ الْحَسَنِ فِي رَجُلٍ زَنَى بِامْرَأَةٍ تَزَوَّجَهَا. فَقَالَ: هُوَ
أَنْجَسَهَا وَهُوَ أَحَقُّ بِهَا.

«حسن بصری درباره ازدواج مردی که با زنی زنا نموده است
چنین گفته: او آن زن را ناپاک گردانیده است و او سزاوارتر است از
دیگران به آن زن.»

و النَّجَسُ: الدِّسُّ وَ دَاءٌ نَجِسٌ وَ نَاجِسٌ وَ نَجِيسٌ وَ عَقَامٌ: لَا يُبْرَأُ
مِنْهُ.

«نجس، بمعنی پلید است، بیماری نجس یعنی بیماری غیر

قابل علاج.»

و النَّجَسُ: اتِّخَاذُ عَوْذَةٍ لِلصَّيِّءِ. وَ قَدْ نَجَسَ لَهُ وَ نَجَسَهُ عَوْدَهُ وَ
النَّجَاسُ: التَّعْوِذُ.

قال ثعلب: قُلْتُ لَهُ (ابن الأعرابي): المَعْوَذُ لِمَ قِيلَ لَهُ مُنَجَّسٌ وَ هُوَ
مَأخُودٌ مِنَ النَّجَاسَةِ؟ فَقَالَ: إِنَّ لِلْعَرَبِ أَفْعَالَ تَخَالِفُ مَعَانِيهَا أَلْفَاظَهَا.
يُقَالُ: فَلَانٌ يُنَجَّسُ إِذَا فَعَلَ فِعْلًا يَخْرُجُ بِهِ مِنَ النَّجَاسَةِ. كَمَا قِيلَ:
بِتَأْتِمٌ وَيَخْرُجُ وَيَتَحَنَّنُ، إِذَا فَعَلَ فِعْلًا يَخْرُجُ بِهِ مِنَ الْإِثْمِ وَالْحَرَجِ وَ
الْحِنْثِ^١.

«نجس نیز بمعنی حرز و عوذ برای کودکان است. و به حرز

نجاس گویند. ثعلب می گوید: به ابن اعرابی گفتم: چرا به شخصی که
حرز می بندد، منجس گویند، در حالیکه این عنوان از نجاست مشتق

است؟ او پاسخ داد: در لغت عرب افعالی است که معانی آن افعال با الفاظ آن متخالف و متضاد است. مثلاً می‌گویند: فلانی یتنجّس. یعنی عملی انجام داد که از قذارت و ناپاکی بیرون آمد. همچنان که یتأثم بمعنی انجام عملی است که از گناه، انسان پاک خواهد شد؛ و یتحرّج بمعنی فعلی است که از ضیق و شدت انسان را خارج کند؛ و یتحنّث بمعنی پرداخت کفّاره قسم است و انسان را از عهده قسم و الزام آن خارج می‌سازد.»

و کذلک در ماده قَذِرَ در «لسان العرب» وارد است:

القَدْرُ ضِدُّ النَّظَافَةِ وَ شَيْءٌ قَذِرٌ بَيْنُ الْقَدَارَةِ .

«قدر مخالف پاکی و پاکیزگی است . چیز قدر یعنی شیء ناپاک

و آلوده.»

و فی الحدیث: اتَّقُوا هَذِهِ الْقَادُورَةَ الَّتِي تَهِي اللّهُ عَنْهَا. قَالَ خَالِدُ بْنُ جَبَّةَ: الْقَادُورَةُ الَّتِي تَهِي اللّهُ عَنْهَا، الْفِعْلُ الْقَبِيحُ وَاللَّفْظُ السَّيِّئُ وَ رَجُلٌ قَذِرٌ وَ قَذْرٌ؛ وَ يُقَالُ: أَقْدَرْنَا يَا فُلَانُ! أَي أَضْرَبْنَا .

«در حدیث وارد است : از این قاذوره‌ای که خدا نهی فرموده

است بپرهیزید. یعنی از کار زشت و کلام ناروا دوری کنید . و گفته

می‌شود : مرد ناپاک و آلوده . و همچنین گفته می‌شود : ای شخص تو ما

را آلوده ساختی ! یعنی موجب ناراحتی و بهم ریختگی ما شدی.»

وَ رَجُلٌ مَّقْدَرٌ: تَجْتَنِبُهُ النَّاسُ .

«یعنی مردی که مردمان از او دروی می‌جویند.»

یُقَالُ: قَدَرْتُ الشَّيْءَ أَقْدَرَهُ، إِذَا كَرِهْتَهُ وَ اجْتَنَبْتَهُ.

«گفته می شود: قَدَرْتُ الشَّيْءَ... یعنی از او خوشم نیامد و از او

اجتناب کردم.»

القاذورة مِنَ الرِّجَالِ: الفاحِشُ السَّيِّئُ الخُلُقِ.

«به مردمان زشت کردار و بد اخلاق قاذوره گفته می شود.»

الَّذِي لَا يُبَالِي مَا قَالَ وَ مَا صَنَعَ.

«به کسی که باکی از گفتار و کردارش ندارد نیز قاذوره اطلاق

می شود.»

وَرَوَى أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَآلِهِ) وَسَلَّمَ : كَانَ قَاذُورَةً لَا يَأْكُلُ

الدَّجَاجَ حَتَّى تُعْلَفَ . القاذورة هيهنا ، الذي يَقْدِرُ الأشياءَ ، و رَادَ

بِعَلْفِهَا أَنْ تُطْعَمَ الشَّيْءَ الطَّاهِرَ وَ الهَاءُ للمبالغةِ .

«أبوعبیده می گوید : از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وَآلِهِ) وَسَلَّمَ

روایت است: اگر مرغی از قاذورات ارتزاق می نمود حضرت از

خوردن گوشت آن مرغ إباء می نمودند تا اینکه به او از علوفات و

حبوب طاهر داده شود و بواسطه آن از ناپاکی درآید. و مقصود از

قاذوره در اینجا شخصی است که اشیاء خبیث را ناپاک و آلوده

می بیند و از آنها اجتناب می کند. و هاء در اینجا جهت مبالغه است.»

وَفِي حَدِيثِ أَبِي مُوسَى فِي الدَّجَاجِ: رَأَيْتُهُ يَأْكُلُ شَيْئًا فَقَدَرْتُهُ لِي

كَرِهْتُ أَكَلَهُ كَأَنَّهُ رَأَهُ يَأْكُلُ الْقَدَرَ .

«أبی موسی نیز روایت می کند: که پیامبر فرمود: دیدم آن مرغ از

چیزی ارتزاق می کرد، و مرا از این کار ناخوش آمد و از خوردن آن مرغ

صرفنظر کردم. گویا آن حضرت دیده است که از قاذورات می خورد.»

وَلَمَّا رَجَمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّم مَاعِزِينَ مَالِكٍ قَالَ:
اجْتَنِبُوا هَذِهِ الْقَادُورَةَ يَعْنِي الزَّانَا^۱.

«زمانیکه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ماعزین مالک را بواسطه عمل زنا سنگسار نمود فرمود : ای مردم از این قاذوره اجتناب کنید ؛ یعنی زنا.»

با توجه به معانی مختلف و مصادیق متفاوتی که برای لفظ نجس و قذر ذکر شده است ، بدست می آید که لفظ نجس دارای مصادیق و معانی مختلفی بوده است .

از طرفی ممکن است مقصود از نجس همان معنای اصطلاحی یعنی قذارت خبیثه در بعضی از مصادیق مذکوره باشد . و از طرفی ممکن است منظور کدورت نفسانی و ناپاکی سریره در بعضی از موارد باشد ، چنانکه از حدیث حسن بصری این معنی مستفاد می شود؛ چه اینکه قطعاً مقصود از هُوَ اُنْجَسَهَا نمی تواند قذارت خُبْثِيَّة باشد، زیرا در این صورت فرقی بین زنا و نکاح شرعی وجود نخواهد داشت. و از طرفی لفظ نجس در مورد بیماری و مرض صعب العلاج و یا مستحیل العلاج اطلاق می شود. دَاءُ نَجَسٍ و عَقَامٌ. و از طرفی در مورد حرز و عود نیز مورد استفاده و استعمال قرار می گیرد .

گرچه موارد استعمال کاملاً با یکدیگر متفاوت است ، زیرا مصداق نجاست خبیثه هیچ تلاثمی با نجاست باطنیه و خبث سریره

ندراد چنانچه در مورد حدیث زنا ذکر گردید، و یا بیماری غیر قابل علاج با حرز و عوذ مناسبی ندارد. ولی اگر چنانچه دقت شود روشن خواهد شد که تمامی مصادیق لفظ نجس و مشتقات آن به یک معنی إرجاع می‌گردد و آن مقوله تنفّر و انزجار است. یعنی معنی و مفاد (ما يَتَنَفَّرُ عَنْهُ الطَّبَعُ وَ يَطْرُدُهُ) در جمیع مصادیق نجس اخذ شده است، و مآل جمیع مفاهیم متّخذة از لفظ نجس به این حقیقت باز می‌گردد.

بیماری ممتنع العلاج از آن جهت نجس است که مصداق واقعی و جدی تنفّر طبع است و مردم از آن به غایت استیحاş دارند، و از آن با چهره و حالتی منفور و مشمئز یاد می‌کنند.

همینطور قضاوت مردم نسبت به افراد پلید و ناپاک نیز، چون برخورد آنان با چیز مورد تنفّر است. مصداق حرز و عوذ نیز از جهت تسمیه علّت العدم به عدم معلول و مؤثر به عدم اثر می‌باشد؛ زیرا امراض و بلايا و مصائب چون مورد تنفّر و انزجار مردم می‌باشد به علّت رافعه آن و یا دافعه آن اطلاق معلول و اثر را نموده‌اند. همچون شفاء که اسم برای ادویه است. بالعنایه.

و از اینجا روشن می‌شود که: چنانچه صاحب «لسان العرب» معنای نجس را قَذِرُ یعنی چیز آلوده و ناپاک قرار داده است بسیار معنای جامع و طاردی است، و آن همان اشراب معانی مختلفه از حقیقت واحده و ملحوظه در جمیع است.

حال که معنای نجس که عبارتست از پلیدی و امری که موجب

تَنْفَرَطِيع و انزعاج طبیعت اشخاص است روشن شد ببینیم از دیدگاه شارع مقدّس و استعمال این لفظ در عرف متشرّعه در چه مصداق و معنایی متعارف بوده است . و آیا در زمان شارع و یا متشرّعه از معنای اصیل و وضع بدوی به معنای مصطلح فعلی که همان نجاست و ناپاکی خبیثه است متحوّل گشته است . بنحوی که اراده سایر مصادیق قذارت از لفظ نجس محتاج به عنایت و قرینه صارفه است ؟ و یا اینکه در زمان حَمَلَه وحی و تشریح لفظ به همان معنی و مفاد وصفیه و لایه باقی و تصرّفی در آن بوجود نیامده است ؟

فصل دوم

استعمال لفظ نجس در عرف متشرّعه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شکّی وجود ندارد که لفظ نجس در استعمال شرعی خروج از معنای لغوی و موارد استعمال آن در عرف نمی‌باشد، زیرا همانطور که بیان شد در عرف بمعنای قذارت و امر منفور چه معنوی و چه ظاهری است. و اینکه بعضی استعمال در قذارت خبیثه را منافی با قذارت باطنی و از باب اشتراک لفظی دانسته‌اند موجه نمی‌باشد، بلکه از باب اختلاف مصادیق با حفظ حیثیت طبیعت نوعیه است.

در آیه شریفه ۲۸ از سوره توبه که در مدینه نازل شده است

می‌فرماید :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَفْرَبُوا الْمَسْجِدَ
الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا﴾^۱.

باید توجه کرد که گرچه نسبت به مفاد این آیه شریفه اظهارات

مختلفی مطرح شده است و بسیاری از فقها و مفسرین آنرا حمل بر نجاست اصطلاحی نموده‌اند، ولی قرائن و شواهد موجوده دلّ بر خبثت باطنی و عدم جواز ورود اینگونه از افراد در این حریم مقدّس است؛ زیرا عدم جواز ورود نجس از نقطه نظر نفس نجاست نه جهت دیگر فرقی با سایر مساجد ندارد در حالیکه در هنگام نزول آیه مساجد متعدّدی در مدینه موجود بوده است. و لهذا اختصاص عدم جواز به مسجد الحرام این شبهه را در ذهن تقویت می‌نماید که حکم به عدم جواز یک حکم سیاسی بوده است نه طریقی نفس‌الأمری.

شاهد بر این مطلب آنکه: مراجعه به تاریخ این موضوع را قطعی می‌نماید که در زمان معصومین علیهم‌السّلام ورود مشرکین و ملحدین به مسجد الحرام کاملاً آزاد بوده و کسی از ورود آنان ممانعتی بعمل نمی‌آورده، و احتجاجات بعضی از ائمّه علیهم‌السّلام با ملحدین در خود مسجد الحرام در کتب مذکور است چنانچه خواهد آمد.

بنابراین اگر ارتکاز عرفی در این مسأله بر تحقّق نجاست اصطلاحی و حرمت دخول بدین لحاظ بوده باشد، دیگر ورود این افراد و عدم منع از جانب مسلمین خصوصاً از ناحیه امام علیه‌السّلام چه توجیهی می‌تواند داشته باشد. بنابراین یا باید گفت مقصود از نجس همان نجاست اصطلاحی است ولی احکام مترتبه بر آن مربوط به زمان خاصّ و شرائط خاصی بوده است، و یا اینکه منظور همان خبث باطنی و قذارت نفس و روحی است نه نجاست ظاهری و

اصطلاحی.

تأیید بر مطلب آنکه در زمان خود رسول خدا مشرکین در مسجد مدینه می آمدند .

در «صحیح بخاری» ج ۱ ، ص ۱۲۰ قتیبه ازلیث از سعید بن ابی سعید نقل می کند که از ابا هریره شنید که رسول خدا گروهی را به سمت مسجد فرستاد ، آنها فردی را دستگیر کرده بنام ثمامة بن اثال و به مدینه آوردند . مردم او را به یکی از استوانه های مسجد بستند .

و در روایات دیگر رسول خدا فرمود : او را آزاد کنند. ثمامه از مسجد بیرون آمد و کنار نخلی نزدیک مسجد غسل نمود و سپس به درون مسجد آمد و شهادت بر توحید و رسالت رسول اکرم داد و مسلمان شد .^۱

و همچنین در ص ۷۴ بابی دارد در اینکه مسلمان و مؤمن نجس نمی شود ؛ می گوید :

حدیث کرد برای ما علی بن عبدالله از یحیی از حمید از بکراز ابی رافع از ابوهریره: روزی در حال جنابت رسول خدا او را ملاقات نمود ، او خود را از کنار رسول خدا کنار کشید و رفت غسل نمود ، سپس برگشت. حضرت فرمود: کجا بودی ای اباهریره؟ عرض کرد: من جنب بودم و نخواستم با شما در این حال بنشینم. حضرت فرمود : سبحان الله مؤمن که نجس

نمی‌شود!^۱

ممکن است شخصی در سند و وثاقت این روایت تردید نماید، بلی ممکن است، اما مقصود و منظور ما از نقل این روایت اینست که حتی بر فرض عدم وثاقت در اصل محکی و واقعه، این نکته ثابت می‌شود که از لفظ نجس در این خبر قطعاً معنای مصطلح اراده نشده است؛ زیرا خود آب‌هزیره می‌داند که بول و امثال آن موجب نجاست ظاهری بدن و بالتّیجه غسل آن می‌شود، پس چگونه از رسول خدا نقل می‌کند که مؤمن نجس نمی‌شود؟ و این نیست جز اینکه مقصود از این لفظ، نجاست باطنی و قذارت روحی است نه ظاهری .

همچنین در «المصنّف» ج ۱، ص ۲۰۰ روایت می‌کند :

حَدَّثَنَا وَكَيْعٌ عَنْ مَسْعَرٍ عَنْ وَاصِلٍ عَنْ أَبِي وَائِلٍ عَنْ حُدَيْفَةَ : إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَسَلَّمَ لَقِيَهُ وَهُوَ جُنْبٌ فَأَعْرَضَ عَنْهُ فَأَعْتَسَلَ ثُمَّ جَاءَ فَقَالَ : إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَنْجُسُ .^۲

«از حدیفه روایت است که روزی رسول خدا را در مسیر ملاقات کرد و از آنجا که جنب بود زود خود را دور نموده برفت و پس از غسل بازگشت . آنگاه رسول خدا فرمود : مؤمن که نجس نمی‌شود.»

۱- همان مصدر ؛ همچنین در کتاب المصنّف ، ج ۱ ، ص ۱۹۹ ، با کمی تفاوت آمده است .

۲- و نظیر آن در شرح معانی الآثار ، ج ۱ ، ص ۱۳ آمده است ؛ ... وَ قَدَرُ آيَاتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَسَلَّمَ قَالَ : الْمُؤْمِنُ لَا يَنْجُسُ .

همینطور در «احکام القرآن» الجصاص، ج ۳، ص ۱۱۵ آمده

است :

وَقَدَّرَ وَى حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ عَنْ حَمِيدٍ عَنِ الْحَسَنِ عَنِ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي
الْعَاصِ : إِنَّ وَفْدَ ثَقِيفٍ لَمَّا قَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ وَسَلَّمَ ضَرَبَ لَهُمْ قَبَّةً فِي الْمَسْجِدِ . فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَوْمُ
أَنْجَاسٍ . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى
الْأَرْضِ مِنْ أَنْجَاسِ النَّاسِ شَيْءٌ ، إِمَّا أَنْجَاسُ النَّاسِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ .

«گروهی از بنی ثقیف به مدینه آمدند و بر رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم وارد شدند. حضرت خیمه‌ای در مسجد جهت آنان
برپا داشت . مردم گفتند : ای رسول خدا اینان مشرکند و نجسند!
حضرت فرمود : نجاست اینان با خودشان است نه بر زمین .»

ممکن است این روایت اینطور معنا و تفسیر شود که اگر اینان
نجس هستند این نجاست به بدن آنها مربوط است و کاری به زمین و
نجس کردن آن ندارد، بنابراین مانعی نیست که در مسجد بیتوته کنند.
ولی ممکن است معنای دیگری بر آن بشود و آن اینکه: نجاست آنها
به زمین اصابت نمی‌کند و آنها نجاستشان مربوط به نفسشان و
باطنشان است و قابل سرایت به جای دیگری نیست. و بنظر می‌رسد
که این معنی دقیق‌تر و نزدیک‌تر به واقع باشد، زیرا تنجیس مسجد
شرعاً حرام می‌باشد و قطعاً اگر یک فرد نجس در جائی بیتوته کند و
روزها را در مکانی بپا دارد، امکان ندارد در این مدت هیچ اثری از او و
یا سرایتی از او بواسطه شستشو و رطوبت و یا عرق که تمام اینها

موجب تنجیس مسجد می شود سرنزد. بنابراین باید این لفظ را از رسول خدا بر همان معنای قذارت باطنی و کدورت نفس حمل نمود؛ و الله العالم.

البته بعضی در دلالت روایت تشکیک نموده و این واقعه را قبل از نزول آیه: ﴿إِنَّمَا الْمُسْرُكُونَ نَجَسٌ﴾ دانسته اند، ولی با توجه اندکی به مدلول روایت ضعف این تشکیک روشن می شود؛ زیرا مسلمین تصریح بر نجاست آنها نموده اند در حالیکه قبل از نزول آیه حکمی مبنی بر نجاست و گوی باطنی و روحی نیامده بود. بنابراین باید اذعان نمود که مسلمین مقصد و منظور از نجاست را در آیه دست در نیافته بودند و آنرا حمل بر معنی اصطلاحی نموده بودند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با این بیان آنرا متوجه اشتباه و خطاء در مفهوم و بالتبع مصداق آن نموده است .

همینطور در روایات شیعه نیز دلائلی بر استفاده از لفظ نجس و یا لفظ طاهر در معنای نفسی و باطنی آنها وجود دارد. مرحوم شیخ حرّ عاملی در جلد اول «وسائل» ص ۲۱۹ روایت می کند از بعضی از اصحاب از ابن جمهور از محمد بن قاسم از ابن اُبی یعفر از امام صادق علیه السلام که فرمود:

لَا تَغْتَسِلُ مِنَ الْبُئْرِ الَّتِي تَجْتَمِعُ فِيهَا غَسَالَةُ الْحَمَامِ فَإِنَّ فِيهَا غَسَالَةَ
وَلَدِ الزَّيْتَا وَهُوَ لَا يَطْهَرُ إِلَى سَبْعَةِ آبَاءَ ، وَفِيهَا غَسَالَةُ النَّاصِبِ وَهُوَ
شَرُّهُمَا. إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا شَرًّا مِنَ الْكَلْبِ وَإِنَّ النَّاصِبَ أَهْوَنُ عَلَى

اللَّهِ مِنَ الْكَلْبِ^۱.

«حضرت فرمودند: از آب چاهی که فاضلاب حمام در آن می‌ریزد غسل مکن زیرا اولاد زنا در آن حمام خود را شستشو می‌دهند و در حالیکه او تا هفت پشت طاهر نمی‌باشد، و همچنین ناصبی خود را می‌شوید و او از آن دو بدتر است. خدای متعال هیچ مخلوقی را بدتر از سگ نیافرید، اما شخص ناصبی از آن هم پست‌تر و زبون‌تر است.»

نظیر این روایت در «علل الشرائع» از محمد بن الحسن... از عبدالله بن ابی یعفر مردی است که از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند، حضرت فرمودند :

وَإِيَّاكَ أَنْ تَغْتَسِلَ مِنْ غُسَالَةِ الْحَمَّامِ، فِيهَا يَجْتَمِعُ غُسَالَةُ الْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرَانِيِّ وَ الْمَجُوسِيِّ وَ النَّاصِبِ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ هُوَ شَرُّهُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقْ خُلُقًا أَنْجَسَ مِنَ الْكَلْبِ وَإِنَّ النَّاصِبَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَنْجَسُ مِنْهُ^۲.

«مبادا از آب زائده حمام جهت غسل استفاده کنی، زیرا در این آب زائده غسل یهود و نصرانی و مجوسی و ناصب ما اهل بیت قرار دارد. و بدان که ناصبی از همه آنان بدتر است. خدای متعال هیچ مخلوقی را نجس‌تر از سگ نیافرید و بدرستیکه شخص ناصبی از

۱- وسائل الشیعة، کتاب الطهارة، أبواب الماء المضاف والمستعمل، الباب (۱۱)، حدیث ۴، ج ۱، ص ۲۱۹.

۲- علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۹۲، باب ۲۲۰، آداب الحمام.

سگ هم نجس تر است.»

با توجه به این دو روایت و نظائر آنها روشن می شود که مقصود از نجاست و یا طهارت در روایت سابق معنای اصطلاحی و فقهی آن نیست؛ زیرا لفظ طهارت در روایت سابق در مورد ولد زنا بکار گرفته شده است در حالیکه به اجماع و ضرورت دین اولاد زنا پاک هستند و نجاستی عرضی مترتب بر آنان نیست، بلکه مقصود از این لفظ عبارت از یک نوع کدورت و گرفتگی باطنی و معنوی است که بر توالد و تناسل من غیر طریق شرعی مترتب است و این اشکالی ندارد.

در این روایت دوم نیز امام علیه السلام راوی را از غسل در آب حمّامی که یهود و نصاری و غیره خود را در آن می شویند نهی می کنند، در حالیکه بعداً خواهد آمد که قطعاً این جماعت محکوم به طهارت ذاتی بوده و اگر شکی در مورد بعضی باشد آن در مورد مشرکین است نه در مورد آنها.

نکته قابل توجه در این روایت اینست که: امام علیه السلام ناصبی را نجس تر از سگ می داند در حالیکه نجاست مقول به تشکیک نیست، و احکام مترتبه بر آن و بر ازاله آن به نجاست ماده ارتباطی ندارد بلکه به خصوصیت نفس ماده مربوط می شود. مثلاً در مورد سگ اول باید با خاک آنرا پاک نمود سپس با آب تطهیر نمود، یا در مورد بول با آب ازاله می شود، و یا در مورد غائط با خرّقه و یا سنگ و یا چیز دیگر رفع نجاست می شود، در تمامی این موارد طرق مختلف ازاله به اصل نجاست مربوط نیست بلکه به نفس ماده نجس

برمی‌گردد و عنوان نجاست کمی یا زیادی و شدت و ضعف بر نمی‌دارد، و اگر قرار باشد که شدت عنوان ظاهری دخالت در احکام مترتبه داشته باشد باید سؤر ناصبی را بیشتر از سؤر کلب تطهیر نمود، زیرا طبق این روایت ناصبی نجس‌تر است. و لَمْ يَقُلْ به أحد. پس منظور امام از عنوان نجس‌تر نجاست معنوی و قذارت باطنی است که آن دارای مراتب متفاوته از شدت و ضعف و قلت و کثرت می‌باشد.

روایت دیگر در «کافی» باب التَّطْهِيرِ، ص ۳۵ وارد است :

عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : طَهَّرُوا
أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ السَّابِعِ فَإِنَّهُ أَطْيَبُ وَأَطْهَرُ وَأَسْرَعُ لِنَبَاتِ اللَّحْمِ ، وَإِنَّ
الْأَرْضَ تَنْجُسُ مِنْ بَوْلِ الْأَغْلَفِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا .^۱

« امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند که حضرت فرمودند : اولادتان را در روز هفتم تطهیر (ختنه) نمایند زیرا این هنگام پاکیزه‌تر و مهیاتر و ترمیم آن بهتر و زودتر انجام می‌پذیرد : و بدرستی که زمین تا چهل روز از بول شخص ختنه نشده نجس می‌ماند. »

این روایت را در «تهذیب» بابُ الْوَلَادَةِ وَالنَّفَاسِ وَالْعَقِيقَةِ^۲ و

۱- الکافی ، کتاب العقیقه ، باب التَّطْهِيرِ ، حدیث ۲ ، ج ۶ ، ص ۳۵.

۲- تهذیب الأحکام ، ج ۷ ، ص ۴۴۵ .

در «وسائل الشیعة» بابُ وجوبِ خِتَانِ الصَّبِيِّ و جوازِ تَرْكِهِ،^۱ و در «بحار الأنوار» بابُ الخِتَانِ و الخَفْضِ و سَنَنِ الحَمَلِ نقل می‌کند.^۲ همچنین به سند دیگر از ابن طریف از ابن علوان از امام صادق علیه‌السلام شبیه این روایت در کتاب «قرب الإسناد»^۳ روایت شده است. کذلک در کتاب «خصال» نیز روایت به طریق دیگر نقل شده است. پدر شیخ صدوق از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از حسین بن یزید نوفلی از اسماعیل بن مسلم السکونی از امام صادق از پدرانشان روایت می‌کند.^۴

مورد دیگر دعائی است که هنگام دخول در بیت الخلاء از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مرویست.

در «وسائل» باب استحباب التسمية و در «من لا یحضره الفقیه» باب ارتیاد مکان للحدث وارد است :

وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ إِذَا رَادَ دُخُولَ
 الْمَتَوَضَّأِ قَالَ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الرَّجْسِ النَّجْسِ الْخَبِيثِ
 الْمُخْبَثِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ...^۵

۱- وسائل الشیعة، کتاب النکاح، ابواب أحكام الأولاد، الباب (۵۲)، حدیث ۴، ج ۲۱، ص ۴۳۴.

۲- بحار الأنوار، کتاب العقود و الإیقاعات، ابواب الأولاد، باب الختان و الخفض، ج ۱۰۴، ص ۱۰۸ با کمی تفاوت.

۳- قرب الإسناد، ص ۱۲۲، حدیث ۴۲۹.

۴- الخصال، ابواب الأربعین، حدیث ۶، ص ۵۳۸.

۵- وسائل الشیعه، کتاب الطهارة، ابواب أحكام الخلو، الباب (۵)، ⇐

« رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هر گاه داخل بیت الخلاء می شد می فرمود : خدایا به تو پناه می برم از آنچه که پلید و نجس و خبیث و ناپاک و خبیث کننده می باشد که آن همانا شیطان رانده و طرد شده است.»

و شبیه این روایت در «مستدرک الوسائل» باب استحباب التَّسْمِيَةِ وَالِاسْتِعَاذَةِ از کتاب جعفریات روایت می کند :

أمیرالمؤمنین علیه السَّلَام فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به من امر کرد هنگامی که داخل بیت الخلاء می شوم این دعا را بخوانم.^۱

خوب بسیار روشن و واضح است چه در روایت أغلف که زمین تا چهل روز بحالت نجاست می ماند ، مقصود نجاست ظاهری نیست ؛ و کذلک اطلاق لفظِ نَجَسٍ بر شیطان بمعنای نجاست اصطلاحی نخواهد بود. و نیز روایتی در «علل الشرایع» با سلسله سند... از معاذ بن جبل از رسول خدا نقل می کند که حضرت فرمودند :

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَنِي وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الدُّنْيَا بِسَبْعَةِ آلَافِ عَامٍ . قُلْتُ : فَأَيْنَ كُنْتُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : قُدَّامَ الْعَرْشِ نُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَى وَنُحَمِّدُهُ وَنُقَدِّسُهُ وَنُجَدِّدُهُ . قُلْتُ : عَلَيَّ أَيِّ مِثَالٍ ؟ قَالَ : أَشْبَاحُ نُورٍ ، حَتَّى إِذَا رَأَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَخْلُقَ

۱- حدیث ۵ ، ج ۱ ، ص ۳۰۷ ؛ و نیز در من لایحضره الفقیه ، ج ۱ ، ص ۲۳ .

۱- مستدرک الوسائل ، کتاب الطهارة ، أحكام الخلوۃ ، باب ۵ ، حدیث ۶ ، ج ۱ ،

صُورَنَا، صَيْرَنَا عَمُودَ نُورٍ ثُمَّ قَدَفْنَا فِي صُلْبِ آدَمَ، ثُمَّ أَخْرَجْنَا إِلَى
 أَصْلَابِ الْآبَاءِ وَ رُحَامِ الْأُمَّهَاتِ وَ لَا يُصَيَّبُنَا نَجْسُ الشُّرْكَ وَ
 لَا سِفَاحُ الْكُفْرِ...^۱

«خدای متعال قبل از خلقت دنیا به هفت هزار سال من و علی و فاطمه و حسن و حسین را خلق فرمود . پرسیدم از آن حضرت: پس شما کجا بودید ای رسول خدا؟ حضرت پاسخ داد: ما در عرش پروردگار تسبیح و حمد و تقدیس و تمجید او را می نمودیم. عرض کردم: بر چه مثال و تعینی وجود شما قرار داشت؟ حضرت فرمود: ما اشباح نور بودیم. تا اینکه خدای متعال اراده فرمود خلقت عنصری و مادی ما را پدید آورد، آنگاه ما را همچون عمودی از نور بگردانید و در صلب آدم قرار داد و همینطور از صلبی به صلب دیگر منتقل شدیم درحالیکه هیچ گونه نجاست شرک و پلیدی کفر دامن ما را نیالود...»^۲

این روایت تصریح دارد بر اینکه مقصود از نجاست شرک قذارت باطنی شرک و کدورت معنوی آن است، زیرا وجود خمسه

۱- علل الشرایع، باب ۱۵۶، حدیث ۱۱، ج ۱، ص ۲۰۸؛ در مصادر و کتب دیگری نیز عین این مطالب نقل شده است از جمله: دلائل الإمامة، ص ۵۹ و مدینه المعاجز، ج ۳، ص ۲۲۹ و بحار الأنوار، جلد های ۱۵، ص ۷؛ و ج ۳۵، ص ۳۴.

۲- در دلائل الإمامة، ص ۵۹، معرفة ولادة أبي محمد الحسن بن عليّ عليهما السلام نظیر این روایت نقل شده است .

طیبه قطعاً بصورت حقیقت نوریّه نه به صورت ماده و عنصری مادی در أصلاب آباء و امّهات مستقر بوده است چنانچه در خود روایت به این معنی تصریح شده است. و لذا می توان این روایت را به عنوان دلیل محکم و قاطع بر مفاد آیه شریفه: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ قرار داد. و مقصود از نجاست شرک را در آیه بر معنای کدورت و قذارت نفسی و معنوی تفسیر نمود.

مورد دیگر در «بحار الانوار» ج ۱۶ ص ۳۷۴ باب فضائله و خصائصه صلی الله علیه و آله و سلم از تفسیر فرات بن ابراهیم نقل می کند:

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عُمَرَ الزُّهْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَ سَلَّمَ] فِيْنَا حَطِيْبًا فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَيَّ آلَائِهِ وَبَلَائِهِ عِنْدَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ...

وَإِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ طَهَّرْنَا اللَّهَ مِنْ كُلِّ نَجَسٍ، فَتَحْنُ الصَّادِقُونَ إِذَا تَطَّقُوا وَ الْعَالِمُونَ إِذَا سُئِلُوا... الخ.

«عبدالله بن عباس می گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان ما برخاست و خطبه ای قرائت کرد و فرمود: حمد اختصاص به پروردگار دارد بر نعمتهای او و بر بلاهایی که نازل می کند بر ما اهل بیت... تا اینکه می فرماید:

و ما اهل بیته هستیم که خدای متعال ما را از هر نجاست و قذارتی پاک و مطهر گردانید؛ پس ما در کلام خود صادق هستیم زمانی که سخن بگوئیم و دانا هستیم زمانی که سؤالی از ما بشود... الخ.»
در اینجا نیز لفظ نجس قطعاً بر معنای قذارت باطن و کدورت نفس استعمال شده است.

اینها برخی از مواردی بود که نگارنده به آن برخورد کرده و به عنوان شاهد و دلیل بر رواج استعمال لفظ نجس در قذارت و کدورت نفسانی می‌توان استفاده نمود؛ البته ممکن است موارد دیگری نیز وجود داشته باشد.^۱

۱- از جمله در **مصباح المتهجد**، ص ۷۸۹، در زیارت حضرت امام حسین علیه السلام آمده: **أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نَوْرًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ لَمْ تُتَجَسَّكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِأَنْجَاسِهَا وَلَمْ تُلْبَسْكَ الْمُدْلَهَمَاتُ مِنْ ثِيَابِهَا**، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مِنْ دَعَائِمِ الدِّينِ. و نظیر آن در کتاب **المسترشد**، ص ۶۴۸ چنین آمده است که: **وَرُوِيَ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ هَرَبَ يَوْمَ أُحُدٍ وَأَنْهَزَمَ يَوْمَ خَبِيرٍ هُوَ وَعُمَرُ، وَكَمْ يَنْهَزَمُ عَلَيَّ قَطُّ، ثُمَّ لَمْ يَنْجَسْ بِعِبَادَةِ الْأَوْثَانِ وَالْأَصْنَامِ قَطُّ. وَتَرَكَ أَبَاهُ وَهُوَ أَعَزُّ قُرَيْشٍ.** و نیز مانند آن در کتاب **دلائل الإمامة**، ص ۲۷۶ آمده است: **أَخْرَجَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ جَرَابَهُ مِنْ طَيِّبٍ كِسَائِهِ، فَوَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيْ مَوْلَانَا فَنَظَرَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْغَلَامِ وَقَالَ: يَا بَنِيَّ، فَضَّ الْخَائِمَ عَنْ هَدَايَا شَيْعَتِكَ وَمَوَالِيكَ. فَقَالَ: يَا مَوْلَايَ: أَيَجُوزُ لِي أَنْ أُمِدَّ بِيَدًا طَاهِرَةً إِلَى هَدَايَا نَجَسَةٍ وَأَمْوَالِ رَجَسَةٍ قَدْ شَيَّبَ أَحْلَاهَا بِأَحْرَمِهَا؟ فَقَالَ مَوْلَانَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنِ إِسْحَاقَ! اسْتَخْرِجْ مَا فِي الْجُرَابِ لِيُمَيِّزَ بَيْنَ الْحَلَالِ مِنْهَا وَالْحَرَامِ.**

و ایضاً در کتاب **مکارم الأخلاق**، نقل شده: **من کتاب من لا یحضره الفقیه، عن مُحَمَّدِ بْنِ حَمْرَانَ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا دَخَلْتَ الْحَمَامَ فَقُلْ فِي الْوَقْتِ الَّذِي تَنْرِعُ فِيهِ ثِيَابَكَ: اللَّهُمَّ أَنْزِعْ عَنِّي رِبْقَةَ النَّفَاقِ وَثَبِّتْنِي عَلَى الْإِيمَانِ. وَإِذَا**

و اما معنای دوم نجاست ، وبه عبارت دیگر مصداق دوم آن عبارت از همین معنی و مصداق متعارف فقهی و فعلی است که برای همه روشن و واضح می باشد .

« دَخَلْتُ الْبَيْتَ الْأَوَّلَ فَقُلْتُ : اللَّهُمَّ إِنَّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي وَ أَسْتَعِيدُ بِكَ مِنْ آذَاهُ . وَإِذَا دَخَلْتُ الْبَيْتَ الثَّانِيَّ فَقُلْتُ : اللَّهُمَّ أَذْهَبْ عَنِّي الرَّجْسَ النَّجِسَ وَ طَهِّرْ جَسَدِي وَ قَلْبِي ، وَ خُذْ مِنْ الْمَاءِ الْحَارِّ وَ ضَعُهُ عَلَيَّ هَامَتِكَ . »

و از جمله در کتاب الثاقب فی المناقب ، ص ۵۸۶ وارد شده است که : فَلَمَّا فَرَّغَ مِنْ كِتَابِهِ الْبَيَاضِ الَّذِي كَانَ بِيَدِهِ أَخْرَجَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَقَ جَرَابَهُ مِنْ طَيِّ كِسَائِهِ ، فَوَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَنَظَرَ الْمَوْلَى أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْعِلَامِ وَقَالَ : يَا بُنَيَّ فَضَّ الْحَثَمَ عَنْ هَدَايَا شَيْعَتِكَ الَّتِي بَعَثَهَا إِلَيْكَ ، فَقَالَ : يَا مَوْلَايَ ؛ يَجُوزُ لِي أَنْ أُمْدَّ يَدِي الطَّاهِرَةَ إِلَى هَدَايَا نَجَسَةٍ وَ أَمْوَالِ وَ حِشَّةٍ قَدْ خُلِطَ جُلُهَا بِحَرَامِهَا ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا بَنَ إِسْحَقَ ، اسْتَخْرِجْ مَا فِي الْجَرَابِ لِيُمَيِّزَ بَيْنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ مِنْهَا .

و همچنین در کتاب المزار، محمد بن مشهدی ، ص ۹۱ ، در زیارت حضرت ابراهیم ابن رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم بدینگونه مذکور است : أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدِ اخْتَارَ اللَّهُ لَكَ دَارَ إِعَامِهِ قَبْلَ أَنْ يَكْتُبَ عَلَيْكَ أَحْكَامَهُ لَوْ يُكَلِّفُكَ حَلَالَهُ وَ حَرَامَهُ ، فَتَقَلِّكَ إِلَيْهِ طَيْبًا زَاكِيًّا مَرْضِيًّا طَاهِرًا مِنْ كُلِّ نَجَسٍ ، مُقَدَّسًا مِنْ كُلِّ دَنَسٍ وَ بَوَآكِ جَنَّةِ الْمَأْوَى ، وَ رَفَعَكَ إِلَى دَرَجَاتِ الْعُلَى .

و در کتاب سعد السعود ، ص ۳۹ و ۴۰ بدین لفظ نقل نموده : فصل فيما نذكره من القائمة الثانية من الوجهة الثانية من الكراس الثالث من سنن إدريس : إنما إذا دخلتم في الصيام طهروا نفوسكم من كل دنس و نجس و صوموا لله بقلوب خالصة صافية منزهة عن الأفكار السيئة و الهواجس المنكرة فإن الله يحبس القلوب اللطخة و التيات المدحولة .

فصل سوم

معنای شرک و مفاد آیه

إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

همانطور که قبلاً گذشت، از نقطه نظر فقهی تنها دلیلی که ممکن است از آیات قرآن کریم بر نجاست مشرکین دلالت کند آیه شریفه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا﴾^۱ می باشد. لذا در اینجا می بایست ابتداءً به تبیین عنوان شرک و مشرک پرداخته، سپس میزان دلالت آیه را بر مفاد و مقصود مورد ارزیابی قرار دهیم.

باید در اینجا توجه کرد که در آیه فقط خصوص مسجد الحرام ذکر شده است نه مساجد دیگر، پس اگر منظور عدم دخول مشرکین در همه مساجد باشد لااقل می بایست تلمیحی نسبت به این مطلب بوده باشد و عدم قول به فصل در این جا نمی تواند تأثیری داشته باشد، زیرا در زمان نزول آیه مساجد مختلفی در مدینه و اطراف

وجود داشته است و این خود قرینه بر عدم لحاظ آنها در کیفیت نزول حکم است. بلی ممکن است این قضیه بنحو عکس مدخلیت داشته باشد؛ یعنی عدم قول به فصل در حرمت و عدم حرمت دخول مشرک از یک طرف و عدم ذکر مساجد در آیه شریفه از طرف دیگر موجب این نظریه گردد که مقصود از لفظ نجس، نجاست ذاتی و جبلی نیست، بلکه منظور قذارت معنوی و کدورت نفسانی است؛ و آیه بجهت تعظیم و تفضیم مرتبه و جلالت بیت الله این حکم را صادر نموده است و این خود موجب صرف لفظ نجس از معنای متعارف و اراده مصداق دیگر از این مفاد باشد.

شرک در لغت بمعنای سهم و نصیب در کنار سایر سهام می باشد. در «لسان العرب» گوید:

الشَّرْكَةُ مُخَالَطَةُ الشَّرِيكَيْنِ. يُقَالُ: اشْتَرَكْنَا، بِمَعْنَى تَشَارَكْنَا، وَقَدْ اشْتَرَكَ الرَّجُلَانِ وَتَشَارَكَا وَشَارَكَ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ. وَالشَّرِيكُ الْمُشَارِكُ... وَالْأَشْرَاقُ جَمْعُ الشَّرِكِ وَهُوَ النَّصِيبُ. كَمَا يُقَالُ: قَسَمْتُ وَأَقْسَمْتُ. وَاشْرَكَ بِاللَّهِ: جَعَلَ لَهُ شَرِيكًا فِي مُلْكِهِ وَالِاسْمُ الشَّرِكُ. وَ الشَّرِكُ لَنْ يَجْعَلَ لِلَّهِ شَرِيكًا فِي رُبُوبِيَّتِهِ، تَعَالَى اللَّهُ عَنِ الشُّرَكَاءِ وَالْأَنْدَادِ. وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَأَنْ تَشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا﴾^۱ لَأَنَّ مَعْنَاهُ عَدَلُوا بِهِ، وَمَنْ عَدَلَ بِهِ شَيْئًا مِنْ خَلْقِهِ فَهُوَ كَافِرٌ مُشْرِكٌ، لَأَنَّ اللَّهَ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَلَا نَدٌّ لَهُ وَلَا نِدِيدٌ. وَفِي

فصل سوّم : معنای شرک و مفاد آیه إنّما المشركون نجس* ٦٧

حَدِيثِ ثَلْبِيَةِ الْجَاهِلِيَّةِ:

لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكَ هُوَ لَكَ تَمْلِكُهُ وَمَا مَلَكَ. يَعْنُونَ
بِالشَّرِيكِ الصَّتَمِ، يُرِيدُونَ أَنَّ الصَّتَمَ وَمَا يَمْلِكُهُ وَيَحْتَصُّ بِهِ مِنْ
الْأَلَاتِ الَّتِي تَكُونُ عِنْدَهُ وَحَوْلَهُ وَالتُّذُورِ الَّتِي كَانُوا يَتَقَرَّبُونَ بِهَا
إِلَيْهِ كُلِّهَا مِلْكٌ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ. فَذَلِكَ مَعْنَى قَوْلِهِ: تَمْلِكُهُ وَمَا مَلَكَ.^١

بنابر آنچه از مفاد و مصادیق شرک حاصل می شود، شرک به معنای سهم نمودن غیر الله، چه در نفس ذات و حقیقت وجود (همچون قائلین به تعدّد الهه خیر و شرّ مانند زرتشتی ها که معتقد به دو اصل و دو اُفتوم که همان یزدان، خدای خیرات و برکات، و اهرمن که خدای شرور و ناملازمات اند) و چه در اُسماء و صفات و افعال ذات که مانند مشرکین و عابدین اُصنام و یا حیوانات و یا کُرات سماوی که آنها را واسطه فیض الهی می دانند و توجه خود را به سوی این آثار منعطف می نمایند، تمام اینها داخل در مقوله شرک و مصداق آن خواهند بود.

در آیات قرآن کریم به عابدین نجم و قمر و شمس خطاب

مشرک شده است :

﴿ وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكَوَاتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ * فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْإِفْلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ

قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّارَءَا
 الشَّمْسُ بَارِزَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي
 بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ * إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۱.

همینطور در آیه ۱۰۵ از سوره بقره خدای متعال در عین اینکه بت پرستان را مشرک نامیده است ولیکن اهل کتاب را با عنوان کفر از آنها متمایز و جدا ساخته است :

﴿ مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَاللَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِّنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴾

و گرچه در بسیاری از آیات با لفظ مضارع و یا ماضی اهل کتاب را مشمول این عنوان نموده است ، اما با لفظ مشرک که اسم فاعل و دال بر ثبوت و تحقق مصدر در نفس فاعل می باشد ذکری به میان نیامده است .

و کذلک در آیه اول از سوره بینه می فرماید :

﴿ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُتَفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ﴾ .

و در آیه ششم نیز همین معنی تکرار می شود :

﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ

فصل سوّم : معنای شرک و مفاد آیه إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ ۶۹.

خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ﴿﴾

پس با توجه به این آیات فقط اهل کتاب از دائره لفظ مشرک خارج و بقيه اصناف از عبدهٔ اصنام و أنجم و قمر و شمس و حيوانات را داخل می‌کند .

البته در آیات قرآن حتّی خطاب به مؤمنین که در أعمال و عبادات خود غير خدا را شریک قرار می‌دهند با عنوان فعل نه با عنوان اسم فاعل آنان را از شرک بر حذر می‌دارد . و یا آنان که در اسناد امور عالم تکوین به خدای متعال شریک و انبازی قرار می‌دهند هم سهمی از این شرک می‌برند . مانند آیه شریفه :

﴿ فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ﴾^۱ .

و این معنی از آنجا که مقول به تشکیک می‌باشد در همه افراد کم و بیش وجود دارد چنانچه روایات نیز بر این مسأله دلالت دارند . امّا مشرک در اصطلاح قرآن که مقتضی احکام خاصّ به خود می‌باشد ؛ همان اصنافی هستند که در بالا ذکر شد .

بدین لحاظ اهل کتاب قطعاً مشمول آیه شریفه : ﴿ إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا ﴾^۲ نمی‌باشند . و امّا دلالت آیه شریفه بر اصناف از مشرکین قطعی بوده و جای هیچ گونه شکّی وجود ندارد . عمده مطلب در دلالت آیه بر نجاست آنهاست که

۲- سوره التّوبه (۹) قسمتی از آیه ۲۸ .

۱- سوره العنکبوت (۲۹) آیه ۶۵ .

باید بررسی شود در اینجا مطالبی چند بنظر می‌رسد :

اول اینکه : آیا آیه در مقام اثبات نجاست ذاتی برای مشرکین است ، و یا اینکه دلالت بر قذارت ذاتی و باطنی می‌کند که موجب هتک حرمت مسجد الحرام در صورت رفت و آمد و تردد و خلاصه مأمّن و مأوای آنها ، می‌شود!

در اینجا باید به این نکته توجه داشت که چنانچه مقصود اثبات نفس نجاست ذاتی بر آنها باشد ، چرا آیه این مطلب را بنحو عموم بیان نکرده ؟ بدین نحو : **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا مَسَاجِدَكُمْ** .

ممکن است اعتراض شود که : آیه مفهوم ندارد و به عبارت دیگر نفی حکم از سایر مساجد نمی‌شود ؛ چه اینکه آیه در مقام بیان نفس حکم است و ذکر مسجد الحرام صرفاً بجهت بیان مصداقی از مصادیق از لحاظ عظمت شأن و خصوصیت مورد است. و الا اطلاق آیه شامل همه مساجد می‌شود .

این اشکال مندفع است به اینکه : گرچه بمقتضای اصول موضوعه و از جهت فنی ابتداءً متبادر به ذهن همین معنی و مطلبی که ذکر شد خواهد بود ولی باتوجه به اینکه در زمان نزول آیه و پس از آن مدینه بعنوان مرکز حکومت اسلام و موطن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مقرّ خلفای پس از آن حضرت بود، مسجد مدینه به عنوان هومین مسجد و مهمترین مرکز رفت و آمد و تردد کفار و مشرکین عرب محسوب می‌شدو قطعاً اگر نگوئیم از جهت اهمیّت و توجه

فصل سوّم : معنای شرک و مفاد آیهٔ «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» ۷۱

انظار از مسجد الحرام مهمتر و بالاتر بوده ، باید اذعان کرد اقلأ در ردیف آن محسوب می گردید . و اگر مقصود از آیه صرفاً بیان حکم نجاست ذاتی مشرکان می بود ، چرا از ذکر مسجد مدینه با آن شرافت و مجد و عظمت می بایست غفلت شود؟! در حالیکه از نقطه نظر حکم و ترتب آثار هیچ فرقی بین این دو مسجد وجود ندارد! و بر فرض اینکه قائل به حرمت بیشتر و لحاظ بیشتر در مسجد الحرام شویم باز این مسأله هیچ دخلی در ترتب حکم بر نجاست و یا عدم نجاست مشرکین ندارد ؛ زیرا نجس، نجس است خواه در مسجد الحرام باشد یا در جای دیگر ، و اگر مشرکین نجس نیستند در همه جا طاهر و ورود آنان بلامانع است. بنابراین منع از مسجدالحرام صرفاً به جهت مسائل سیاسی و اجتماعی آن بازمی گردد . و ما هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایتی که لّل بر ممنوعیت دخول مشرکان و کفّار به مساجد مسلمین باشد و حرمت آن را اثبات نماید، نداریم؛ بلکه همانطور که ذکر شد خلاف آن روایت شده است و تمسّک به ممنوعیت صرفاً بلحاظ همین آیه شریفه است .

و أما مطلب دوم اینکه : در آیه شریفه می فرماید : مشرکون نجس اند پس باید از دخول در مسجدالحرام بعد از امسال اجتناب کنند و مقصود از سال در این آیه سالی است که أميرالمؤمنین علی علیه السلام آیات برائت را در مکه قرائت فرمود و آن سنّه نهم از هجرت است. و منظور از دخول مسجد الحرام دخول برای حجّ است ، چنانچه مشرکین عریاناً در موسم حجّ به انجام عبادات

مخصوصه می‌پردازند. فبناءً علیهذا آیه منع از دخول مشرکین در همه حال و در هر صورت نمی‌کند بلکه اختصاص به حج با آن شکل و وضع و خصوصیت دارد و اگر نه چنین بود می‌فرمود: مشرکین نباید داخل مسجد الحرام شوند نه اینکه بفرماید: مشرکین پس از امسال نباید داخل مسجد الحرام شوند. و این نکته جای تأمل و دقت دارد.

و أمّا مطلب سوّم اینکه: در آیه شریفه حکم مترتب بر نجاست مشرکین را عدم قرب و نزدیکی به مسجدالحرام ذکر کرده است. و این تعبیر مناسبتی با قذارت ظاهری و نجاست ظاهری ندارد، زیرا گرچه موجب تنجیس مسجدالحرام می‌باشند أمّا تعبیر به عدم اقتراب در مورد تنجیس ظاهری لغو و بی معنی خواهد بود و ما در هیچ مورد از موارد نجاسات سراغ نداریم که فرموده باشند چیز نجس را حتی نزدیک مسجد و یا مسجدالحرام نبرید. بنابراین همچنانکه خدای متعال در توصیف بیت خود عنوان طهارت و پاکیزگی را بر آن اطلاق نموده است، چنانچه در آیه ۱۲۵ از سوره بقره می‌فرماید:

﴿وَعَهْدُنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَاللَّاتَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾.

و در آیه ۲۶ از سوره حج می‌فرماید:

﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾

مناسب با این پاکیزگی و طهارت که قطعاً طهارت باطن و صفای

فصل سوّم : معنای شرک و مفاد آیه إنّما المشركون نجسٌ ۷۳

ملکوت بیت الله الحرام و عدم تلوّث آن به ملوثات عالم کثرات و خلوص و ترکز آن بر حقیقت توحید است ، نه طهارت ظاهر و پاکیزگی جسمی و ظاهری ، قذارت روحی و کدورت معنوی و ظلمت باطنی و نفسی خواهد بود ، لذا می فرماید : ﴿فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ﴾ ؛ یعنی با این کدورت باطن حتی نزدیک آن ساحت مقدّس و ملکوتی و مطهّر نباید شوند ، و این معنی بسیار روشن و واضح و بدون اشکال خواهد بود ؛ چنانچه مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله علیه- نیز بر این معنی تصریح دارند ، ایشان در «المیزان» جلد نهم ص ۲۳۸ می فرماید :

وَاللَّهِ عَنِ دُخُولِ الْمُشْرِكِينَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بِحَسَبِ الْمُتَّفَاهِمِ الْعُرْفِيِّ يُفِيدُ أَمْرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَنْعِهِمْ عَنِ دُخُولِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ، وَ فِي تَعْلِيلِهِ تَعَالَى مَنَعَ دُخُولِهِمُ الْمَسْجِدَ بِكُونِهِمْ نَجَسًا اِعْتِبَارُ نَوْعٍ مِنَ الْقَدَارَةِ لَهُمْ كَاعْتِبَارِ نَوْعٍ مِنَ الطَّهَارَةِ وَ النَّزَاهَةِ لِلْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ هِيَ كَيْفَ كَانَتْ أَمْرٌ آخَرٌ وَرَاءَ الْحُكْمِ بِاجْتِنَابِ مُلَاقَاتِهِمْ بِالرُّطُوبَةِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ .

و اما مطلب چهارم : شکی نیست که انعقاد ظهور از لفظ و تلقی آن توسط مخاطبین بالخطاب ، بر اساس کیفیّت تحقّق موضوع و ارتکاز آن در نفس مخاطب است و این مسأله مبتنی بر کیفیّت دلالت شواهد و حکایت قرائن حالیه و مقالیه و مقارنات در زمان تلقی خطاب و حتّی مکن است پس از آن نیز باشد . بناءً علیهذا انعقاد تشکّل ظهور نه یک امر اعتباری بلکه یک حقیقت عرفیّه و طبعیّه

است و اعتبار شخص هیچ دخالتی در نحوهٔ تکوّن و تشکّل آن ندارد. روی این اصل چنانچه قبلاً راجع به اسکان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم و فدّ مشرکین را در مسجدالنّبی گذشت ، و همچنین شخص مشرک به روایت ابوهیریه و کذلک دخول مشرکین حتّی پس از نزول این آیه در مسجدالحرام و ایراد مباحثات کلامیه توسط حضرات معصومین علیهم السّلام با ملحدین درمسجدالحرام ، من حیث المجموع این ظهور را برای مخاطبین تداعی می کند که مقصود ازنجاست ، نجاست ظاهری نمی باشد، بلکه کدورت باطنی و نفسی مراد است .

از جمله روایاتی که دلالت دارد ائمه معصومین علیهم السّلام با کفّار و زنادقه در مساجد بخصوص در مسجدالحرام می نشستند و مناظره می کردند :

۱- روایتی است که در «احتجاج» ، ج دوم ، ص ۳۳۴ چنین آورده

است:

و عن هشام بن الحکم قال: کان زنديقٌ بمِصرَ يبُلِّغُهُ عن أبي عبدِالله عليه السلام علمٌ ، فخرَجَ إلى المدينة ليُنَاطِرُهُ ، فلم يصادفُهُ بها؛ و قيل : هو بمكّة ، فخرَجَ إلى مكّة و نحنُ معَ أبي عبدِالله عليه السلام فأتتهي إليه و هو في الطوافِ ، فدنا منه و سلّم فقال له أبو عبدِالله: ما اسمك؟ قال : عبدُالمَلِكِ . قال : فما كُنيتُك؟ قال : أبو عبدِالله .

قال أبو عبدِالله عليه السلام : فمن ذا المَلِكُ الَّذِي أتتَ عبْدُهُ ، أمِنَ مُلوكِ الأرضِ أم مِن مُلوكِ السّماءِ؟ و أخيرني عن ابنك أعبُدُ إله

فصل سوّم : معنای شرک و مفاد آیه إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ ۷۵

السَّمَاءِ أَمْ عَبْدٌ إِلَهَ الْأَرْضِ؟ فَسَكَتَ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ: قُلْ! فَسَكَتَ فَقَالَ: إِذَا فَرَعْتُ مِنَ الطَّوَافِ فَأَتَيْتَا! فَلَمَّا فَرَعَا
أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الطَّوَافِ آتَاهُ الزُّنْدِيقُ، فَتَعَدَّ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ
نَحْنُ مُجْتَمِعُونَ عِنْدَهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ... إلخ.

۲- «احتجاج» ج ۲، ص ۳۵۴:

وَعَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ، قَالَ: شَهِدْتُ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَابْنَ
أَبِي الْعَوْجَاءِ يَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿كَلِمًا
نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ...﴾

۳- روایت «ارشاد» و طبع آل البيت، ج ۲، ص ۱۹۹:

أَخْبَرَنِي أَبُو الْقَاسِمِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقُمِّي... عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَمْرٍو
الْفُقَيْمِيِّ:

إِنَّ ابْنَ أَبِي الْعَوْجَاءِ وَابْنَ طَالُوتَ وَابْنَ الْأَعْمَى وَابْنَ الْمُتَفَّعِ فِي تَفْرِ
مِنَ الزَّادِ قَتَلَهُ كَانُوا مُجْتَمِعِينَ فِي الْمَوْسِمِ بِالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَابْنُ
عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ... إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ.

۴- روایاتی و اخباری که دلالت بر مناظرات امیرالمؤمنین علی
علیه السلام با اهل کتاب در مسجد مدینه دارد. از جمله در کتاب
بحار الانوار، ج ۱۰، از کتاب «احتجاج» ص ۵۲، باب سوّم:

رَوَى أَنَّهُ وَقَدَ وَقَدَ مِنْ بِلَادِ الرُّومِ إِلَى الْمَدِينَةِ عَلَى عَهْدِ أَبِي بَكْرٍ وَ
فِيهِمْ رَاهِبٌ مِنْ رَهْبَانِ النَّصَارَى، فَأَتَى مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ... فَقَامَ سَلْمَانُ الْفَارَسِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - وَآتَى
عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ جَالِسٌ فِي صَحْنِ دَارِهِ مَعَ
الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ ، فَقَامَ عَلِيُّ عَلَيْهِ
السَّلَامُ فَخَرَجَ وَمَعَهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ حَتَّى أَتَى
الْمَسْجِدَ ، فَلَمَّا رَأَى الْقَوْمَ عَلِيًّا كَبَّرُوا اللَّهَ وَحَمَدُوا اللَّهَ وَقَامُوا إِلَيْهِ
بِأَجْمَعِهِمْ . فَدَخَلَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَلَسَ ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : أَيُّهَا
الرَّاهِبُ ! سَأَلْتَهُ ، فَأَنَّهُ صَاحِبُكَ وَبُعَيْتُكَ....

و از جمله در همان کتاب حدیث سیزدهم :^۱

عَنْ ابْنِ عُقْدَةَ... عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْمُؤَدَّبِ عَنْ أَبِيهِ وَكَانَ مُؤَدَّبًا لِبَعْضِ
وَلَدِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ : لَمَّا تَوَقَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ وَعَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ، دَخَلَ الْمَدِينَةَ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ أَوْدَ عَلَى دِيسَنِ
الْيَهُودِيَّةِ فَرَأَى السُّكَّكَ حَالِيَةً ، فَقَالَ لِبَعْضِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ : مَا
حَاكِمُكُمْ ؟ فَقَالُوا لَهُ : إِنْتَظِرْ قَلِيلًا ! وَاقْبَلْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ
أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَعْضِ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ فَقَالُوا لَهُ : عَلَيْكَ
بِالْفَتَى ، فَقَامَ إِلَيْهِ ، فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ ، قَالَ لَهُ : أَنْتَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ... إِلَى
آخِرِ الْخَبَرِ .

و كذلك اخبار و روایاتی که حاکی از ورود اهل کتاب و مشرکین

به مسجد رسول خدا در مدینه می باشد ، چنانچه بعضی جواز دخول

۱- بحار الأنوار ، باب ۱ ، حدیث ۱۳ ، ج ۱۰ ، ص ۲۳ .

۲- ناگفته نماند : در نسخه «بحار» طبع دارالکتب الإسلامیه عبارت (ما حالکم؟) ضبط شده است .

فصل سوّم: معنای شرک و مفاد آیهٔ إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ ۷۷

آنان را به استناد آیه شریفه: ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ﴾^۱، جائز می‌دانند و عدم جواز دخول را به جهت غرض و داعی دنیوی می‌شمارند.

و محصل کلام آنکه: با توجّه به روایات مذکوره و قرائن و شواهد بر مسأله به نظر می‌رسد علت عدم رواج دخول مشرکین و اهل کتاب به مسجد الحرام صرفاً بجهت تعظیم و تفضیم و احترام آن مکان مقدّس بوده است، و الاّ نفس دخول مانع و رادعی نداشته است.

و اما مطلب پنجم اینکه: با توجّه به مطالب گذشته و عدم ظهور آیهٔ شریفه در نجاست ظاهری و یا حدّ اقلّ شک در انعقاد ظهور، اصل بر طهارت آنها و عدم اجتناب از ملاقات با آنها می‌باشد؛ مگر اینکه دلیل خاصّ از سنّت مؤیّد قذارت ظاهری گردد. بنابراین حکم به اجتناب و عدم اقتراب مشرکین به مسجد الحرام صرفاً براساس عدم امضاء و رضایت شارع به اختلاط و رفت و آمد و حشرونشر با آنها می‌باشد و در این مسأله جای تردیدی وجود ندارد؛ چنانچه از مفاد، ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ عِيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۲، می‌توان این معنی را استنباط نمود. والله العالم.

و اما در اهل سنّت بسیاری از آنها قائل به نجاست ظاهری مشرکین و غیرمشرکین از این آیه شریفه هستند و افرادی نیز قائل به

۱- سوره التوبة (۹) صدر آیه ۶ ۲- سوره التوبة (۹) قسمتی از آیه ۲۸.

طهارت آنها می باشند .

فخر رازی^۱ و ابن رشد^۲ و ابن حزم اندلسی^۳ از جمله قائلین به نجاست ذاتی مشرکان می باشند . و اما از جمله قائلین به طهارت ذاتی مشرکان می توان به افراد زیر اشاره نمود:

۱- عبدالرحمن الجزیری در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعة» وی در جلد اول ، صفحه شش می گوید :

وَالْأَشْيَاءُ الظَّاهِرَةُ كَثِيرَةٌ : مِنْهَا الْإِنْسَانُ سِوَاءَ كَانَ حَيًّا أَوْ مَيِّتًا كَمَا قَالَ تَعَالَى : ﴿ وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ ﴾^۴ وَأَمَّا قَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿ إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ ﴾ فَالْمُرَادُ بِهِ النَّجَاسَةُ الْمَعْنَوِيَّةُ الَّتِي حَكَمَ بِهَا الشَّارِعُ وَ لَيْسَ الْمُرَادُ أَنَّ ذَاتَ الْمُشْرِكِ نَجِيسَةٌ كِنَجَاسَةِ الْخِنْزِيرِ .

همچنین أبو حامد محمد غزالی در کتاب «وجیز»^۵ و ابن حجر عسقلانی در کتاب «فتح الباری فی شرح صحیح البخاری»^۶ قائل به طهارت انسانند ؛ و كذلك بدرالدین عینی در «عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری» ، ج ۳ ، ص ۲۴۰ می گوید :

الْأَدَمِيُّ الْحَيُّ لَيْسَ يَنْجَسُ الْعَيْنَ وَ لَا فَرْقَ بَيْنَ الرَّجَالِ وَ النِّسَاءِ .

علامه آلوسی در تفسیر «روح المعانی» جلد ۱۰ ، ص ۷۶

می گوید :

۱- التفسیر الكبير ، ج ۱۶ ، ص ۲۴ .

۲- بداية المجتهد ، ج ۱ ص ۴۴ .

۳- المحلی ، ج ۱ ، ص ۱۲۹ .

۴- سوره الإسراء (۱۷) صدر آیه ۷۰ .

۵- الوجیز ، ج ۱ ، ص ۱۱۱ .

۶- فتح الباری بشرح صحیح البخاری ، ج ۱ ، ص ۳۱۰ .

اکثر فقها قائل به طهارت ذاتی مشرکان می‌باشند.

اینجا جمله‌ای از قائلین به نجاست و طهارت ذاتی مشرکان از اهل سنت می‌باشند .

و اما از خاصّه علمای شیعه، ظاهراً جمیع آنها بر نجاست ذاتی مشرکان اتفاق نظر دارند. حال باید به ذکر أدله فقهاء شیعه در نجاست ذاتی مشرکان و حدود و قوّت و ضعف أدله بر اثبات مطلوب پرداخت.

دلیل اوّل : عبارت از آیه شریفه : ﴿ إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجِسٌ ﴾ می‌باشد.

یا به تقریر اینکه نَجَسٌ بالفتح مصدر است و ذو محذوف ؛ پس معنی و مراد آیه این است : **إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ ذُو نَجَسٍ** . و اشکال بر استدلال به اینکه در این صورت آیه ممکن است هم دلالت بر نجاست ذاتی کند و هم ممکن است نجاست عرضی را شامل گردد ، زیرا بواسطه مباشرت با نجاسات و اکل لحوم خنزیر و شرب خمر دارای نجاست عرضی هستند ، مندفع است :

اولاً : اگر مقصود نجاست عرضی باشد دیگر تخصیص آیه به مشرکان و عدم ذکر یهود و نصاری و غیره در قرآن و جهی نخواهد داشت.

ثانیاً : اندراج جمیع مشرکان تحت عنوان نجاست بواسطه مباشرت با نجاسات محلّ ایراد است ، زیرا چه بسا آنها پس از مباشرت با آب خود را تطهیر و قذارت را از خود سلب می‌نمودند ، کما اینکه بطور متعارف این معنی معروف و مشهود است . و حتی

بسیاری از آنان ممکن است از این جهت جلوتر از مسلمین و پاک‌تراز آنها باشند؛^۱ و عدم اعتناء و توجه عده‌ای از مشرکین نسبت به قذارت نجاسات و اشمال بر نجاست عرضی موجب سریان حکم به همه آنها نخواهد شد حتّی اگر اکثر آنان نیز اهتمامی به طهارت و رفع قذارت ظاهری نداشته باشند .

نکته دیگر اینکه حکم به نجاست در آیه شریفه مترتّب بر وصف شرک است نه بر اختلاط با مسکر و یا لحم خنزیر و غیره ؛ و اگر مقصود شارع از ترتّب نه عنوان شرک بلکه عدم احتراز از نجاسات می‌بود ، چرا این مسأله را با عنوان شرک ذکر کرده است در حالیکه غیر مشرکین نیز إِبائى از اَكل لحم خنزیر و یا شرب مسکرات و غیره ندارند ؟ فلهدذا ذکر وصف در اینجا لغو خواهد بود . فتنّه .

و یا به تقریر اینکه : مقصود مبالغه در قذارت است از باب زیّدٌ عدلٌ . و در هر دو صورت احتمال دلالت آیه بر نجاست ذاتی مشرکان می‌رود . امّا قطعاً نمی‌توان مراد از آیه را نجاست عرضی آنها دانست . و همچنین احتمال دلالت آیه بر قذارت نفسی به قوّت خود باقی

۱- قریب به این مضمون را مرحوم شیخ محمّد حسن در جواهر ذکر کرده است : ج ۶ ، ص ۴۲ ؛ عَلَى أَنَّ النَّجَاسَةَ اللَّغَوِيَّةَ مَعَ مَنَعِ تَحَقُّقِهَا فِي الْمُتَرَفِّينَ مِنْهُمْ لَيْسَتْ مِنَ الْوُظَائِفِ الرَّبَّانِيَّةِ .

ایشان با این عبارت می‌خواهند بفرمایند که : مترفین از مشرکین ، و به عبارت دیگر اهل آداب و رسوم از آنها دائماً با آب خود را تمیز و تطهیر می‌نمایند و قذارت ظاهری بر بدن آنان نمی‌باشد

فصل سوّم : معنای شرک و مفاد آیه إنّما المشركون نجس* ۸۱

خواهد بود .

فقهائ شیعه در تمسّک به آیه بر نجاست ذاتی مشرکان متفق النظر بوده و هیچ توضیحی را بر آن مترتب نکرده اند .

مرحوم صاحب «جواهر» در جلد ششم، ص ۴۱ از طبع جدید

می گوید:

المعاشِرُ: الْكَافِرُ، إِجْمَاعًا فِي «التَّهْذِيبِ» وَ «الإِئْتِصَارِ» وَ «الْعُنْيَةِ» وَ «السَّرَائِرِ» وَ «الْمُنْتَهَى» وَ غَيْرِهَا وَ ظَاهِرُ «التَّذْكِرَةِ»، بَلْ فِي الْأَوَّلِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ. لَكِنْ لَعَلَّهُ يُرِيدُ النَّجَاسَةَ فِي الْجُمْلَةِ. لِئِنَّ الْأَيَّةَ الشَّرِيفَةَ وَ إِن كَانَتْ الْعَامَّةُ يُؤَوَّلُونَهَا بِالْحُكْمِيَّةِ لَا الْعُنْيِيَّةِ. نَعَمْ هِيَ كَذَلِكَ عِدَّتًا مِنْ غَيْرِ فَرَقٍ بَيْنَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ غَيْرِهِمْ، كَمَا هُوَ صَرِيحٌ مَعْقَدٍ إِجْمَاعٍ الْمُرْتَضَى وَ ظَاهِرٌ غَيْرِهِ بَلْ صَرِيحُهُ، وَ لَا بَيْنَ الْمُشْرِكِ وَ غَيْرِهِ وَ لَا بَيْنَ الْأَصْلِيِّ وَ الْمُرْتَدِّ، وَ لَعَلَّ مَا عَنِ «غَرَبِيَّةِ» الْمُفِيدِ مِنَ الْكَرَاهَةِ فِي حُصُوصِ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى يُرِيدُ بِهَا الْحُرْمَةَ، كَمَا يُؤَيِّدُهُ اخْتِبَارُهُ لَهَا فِي أَكْثَرِ كُتُبِهِ عَلَي مَا قِيلَ، وَ عَدَمُ مَعْرُوفِيَّةِ حِكَايَةِ خِلَافِهِ كَقَوْلِ الإِجْمَاعِ مِنْ تَلَامِيذِهِ مَعَ أَنَّهُ الْمَوْسَسُ لِلْمَذْهَبِ.

ملاحظه می شود که ایشان مدّعی إجماع می باشند و حتّی بین مشرک و یهود و نصاری فرقی از جهت نجاست قائل نمی باشند. و حتّی کلام شیخ مفید را مبنی بر طهارت أهل کتاب که از لفظ کراهت استفاده می شود تاویل نموده و کراهت را حمل بر حرمت می نمایند!! أمّا صرف نظر از توجیه و تاویل مذکور، ادّعی ایشان در مورد إجماع بر نجاست مشرک قابل قبول می باشد. ولی چنانچه خود ایشان متذکر

گشته‌اند این اجماع مبنی بر استفاده نجاست از آیه شریفه است، و عبارت دیگر اجماع مدرکی خواهد بود نه کشفی. علامه حلّی - رضوان الله علیه در «قواعد» می‌گوید:

وَ الْكَافِرُ مُشْرِكًا أَوْ غَيْرَهُ ذَمِيًّا أَوْ غَيْرَهُ^۱

ایشان جمیع اقسام کافر را در ردیف نجاسات ذکر کرده است و از آنجا که ظاهراً در مسأله خلافی بین فقهاء امامیه وجود ندارد، بنابراین ذکر اقوال فقهاء در مورد مشرک موجب اطاله کلام و خروج از وضع رساله خواهد بود. آنچه در اینجا لازم الذکر می‌نماید تمسک همه آنان به مفاد آیه شریفه و استفاده ظهور آن در نجاست اصطلاحی می‌باشد، و همانطور که مسبوق گشت، آیه از این نظر در إفاده مقصود قاصر و قرائن حال و مقام مؤید عدم إفاده می‌باشند.

۱- کلام علامه حلّی از متن کتاب مفتاح الكرامة، ج ۲، ص ۳۵، نقل شده است؛ لیکن کلام علامه در کتاب قواعد الأحكام، ج ۱، ص ۱۹۱، بدین گونه می‌باشد: وَ الْكَافِرُ سَوَاءٌ كَانَ أَصْلِيًّا أَوْ مُرْتَدًّا وَ سَوَاءٌ انْتَمَى إِلَى الْإِسْلَامِ كَالْخَوَارِجِ وَالْعَلَاةِ أَمْ لَا.

فصل چهارم

روایات باب

و کیفیت دلالت آنها بر مطلوب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دلیل دوّم : روایات وارده در باب و کیفیت دلالت آنها می باشد .

ناگفته نماند روایات وارده از معصومین علیهم السّلام هم از جهت سند و هم از جهت دلالت در مراتب مختلف قراردارند ، بنحوی که طریق استفاده را مشکل و راه اجتهاد را دشوار نموده است. حتّی فقیهی همچون صاحب جواهر الکلام که حکم به نجاست مشرکین و أهل کتاب را در ابتداء بحث از زمره بدیهیات و ضروریات مذهب می شمارد و بحث و نقاش را در این موضوع تطویل بلا طائل می پندارد، در آخر بحث ، روایات طهارت را از هر حیث مقدم بر روایات نجاست می شمارد و صرفاً به جهت انعقاد إجماع آنها را طرح و حکم به نجاست مشرکین و أهل کتاب می دهد.

اینک ما به بررسی روایات پرداخته و جایگاه هر دسته را مشخص و نتیجه را بعون و قوّة إلهی مبرهن می نمائیم .

دسته اول : روایاتی است که نصّ بر طهارت و یا ظهور کافی در

طهارت أهل کتاب و غیره دارد.

۱- مُحَمَّدٌ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنِ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، عَنِ ذَكَرِيَّا بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: كُنْتُ نَصْرَانِيًّا فَأَسْلَمْتُ فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي عَلَى دِينِ النَّصْرَانِيَّةِ فَأَكُونُ مَعَهُمْ فِي بَيْتٍ وَاحِدٍ وَأَكُلُ مِنْ آنِيَّتِهِمْ؟ فَقَالَ لِي عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيَاكُلُونَ لَحْمَ الْخِزْرِ، قُلْتُ: لَا، قَالَ: لَا بَأْسَ.

این روایت به طریق دیگر نیز روایت شده است.

در این روایت صحیح السند امام علیه السلام تصریح بر طهارت أهل کتاب دارد و مانع از اختلاط با آنان را صرفاً خوردن گوشت خوک می‌داند و در غیر اینصورت هیچ اشکالی در اختلاط و صرف غذا در ظرفهای آنان و به عبارت دیگر هم گذاشتن با آنان نمی‌بیند. و اگر اهل کتاب دارای نجاست ذاتی می‌بودند، قطعاً ظرفهای آنان بواسطه تماس با دست نجس می‌شد و اختلاط با آنان طبعاً حرام می‌گردید.

۲- مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ... قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الثِّيَابِ السَّابِرِيَّةِ يَعْمَلُهَا الْمَجُوسُ وَهُمْ أَحْبَابٌ وَهُمْ يَشْرَبُونَ الْحَمْرَ وَنَسَاؤُهُمْ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ، أَلْبَسَهَا وَلَا أَغْسِلُهَا وَأُصَلِّي فِيهَا؟

۱- وسائل الشیعة، کتاب الطهارة، ابواب النجاسات، الباب (۷۲)، حدیث ۱،

قَالَ: نَعَمْ، قَالَ مُعَاوِيَةُ: فَقَطَّطْتُ لَهُ قَمِيصًا وَ خِطُّهُ وَ فَتَلْتُ لَهُ إِزَارًا وَ رَدَاءً مِنَ السَّابِرِيِّ ، ثُمَّ بَعَثْتُ بِهَا إِلَيْهِ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ حِينَ ارْتَفَعَ النَّهَارُ، فَكَأَنَّهُ عَرَفَ مَا أُرِيدُ فَخَرَجَ بِهَا إِلَى الْجُمُعَةِ ١.

۳- وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ فَضَالَةَ، عَنِ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ حُنَيْسٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : لَا بَأْسَ بِالصَّلَاةِ فِي الثِّيَابِ الَّتِي يَعْمَلُهَا الْمَجُوسُ وَ النَّصَارَى وَ الْيَهُودُ ٢.

۴- وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ سَعِيدِ بْنِ عَقْدَةَ، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَمِيلِ بْنِ عِيَّاشٍ، عَنِ أَبِي عَلِيٍّ الْبَزَّازِ، عَنِ أَبِيهِ قَالَ : سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الثَّوْبِ يَعْمَلُهُ أَهْلُ الْكِتَابِ، أَصَلِّي فِيهِ قَبْلَ أَنْ يُغَسَّلَ؟ قَالَ : لَا بَأْسَ، وَ إِنِ يُغَسَّلَ أَحَبُّ إِلَيَّ ٣.

۵ - مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ عَثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنِ سَمَاعَةَ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : قُلْتُ لَهُ : الطَّيْلَسَانُ يَعْمَلُهُ الْمَجُوسُ أَصَلِّي فِيهِ؟ قَالَ : أَلَيْسَ يُغَسَّلُ بِالْمَاءِ؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: لَا بَأْسَ، قُلْتُ: الثَّوْبُ الْجَدِيدُ يَعْمَلُهُ الْحَائِكُ، أَصَلِّي فِيهِ؟ قَالَ: نَعَمْ ٤.

۶- مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ أَبِي جَمِيلَةَ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

۱- وسائل الشيعة، كتاب الطهارة، ابواب النجاسات، الباب (۷۳)، حديث ۱،

ج ۳، ص ۵۱۸. ۲- همان مصدر، حديث ۲، ص ۵۱۹.

۳- همان مصدر، حديث ۵. ۴- همان مصدر، حديث ۶.

عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنْ ثَوْبِ الْمَجُوسِيِّ . أَلْبَسُهُ وَأُصَلِّي فِيهِ؟
 قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : قُلْتُ يُشْرَبُونَ الْحُمْرًا قَالَ : نَعَمْ ، نَحْنُ نَشْتَرِي الثِّيَابَ
 السَّابِرِيَّةَ فَتَلْبَسُهَا وَلَا تَغْسِلُهَا.^۱

۷- عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِي «قُرْبِ الْإِسْنَادِ» عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ ،
 عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَخِيهِ ، قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ ثِيَابِ الْيَهُودِ وَ
 النَّصَارَى أَيْنَامُ عَلَيْهَا الْمُسْلِمُ ؟ قَالَ : لَا بَأْسَ .

۸ - أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبِ الطَّبْرَسِيِّ فِي «الْإِحْتِجَاجِ» عَنْ مُحَمَّدِ
 بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ جَعْفَرِ الْحِمَيْرِيِّ ، أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ . عِنْدَنَا حَاكَةٌ مَجُوسٌ ، يَأْكُلُونَ الْمَيْتَةَ وَلَا يَغْتَسِلُونَ مِنْ
 الْجَنَابَةِ وَيَنْسُجُونَ لَنَا ثِيَابًا . فَهَلْ تَجُوزُ الصَّلَاةُ فِيهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ
 تُغْسَلَ ؟ فَكَتَبَ إِلَيْهِ فِي الْجَوَابِ : لَا بَأْسَ بِالصَّلَاةِ فِيهَا.^۳

۹- وَ عَنَّهُ (مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى) عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ إِبْرَاهِيمَ
 بْنِ أَبِي مُحَمَّدٍ قَالَ : قُلْتُ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْجَارِيَةُ النَّصْرَانِيَّةُ
 تَخْدُمُكَ وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهَا نَصْرَانِيَّةٌ لَا تَتَوَضَّأُ وَلَا تَغْتَسِلُ مِنْ
 جَنَابَةِ ؟ قَالَ : لَا بَأْسَ ، تَغْسِلُ يَدَيْهَا .^۴

در این روایت تصریح بر طهارت اهل کتاب است، زیرا اولاً: اگر

مقصود از خدمت صرف اختلاط بدون تماس دست نصرانیّه با اشیاء

۱- همان مصدر ، حدیث ۷ ، ص ۵۲۰

۲- همان مصدر ، حدیث ۸ . ۳- همان مصدر ، حدیث ۹ .

۴- وسائل الشیعة ، کتاب الطّهارة ، ابواب النّجاسات ، الباب (۱۴) ، حدیث ۱۱ ،

ج ۳ ، ص ۴۲۲ .

فصل چهارم : روایات باب و کیفیت دلالت آنها بر مطلوب ۸۹

منزل و سریان رطوبت باشد، دیگر کلام آن حضرت که می فرمایند: اشکالی ندارد ، او دستش را می شوید معنی ندارد. و ثانیاً: اینکه راوی سؤال از سریان نجاست را منحصر بر عدم وضو و بقاء بر جنابت قرارداد است ، معلوم می شود که در ارتکاز اصحاب و مسلمین در آن زمان طهارت اهل کتاب امری مسلم و قطعی بوده است ، و الا چه دلیلی دارد که با وجود نجاست ذاتی آنها سؤال از نجاست عرضی که مشکوک الوجود است بشود؟ و ثانیاً اینکه امام علیه السلام می فرماید او دستش را می شوید ، بنابر فرض نجاست ذاتی اهل کتاب امر را مشکلتر و أسوء حالاً می نماید و به عبارت دیگر عذر بدتر از گناه خواهد بود ، زیرا به مجرد تماس با آب نجاست به اشیاء مجاور سرایت نموده و تمام زندگی امام را فرا خواهد گرفت .

لذا ؛ با توجه به مطالب فوق می توان حکم به طهارت اهل کتاب

را از این روایت صحیحه قطعی و مسلم دانست .

۱۰- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ

الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ قَالَ : سَأَلَ أَبِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ

عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَا حَاضِرٌ إِئْسَى أُعِيرَ الذَّمِّيُّ ثَوْبِي وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّهُ

يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَ يَأْكُلُ لَحْمَ الْخَيْزِرِ فَيَرُدُّهُ عَلَيَّ، فَأَغْسِلُهُ قَبْلَ أَنْ أُصَلِّيَ

فِيهِ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَلَّى فِيهِ وَ لَا تَغْسِلُهُ مِنْ أَجْلِ

ذَلِكَ ، فَإِنَّكَ أَعْرَيْتَهُ إِيَّاهُ وَ هُوَ طَاهِرٌ وَ لَمْ تَسْتَيْقِنْ أَنَّهُ تَجَسَّسَهُ ، فَلَا بَأْسَ

أَنْ تُصَلِّيَ فِيهِ حَتَّى تَسْتَبْقِنَ أَنَّهُ نَجَسُهُ . ١

در این روایت گرچه مفاد تصریح بر طهارت مانند روایت سابق نیست الا اینکه ظهور در طهارت اهل کتاب به دو وجه قوی می نماید :

اول اینکه : بر حسب استعمال متعارف لباس و اقتراب با رطوبت بدن و یا رطوبت خارجی اگر نگوئیم قطعاً تماس مسری با بدن کتابی حاصل می شود ، لافل ظن غالب رافع اصل در اینجا محقق می باشد . چه اینکه همانطور که مرجح است جریان اصل در صورت احتمال تبدل موضوع تا جائی محکم است که ظن متاخم به علم که همان علم عادی عرفی است در بین نباشد و الا از جریان اصل ممانعت می کند کما حَقَّقَ فِي مَحَلِّهِ.

ثانیاً اینکه : راوی با وجودی که علم به احراز مورد در خصوص اهل کتاب دارد سؤال از امام را درباره اکل خنزیر و شرب خمر قرارداده است و عدم سؤال از نجاست ذاتی اهل کتاب ناشی از ارتکاز مسلمین بر عدم نجاست ذاتی آنها بوده است.

١١- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ

ابن محبوب، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ

أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ آئِيَةِ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَالْمَجُوسِ . فَقَالَ:

لَا تَأْكُلُوا فِي آيَتِهِمْ ، وَلَا مِنْ طَعَامِهِمُ الَّذِي يَطْبُخُونَ ، وَلَا فِي آيَتِهِمْ

١- وسائل الشيعة ، كتاب الطهارة ، ابواب النجاسات ، الباب (٧٤) ، حديث ١ ،

الَّتِي يَشْرَبُونَ فِيهَا الْحَمْرَ .^۱

در این روایت گرچه صدر آن نهی از مباشرت با ظروف اهل کتاب است ، الا اینکه در ذیل اختصاص اجتناب را به ظروفی که مُعَدَّ برای شرب خمر است داده است ؛ و در غیر اینصورت دیگر تفصیل بین ظروفی که در آن غذا می‌خورند و یا شراب ، دیگر موردی نمی‌داشت ؛ و لذا می‌توان این روایت را از جمله روایاتی که ظهور در طهارت اهل کتاب دارند بحساب آورد .

۱۲- وَعَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى الْكَاهِلِيِّ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْمٍ مُسْلِمِينَ يَأْكُلُونَ وَحَضْرَهُمْ رَجُلٌ مَجُوسِيٌّ ، أَيْدَعُوهُ إِلَى طَعَامِهِمْ ؟ فَقَالَ : أَمَّا أَنَا فَلَا أَوَاكِلُ الْمَجُوسِيِّ . وَ أَكْرَهُ لَنْ أُحْرِمَ عَلَيْكُمْ شَيْئًا تَصْنَعُونَهُ فِي بِلَادِكُمْ .^۲

در این روایت نیز إشعار بر طهارت اهل کتاب ظاهر است، زیرا اولاً : امام علیه‌السلام در پاسخ سؤال می‌فرماید : من اینکار را نمی‌کنم! و اگر نجاست اهل کتاب نزد امام علیه‌السلام مسلم بود دیگر با این عبارت چه معنایی دارد ، حضرت باید بفرماید : جائز نیست و باید ترک شود . و ثانیاً : پاسخ به اینکه من نمی‌خواهم چیزی را بر شما حرام کنم که در بلادتان به آن اشتغال دارید ، دیگر شکی را باقی

۱- وسائل الشیعة ، کتاب الطهارة ، ابواب النجاسات ، الباب (۱۴) ، حدیث ۱ ،

۲- همان مصدر ، حدیث ۲ .

نمی‌گذارد که حضرت می‌خواهند حکم کراهت تماس با اهل کتاب را بیان کنند نه حرمت آن را، زیرا در صورت تیقن به حرمت جائز نیست امام علیه‌السلام مردم را اینطور در جهالت و ضلالت و فساد بیندازد؛ مثل اینکه به افرادی که اهل شرب خمر هستند حضرت بفرماید: من نمی‌خواهم شرب خمر را بر شما حرام کنم زیرا شما بدان اشتغال دارید! بنابراین منظور از روایت در اینجا کراهت است.

۱۳- أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ عِيصِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَوَاكَلَةِ الْيَهُودِيِّ وَالنَّصْرَانِيِّ وَالْمَجُوسِيِّ. قَالَ: فَقَالَ: إِنْ كَانَ مِنْ طَعَامِكَ فَتَوَضَّأَ فَلَا بَأْسَ بِهِ.^۱

در این روایت تصریح بر طهارت آنها است.

۱۴- مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ سَمَاعَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ طَعَامِ أَهْلِ الْكِتَابِ وَمَا يَحِلُّ مِنْهُ قَالَ: الْحُبُّوبُ.^۲

در این روایت نیز ظهور قریب به تصریح بر طهارت آنان است، زیرا طعام اهل کتاب که از حبوب مهیا و مطبوخ باشد قطعاً با دست مرطوب آنان تماس حاصل نموده است، و چنانچه آنها دارای نجاست عینی بوده باشند طعام، نجس و استفاده محرم می‌گردد.

۱- الکافی، کتاب الأطعمة، باب طعام اهل الذمّة و مؤاکلتهم و آنتیهم،

۲- همان مصدر، حدیث ۲.

حدیث ۳، ج ۶، ص ۲۶۳.

بنابراین اینکه در بعضی از فتاوای با استناد به حبوب حکم به عدم طهارت آنها شده است با این بیان که حبوب فی حدّ نفسه نجس نمی‌باشند و عروض نجاست بر آنها نیز با اصل مرتفع می‌باشد ، بسیار عجیب و غریب می‌نماید ؛ زیرا اکل نفس حبوب یعنی غیر مطبوخ از آنها بسیار غریب و غیر متعارف است ، و مطبوخ آنها نیز با رطوبت دست اهل کتاب قطعاً تماس پیدا می‌کند و در این هیچ شبهه‌ای نیست ، بنابراین چنانچه ذکر شد این روایت ظهور تامّ در طهارت دارد ، اگر نگوئیم تصریح بر آن است .

۱۵- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى ، عَنْ سَمَاعَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ طَعَامِ أَهْلِ الْكِتَابِ وَمَا يَحِلُّ مِنْهُ . قَالَ : الْحُبُّوبُ .^۱

این روایت نیز در دلالت مانند روایت سابق الذکر است .

۱۶- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ . قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ وَطَعَامَ الَّذِينَ أَتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ ﴾^۲ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْحُبُّوبُ وَ الْبُقُولُ .^۳

در این روایت نیز علاوه بر استدلال سابق ، آیه شریفه نیز دلّ بر طهارت آنان ذکر شده است.

۱- همان مصدر ، حدیث ۱ . ۲- سوره المائدة (۵) قسمتی از آیه ۵ .

۳- همان مصدر ، حدیث ۶ ، ص ۲۶۴ .

۱۷- أبو علي الأشعري، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأبي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا تَقُولُ فِي طَعَامِ أَهْلِ الْكِتَابِ؟ فَقَالَ: لَا تَأْكُلْهُ! ثُمَّ سَكَتَ هُنَيْئَةً، ثُمَّ قَالَ: لَا تَأْكُلْهُ! ثُمَّ سَكَتَ هُنَيْئَةً، ثُمَّ قَالَ: لَا تَأْكُلْهُ وَلَا تَتْرُكْهُ! تَقُولُ: إِنَّهُ حَرَامٌ وَلَكِنْ تَتْرُكُهُ تَنْزُهَا عَنْهُ، إِنْ فِي آنِيَتِهِمُ الْخَمْرُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ.^۱

در این روایت تصریح بر طهارت ذاتی آنان است .

۱۸- وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ: عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَعَا رَجُلًا مِنَ الْيَهُودِ إِلَى طَعَامٍ، وَدَعَا مَعَهُ نَفَرًا مِنْ أَصْحَابِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَجِيبُوا! فَأَجَابُوا وَاجَابَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.^۲

دلالت این روایت نیز بر طهارت اهل کتاب تام می باشد .

۱۹- الْعِيَّاشِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ: أَنَّهُ قَالَ رَجُلٌ: فَأَيْنَ قَوْلُ اللَّهِ: ﴿ وَ طَعَامَ الَّذِينَ أَتُوا الْكِتَابَ حَلَّ لَكُمْ ﴾ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِيمًا ذَلِكَ الْحُبُوبُ وَ أَشْبَاهُهَا.^۳

نظیر این روایت قبلاً ذکر شده و همچنین کیفیت استدلال بر

طهارت اهل کتاب نیز بیان شد .

۱- همان مصدر، حدیث ۹ .

۲- مستدرک الوسائل، کتاب الأطعمة و الأشربة، ابواب اداب المائدة، باب ۱۴، حدیث ۲، ج ۱۶، ص ۲۳۴ .

۳- همان مصدر، ابواب الأطعمة المحرمة، باب ۳۶، حدیث ۱، ص ۱۹۸ .

۲۰- سَبْطُ الطَّبْرَسِيِّ فِي «مَشْكَاتِ الْأَنْوَارِ»: تَقَالاً مِنْ كِتَابِ «الْمَحَاسِنِ» لِلْبَرْثِيِّ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ إِبْرَاهِيمَ. قَالَ: كُنْتُ تَصْرَانِيًّا فَأَسْلَمْتُ وَحَجَجْتُ، فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقُلْتُ لَهُ: إِنِّي كُنْتُ مِنَ النَّصْرَانِيَّةِ وَإِنِّي أَسْلَمْتُ؛ إِلَيَّ أَنْ قَالَ: - ثُمَّ قَالَ: عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ اهْدِهِ ثَلَاثًا، سَلْ عَمَّا شِئْتَ يَا بُنَيَّ! فَقُلْتُ: إِنَّ أُمَّيْ وَأَهْلَ بَيْتِي عَلَى النَّصْرَانِيَّةِ، وَأُمِّي مَكْفُوفَةٌ الْبَصَرِ، فَأَكُونُ مَعَهُمْ وَأَكُلُ مِنْ بَيْتِهِمْ. فَقَالَ: يَا أَكُلُونَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ؟ فَقُلْتُ: لَا وَلَا يَمَسُّوهُ. قَالَ: لَا بَأْسَ - الْخَبَرَ ١.

نظیر این روایت نیز در دلالت بر طهارت ذاتی اهل کتاب قبلاً ذکر شده است .

۲۱- كِتَابُ دُرُسْتِ بْنِ أَبِي مُنْصُورٍ: عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَكَلُ مِنْ طَعَامِ الْيَهُودِيِّ وَالنَّصْرَانِيِّ؟ قَالَ: فَقَالَ: لَا تَأْكُلْ! قَالَ: ثُمَّ قَالَ: يَا إِسْمَاعِيلُ لَا تَدْعُهُ تَحْرِيمًا لَهُ، وَلَكِنْ دَعُهُ تَنْزَهًُا لَهُ وَتَنْجُسًا لَهُ؛ إِنْ أَنْتَبَيْتَهُمُ الْخَمْرَ وَالْخِنْزِيرَ ٢.

در این روایت تصریح بر طهارت ذاتی است و اجتناب از مؤاکله بجهت عدم اجتناب از تناول لحوم خنزیر و خمر است .

۲۲- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ

۱- همان مصدر، ابواب الأطعمة المحرمة، باب ۳۷، حدیث ۱، ص ۱۹۹.

۲- همان مصدر، باب ۳۸، حدیث ۱.

الْحَسَنَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ الْمَدَائِنِيِّ، عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ عَمَّارِ السَّابِطِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ: هَلْ يَتَوَضَّأُ مِنْ كُوزٍ أَوْ إِنَاءٍ غَيْرِهِ إِذَا شَرِبَ مِنْهُ عَلَى أَنَّهُ يَهُودِيٌّ؟ فَقَالَ: نَعَمْ! فَقُلْتُ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ الَّذِي يَشْرَبُ مِنْهُ؟ قَالَ: نَعَمْ.^۱

در این روایت نیز تصریح بر طهارت اهل کتاب است و امام علیه السلام با تکرر سؤال راوی جای هیچ گونه شکّی را باقی نمی گذارد.

۲۳- عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ كَرِهَ سُؤْرَ وَكْدِ الزُّبَا، وَسُؤْرَ الْيَهُودِيِّ وَالنَّصْرَانِيِّ، وَالْمُشْرِكِ، وَكُلِّ مَا^۲ خَالَفَ الْإِسْلَامَ وَكَانَ أَشَدُّ ذَلِكَ عِنْدَهُ سُؤْرَ النَّاصِبِ.^۳

این روایت گرچه بطور ارسال نقل شده است، اما روایت حدیث حکایت از صحّت انتساب آن به امام علیه السلام دارند، مضافاً به موافقت مضمون آن با سایر احادیث مسنده و صحیحه که قبلاً ذکر گردیده است. باید اذعان نمود که در نزد امام علیه السلام جمیع اصناف از مردم محکوم به طهارت ذاتیه اند و ظهور لفظ کرّه در

۱- وسائل الشیعة، کتاب الطّهارة، ابواب الأسار، الباب (۳)، حدیث ۳، ج ۱، ص ۲۲۹.

۲- کتاب المصنّف (من) عن نسخة (تعليقه)

۳- همان مصدر، حدیث ۲.

عدم نجاست بر این معنی دلالت دارد ؛ مضافاً به قرینه وحدت سیاق ، زیرا بالإجماع سؤر ولد الزنا نجس نمی باشد ، و محل لفظ کَرِهَ بر دو مصداق نجس العین و طاهر العین بسیار مستبعد است . بلکه از امام علیه السلام پذیرفته نمی شود ؛ زیرا اگر مقصود از کراهت نفس ، مکروه بودن تناول بواسطه کدورت طعام باشد بسیاری از اصناف دیگر نیز مشمول این قاعده خواهند شد ، مانند سؤر حائض و غیره ...

فلذا اختصاص اهل کتاب و مشرک به نجاست و وجوب اجتناب ، و ولد الزنا به طهارت و استحسان اجتناب از طریق محاوره به دور می باشد .

آنچه از مجموع این روایات که باید آن را در حدّ تواتر به حساب آورد استفاده می شود ، حکم قطعی به طهارت ذاتی اهل کتاب است . زیرا در بعضی از آنان تصریح به طهارت شده است ، مانند روایت اوّل و نهم و دوازدهم و هفدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و دوم ؛ و بقیه روایات نیز دارای ظهور تامّ و غیر قابل تردید در طهارت آنان می باشد . و لهذا با توجّه به مطلب مذکور مرحوم شیخ أنصاری - رحمه الله علیه - حکم به طهارت اهل کتاب را طبق روایات وارده متعیّن می داند . گویا مسأله اجماع مدّعا و حکم اصحاب به نجاست آنان ! و این بسیار عجیب و غریب می نماید چنانچه بعداً ذکر خواهد شد.

و أمّا دستة دوم : روایاتی است که در آن نهی از تماس و ارتباط با اهل کتاب شده است ، ولی با ادنی تأملی غرض و حکمت نهی در

كلام إمام عليه السلام مشخص خواهد شد.

١- عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجُبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ،
عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فِي رَجُلٍ صَافَحَ رَجُلًا مَجُوسِيًّا، فَقَالَ: يَغْسِلُ يَدَهُ وَلَا يَتَوَضَّأُ.^١

٢- عَنْ حَمِيدِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ وَهَيْبِ بْنِ حَفْصٍ،
عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي مُصَافَحَةِ الْمُسْلِمِ
الْيَهُودِيَّ وَالتَّنْصُرَانِيَّ، قَالَ مِنْ رَأَى الثُّوبَ؛ فَإِنْ صَافَحَكَ بِيَدِهِ
فَاغْسِلْ يَدَكَ.^٢

٣- وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ
بِعْقُوبَ بْنِ يَزِيدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى
عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مُؤَاكَلَةِ الْمَجُوسِيِّ فِي قِصْعَةٍ وَاحِدَةٍ، وَ
أَرَقْدَمَ مَعَهُ عَلَى فِرَاشٍ وَاحِدٍ، وَأَصَافِحَهُ؟ قَالَ: لَا.^٣

٤- وَ عَنْهُمْ، عَنْ أَحْمَدَ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ،
عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِيَّيْ
أُخَالِطُ الْمَجُوسَ أَكُلُ مِنْ طَعَامِهِمْ؟ فَقَالَ: لَا.^٤

٥- وَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُعْبِرَةِ، عَنْ
سَعِيدِ الْأَعْرَجِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ سُورِ
الْيَهُودِيَّ وَالتَّنْصُرَانِيَّ، فَقَالَ: لَا.^٥

١ و ٢- وسائل الشيعة، كتاب الطهارة، ابواب النجاسات و الأوانى و الجلود،

الباب (١٤)، احاديث ٣ و ٥، ج ٣، ص ٤١٩.

٣ و ٤ و ٥- همان مصدر، احاديث ٦ و ٧ و ٨.

در این روایات چنانچه ملاحظه می شود هیچ شاهی بر نجاست ذاتی اهل کتاب مشاهده نمی شود ؛ زیرا راوی سؤال خود را متمرکز بر جواز مؤاکله و هم غذاشدن با اهل کتاب قرار داده است ، نه بر نجاست ذاتی آنان ؛ و نهی امام علیه السلام چنانچه ممکن است بر اصل نجاست اهل کتاب مترتب باشد همچنین ممکن است بر عدم طهارت عارضی که از عدم اجتناب از خمر و لحم خنزیر ناشی می شود مترتب گردد ، چنانچه در روایات دسته اول ذکر گردید . فبناءً علیهذا هیچ ظهوری در ناحیه حرمت ناشی از نجاست ذاتی منعقد نمی گردد. و لولا روایات صریحه بر طهارت ذاتی اهل کتاب ، موقع ، موقع جریان اصل و حکم به طهارت است .

همچنین در هیچ یک از این روایات امام علیه السلام نهی خود را متأثر از نجاست ذاتی اهل کتاب قرار نداده ؛ و صرفاً امر به اجتناب فرموده است . و این مسأله ، ایهام برنجاست عرضی آنها را دارد .

و کذلک با وجود روایات صریحه بر طهارت مقتضای قاعده جمع ، حکم به طهارت ذاتی آنها و کراهت مؤاکله با آنان بواسطه عدم اجتناب از نجاسات بطور متعارف می باشد . و شاهد بر ما نحن فیه روایتی است که ذیلاً مذکور می شود .

وَعَنْهُ ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ ، عَنْ عَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْمَرٍ ، عَنْ خَالِدِ الْقَلَانِسِيِّ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَلْقَى الدَّمِيَّ فَيُصَافِحُنِي ، قَالَ : إِمْسَحْهَا بِالثَّرَابِ وَ بِالْحَائِطِ ! قُلْتُ :

فَالْتَّاصِبَ؟ قَالَ: اغْسِلْهَا. ۱

امام علیه‌السلام در این روایت امر به ازاله قذارت به مسح به تراب و یا حائط می‌کند، و مقتضای فقه الحدیث آنست که در صورت عدم رطوبت دست ذمی دیگر چه جای ازاله‌ای می‌باشد؟ و چگونه امام علیه‌السلام در مورد ذمی حکم به ازاله بواسطه خاک و یا حائط می‌کند اما در مورد ناصب حکم به ازاله با آب می‌نماید در حالیکه دست در هر دو مورد خشک است و تفاوتی بین دو چیز خشک در سرایت به هم وجود ندارد؟ پس قطعاً باید در مورد رطوبت دست و سرایت عرق بدن به دست مسلمان باشد؛ که در این صورت اگر ذمی محکوم به نجاست ذاتی بود چگونه با مسح به تراب و یا حائط مرتفع می‌شود؟ مضافاً به اینکه چطور در مورد ناصب حکم به ازاله با آب شده است، دیگر چه فرقی بین ناصب و غیر ناصب از نقطه نظر ترتب حکم بر نجاست ذاتی می‌باشد؟

فلهذا می‌توان این روایت را از جمله روایات دالّه بر طهارت ذاتی ذمی و غیر ذمی دانست زیرا وحدت سیاق در ذمی و ناصب حکم به قذارت عارضی آنان نه ذاتی می‌نماید؛ متّهی این قذارت در ناصب اقوی و اشدّ می‌باشد.

فعلیهذا حمل مرحوم شیخ حرّ - رحمة الله علیه - روایت را بر عدم رطوبت خالی از اشکال نیست.

فصل چهارم : روایات باب و کیفیت دلالت آنها بر مطلوب ۱۰۱

نظیر روایات فوق روایاتی است که بسیاری از فقهاء آنها را دلیل

بر نجاست اهل کتاب دانسته‌اند .

۱- وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، أَنَّهُ سَأَلَ أَخَاهُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ النَّصْرَانِيِّ يَغْتَسِلُ مَعَ الْمُسْلِمِ فِي الْحَمَّامِ، قَالَ: إِذَا عَلِمَ أَنَّهُ نَصْرَانِيٌّ اغْتَسَلَ بِغَيْرِ مَاءِ الْحَمَّامِ، إِلَّا أَنْ يَغْتَسِلَ وَحَدَّهُ عَلَى الْخَوْضِ فَيَغْسِلُهُ ثُمَّ يَغْتَسِلُ. وَسَأَلَهُ عَنِ الْيَهُودِيِّ وَالنَّصْرَانِيِّ يَدْخُلُ يَدَهُ فِي الْمَاءِ أَيَّوْضًا مِنْهُ لِلصَّلَاةِ؟ قَالَ: لَا. إِلَّا أَنْ يُضْطَرَّ إِلَيْهِ.^۱

در این روایت نیز امام علیه السلام حکم به عدم غسل مسلمان ابتداءً در صورت غسل کتابی از همان آب می‌کنند. سپس در آخر روایت می‌فرمایند : چنانچه آب دیگری نبود می‌توان با همان آب وضوء گرفت ؛ در حالیکه کاملاً واضح است وضوء باید با آب طاهر باشد و چنانچه مکلف جهت صلوة آب طاهری نیافت باید تیمم عوض از وضوء نماید ، نه اینکه با همان آب نجس غسل یا وضوء بگیرد .

و از این باب است روایت آتیه :

۲- وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنِ الْعَمْرَكِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ فِرَاشِ الْيَهُودِيِّ وَالنَّصْرَانِيِّ يُنَامُ عَلَيْهِ؟ قَالَ: لَا بَأْسَ، وَلَا يُصَلِّي فِيهِمَا. قَالَ: لَا يَأْكُلُ الْمُسْلِمُ مَعَ الْمَجُوسِيِّ فِي قِصْعَةٍ وَاحِدَةٍ، وَ

۱- همان مصدر ، حدیث ۹ ، ص ۴۲۱ .

لَا يَتَعَدُّهُ عَلَى فِرَاشِهِ وَلَا مَسْجِدِهِ وَلَا يَصَافِحُهُ . قَالَ : وَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى ثَوْبًا مِنَ السُّوقِ لِلْبُئْسِ لَا يَدْرِي لِمَنْ كَانَ ، هَلْ تَصِحُّ الصَّلَاةُ فِيهِ؟ قَالَ : إِنْ اشْتَرَاهُ مِنْ مُسْلِمٍ فَلْيُصَلِّ فِيهِ ، وَإِنْ اشْتَرَاهُ مِنْ نَصْرَانِيٍّ فَلَا يُصَلِّي فِيهِ حَتَّى يَغْسِلَهُ .^۱

و همچنین روایت :

أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ فِي «الْمَحَاسِنِ» ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ ، عَنْ زُرَّارَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي آئِيَةِ الْمَجُوسِ قَالَ : إِذَا اضْطُرَرْتُمْ إِلَيْهَا فَاغْسِلُوهَا بِالْمَاءِ .^۲

این روایات نیز همان حکم روایات سابق را دارند ؛ زیرا گرچه نهی از غسل و یا تناول آئیه مجوس و یا لبس ثياب بدون در نظر گرفتن روایات دالّه بر حلیت - چنانچه گذشت - موجب ظهور بدوی بر نجاست اند ، الا اینکه صریح روایات دالّه بر حلیت در تمام موارد مذکوره جای شکی مبنی بر نجاست ذاتی اهل کتاب باقی نمی گذارند ، و نهی در این روایات از باب رجحان احتیاط و تجنّب از قذارات است نه از باب نهی تحریمی مولوی .

گرچه در این باب روایات دیگری موجود است ولی چنانچه گذشت یا در دلالت بر طهارت صراحت و یا ظهور دارند و یا رجوع به

۱- همان مصدر ، حدیث ۱۰ ، ص ۴۲۱ ، در طبع آل البيت (تصح) دارد و در تعلیقه (تصح) از هامش مخلوط نقل نموده .

۲- همان مصدر ، حدیث ۱۲ ، ص ۴۲۲ .

فصل چهارم : روایات باب و کیفیت دلالت آنها بر مطلوب ۱۰۳

روایات دال بر طهارت خواهند کرد .

نکته قابل ذکر اینکه : گرچه در بعضی از ادله ارسال و یا احياناً
ضعفی مشاهده شود ، اما با توجه به صحّت سند و دلالت قطعیه سایر
روایات جای هیچ شکی را برای فقیه در دلالت بر طهارت ذاتی باقی
نخواهد گذاشت . و تشکیک در تعین این دسته از روایات نه به
ملاحظه نفس دلالت آنها و نه به جهت استناد آنان است ، بلکه از دو
جهت دیگر می باشد . اول : ادعای إجماع امامیه بر نجاست اهل
کتاب ؛ و دوم : إعراض اصحاب است از این دسته از روایات . اما
چنانچه پس از این ذکر خواهد شد ، در هر دو مورد خدشه و نظر
محقق است .

یکی از ادله بر طهارت اهل کتاب جواز ازدواج با آنها می باشد ،

و روایات در این باب از حدّ تواتر خارج است ؛ از جمله :

۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ
الْحَسَنِ بْنِ مَجْبُوبٍ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ وَ غَيْرِهِ جَمِيعًا عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ الْمُؤْمِنِ يَتَزَوَّجُ بِالْيَهُودِيَّةِ وَ
النَّصْرَانِيَّةِ ، فَقَالَ : إِذَا أَصَابَ الْمُسْلِمَةَ فَمَا يَصْنَعُ بِالْيَهُودِيَّةِ وَ
النَّصْرَانِيَّةِ ؟ فَقُلْتُ لَهُ : يَكُونُ لَهُ فِيهَا الْهُوَى ، قَالَ : إِنْ فَعَلَ فَلَيْمَنْعُهَا
مِنْ شُرْبِ الْخَمْرِ وَ أَكْلِ لَحْمِ الْخِزْرِ ؛ وَ اعْلَمْ أَنَّ عَلَيْهِ فِي دِينِهِ
غَضَاظَةً .^۱

۱- وسائل الشیعة ، کتاب النکاح ، ابواب ما یحرم بالکفر و نحوه ، الباب (۲) ، ↵

از این روایت صحیحہ السند چنانچه پیداست شرعاً منعی وجود ندارد، ولی کراهت از باب اختلاط و مسائل روحی و تأثیرات و تأثرات می باشد.

۲- وَعَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ وَغَيْرِهِ، عَنْ يُوْنُسَ عَنْهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: لَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ الْمُوسِرِ أَنْ يَتَزَوَّجَ الْأُمَّةَ إِلَّا أَنْ لَا يَجِدَ حُرَّةً؛ وَكَذَلِكَ لَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَتَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا فِي حَالِ ضَرُورَةٍ حَيْثُ لَا يَجِدُ مُسْلِمَةً حُرَّةً وَلَا أُمَّةً^۱.

۳- وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِسْمَاعِيلِ بْنِ مَرَّارٍ، عَنْ يُوْنُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ: لَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَتَزَوَّجَ يَهُودِيَّةً وَلَا نَصْرَانِيَّةً وَهُوَ يَجِدُ مُسْلِمَةً حُرَّةً أَوْ أُمَّةً^۲.

در این دو روایت چنانچه مشهود است لفظ لا ینبغی ظهور در کراهت دارد نه در حرمت، و دلیل آن نیز اختلاط مسلمان با غیر ملتزمین از سایر ادیان و بالتّیجه تبدل احوال و نفسانیات می باشد.

۴- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ...عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ، قَالَ: كَتَبَ بَعْضُ إِخْوَانِي أَنْ أَسْأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَسَائِلَ فَسَأَلْتُهُ عَنِ الْأَسِيرِ هَلْ يَتَزَوَّجُ فِي دَارِ الْحَرْبِ؟ فَقَالَ أَكْرَهُ ذَلِكَ؛ فَإِنْ فَعَلَ فِي بِلَادِ الرُّومِ فَلَيْسَ هُوَ بِحَرَامٍ، هُوَ نِكَاحٌ؛ وَ أَمَّا فِي التُّرْكِ وَالدِّيْلَمِ وَ الْخَزَرِ

﴿ حدیث ۱، ج ۲۰، ص ۵۳۶.

او ۲- همان مصدر، حدیث ۲ و ۳، ص ۵۳۷ و ۵۳۶.

فصل چهارم : روایات باب و کیفیت دلالت آنها بر مطلوب ۱۰۵

فَلَا يَحِلُّ لَهُ ذَلِكَ^۱.

در این روایت تصریح به جواز برای مسلمانی شده است که
زوجه نصرانیّه از بلاد روم اختیار می نماید .

۵- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ... عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعِينٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ نِكَاحِ الْيَهُودِيَّةِ وَ النَّصْرَانِيَّةِ ، فَقَالَ : لَا يَصْلُحُ
لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَنْكِحَ يَهُودِيَّةً وَ لَا نَصْرَانِيَّةً ، إِنَّمَا يَحِلُّ مِنْهُنَّ نِكَاحُ الْبُئْهِ^۲.

۶- وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ... عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ
السَّلَامُ : إِيَّيْ أَحْسَنِي أَنْ لَا يَحِلَّ لِي أَنْ أَتَزَوَّجَ مِنْ مِمَّنْ لَمْ يَكُنْ عَلَى أَمْرِي ،
فَقَالَ : وَ مَا يَمْنَعُكَ مِنَ الْبُئْهِ ؟ قُلْتُ : وَ مَا الْبُئْهُ ؟ قَالَ : هُنَّ الْمُسْتَضْعَفَاتُ
مِنَ اللَّاتِي لَا يَنْصِبْنَ وَ لَا يَعْرِفْنَ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ^۳.

۷- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى... عَنْ حَمْرَانَ بْنِ أَعِينٍ قَالَ : كَانَ بَعْضُ أَهْلِهِ
يُرِيدُ التَّزْوِيجَ فَلَمْ يَجِدِ امْرَأَةً مُسْلِمَةً مُوَافِقَةً فَذَكَرْتُ ذَلِكَ
لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ : أَيْنَ أَنْتَ مِنَ الْبُئْهِ الَّذِينَ لَا يَعْرِفُونَ
شَيْئًا^۴.

از این روایات با تصریح بر جواز تزویج کتابیّه استفاده می شود
که مقصود و غایت از کراهت ازدواج مسلمین با اهل کتاب تأثیر اخلاق
و منش آنها بر ازدواجشان بواسطه مزاجت می باشد و الا صرف
ازدواج با آنها هیچ مشکلی بوجود نخواهد آورد چنانچه در مورد بُئّه

۱- همان مصدر ، حدیث ۴ ، ص ۵۳۷ .

۲ و ۳ و ۴ - همان مصدر ، باب ۳ ، احادیث ۱ و ۲ و ۳

از آنان حکم به جواز تصریحاً ذکر شده است .

دلیل بر این مطلب نیز روایت اُبی مریم أنصاری از إمام باقر علیه‌السلام است :

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ طَعَامِ أَهْلِ الْكِتَابِ وَنِكَاحِهِمْ
حَلَالٌ هُوَ؟ قَالَ: نَعَمْ قَدْ كَانَتْ تَحْتَ طَلْحَةَ يَهُودِيَّةً^۱.

و نیز روایت محمد بن مسلم از إمام باقر علیه‌السلام :

قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ نِكَاحِ الْيَهُودِيَّةِ وَالنَّصْرَانِيَّةِ، فَقَالَ: لِأَبْسَ بِهِ، أَمَا
عَلِمْتَ أَنَّهُ كَانَتْ تَحْتَ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ يَهُودِيَّةً عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ^۲.

در این روایات تصریح بر جواز نکاح شده است. بنابراین می‌توان کراهت در روایات دیگر را که با عبارت لاینبغی و یا لایحل است حمل بر مواردی نمود که شبهه تأثیرگذاری بر افراد مسلمان برود ، چنانچه صریح روایات گذشته بوده است .

تا اینجا بعضی از روایاتی را که دال بر جواز نکاح و ازدواج دائم با اهل کتاب است ذکر شد ؛ البته روایات دیگری که دلالت بر جواز نکاح اهل کتاب را متعاً می‌نماید به حدّ وفور در مصادر روائی داریم که دیگر به جهت اختصار و حصول مطلب ، از ذکر آنها صرف نظر می‌کنیم .

و اما بیان استدلال بر طهارت اهل کتاب و کیفیت استفاده آن از

فصل چهارم : روایات باب و کیفیت دلالت آنها بر مطلوب ۱۰۷

روایات فوق الذکر :

شکّی نیست که در ازدواج مخصوصاً در صورت دوام ، مسأله اختلاط و تماسّ زوجین با یکدیگر به دو طریق حاصل می‌شود؛ اوّل : تماسّ طرفین مباشرتاً بنحوی که قطعاً در صورت نجاست ذاتی یکی از طرفین موجب تنجّس طرف آخر و ارتکاب عمل حرام خواهد شد ، و در این هیچ شکّی وجود ندارد . و در صورت دوّم : بواسطه تماسّ با اشیاء داخل منزل از ظروف و البسه و طبع غذا و غیره است که در این صورت نیز قطعاً با وجود نجاست یکی از طرفین ، محذور فوق حاصل خواهد شد ؛ و احتیاط در صورت دوّم نه تنها عادهً مستحیل ، بلکه قطعاً از ناحیه شارع مردود می‌باشد ، زیرا موجب عسر و حرج در حدّ ما لایتمحل خواهد شد .

بناءً علیهذا اینکه بعضی توجیه کرده‌اند روایت حضرت رضا علیه‌السّلام را که در منزل خود جاریه نصرانیه داشته‌اند ، و حمل بر صورت تقیّه نموده‌اند ، و یا اینکه آن حضرت را در مورد جاریه مسلوب‌الاختیار دانسته‌اند ، مردود می‌باشد ؛ زیرا اوّلأً : سیاق روایت با تقیّه منافات دارد و تعبیر آن حضرت مانع از حمل بر تقیّه است . ثانیاً : حضرت می‌توانسته‌اند او را در اشتغال به امور منزل محدود نمایند بنحوی که موجب تسرّی نجاست نشود . ثالثاً : بر فرض که حضرت مسلوب‌الإرادۀ باشند در إبقاء جاریه ، پس این همه روایات صحیحة السّنند مذکوره چه خواهد شد ؟

با توجه به مطالب فوق می‌توان اذعان نمود که ادلّه جواز نکاح

اهل کتاب می تواند فی حدّ نفسها به عنوان دلیلی مستقلّ بر طهارت ذاتی اهل کتاب اقامه شود .

نکته : در مورد جواز و یا عدم جواز نکاح با مشرکین روایتی را

در «علل الشّرایع» نقل می کند :

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي «الْعِلَلِ» عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ الْقَاسِمِ
ابنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ عَيْسَى بْنِ يُونُسَ عَنِ
الْأَوْزَاعِيِّ، عَنْ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ : لَا
يَجِلُّ لِلْأَسِيرِ أَنْ يَتَزَوَّجَ مَا دَامَ فِي أَيْدِي الْمُشْرِكِينَ مَخَافَةَ أَنْ يُوَلَّدَ لَهُ
فَيَبُوقَ وَلَدُهُ كَافِرًا فِي أَيْدِيهِمْ^۱.

إمام سجّاد علیه السّلام در این روایت عدم جواز را به جهت ترس از تأثیر اخلاق و آداب مشرکین بر اولاد مسلمانها می دانند . با توجه به کیفیت تعلیل امام علیه السّلام آنچه از این روایت استفاده می شود آنست :

اولاً : عدم جواز نکاح با مشرکین نه به جهت حرمت ذاتی بلکه بواسطه عروض و طرورّ مانع است ، و آن تأثیر آداب کفر در بلاد مشرکین می باشد . ثانیاً : اگر چنانچه خود مشرکین دارای نجاست ذاتیه باشند دیگر چه لزومی دارد که امام علیه السّلام عدم جواز نکاح را بر تأثیر از آداب کفر قرار دهد ! زیرا پر واضح است که در صورت نجاست مشرکین قطعاً نکاح با آنان به همان جهاتی که قبلاً ذکر شد حرام

فصل چهارم : روایات باب و کیفیت دلالت آنها بر مطلوب ۱۰۹

می باشد و قطعاً مانع و صارف ذاتی ، اولی است به ذکر از مانع و صارف خارجی و عرضی ؛ فتدبر .

بنابراین چه ما بتوانیم از این روایت جواز نکاح با مشرکه را استنباط بنمائیم یا نتوانیم ، این روایت خود دلیل است بر طهارت ذاتی مشرکین به همین کیفیتی که در استدلال مذکور شد .

یکی دیگر از ادله طهارت ذاتی اهل کتاب جواز رَضْع کتابی است به طفل مسلمان . در این زمینه روایاتی وارد است ، از جمله :

۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ: لَا تَسْتَرْضِعِ الصَّبِيَّ الْمَجُوسِيَّةَ وَتَسْتَرْضِعْ لَهُ الْيَهُودِيَّةَ وَالتَّصْرَانِيَّةَ وَلَا يَشْرَبَنَّ الْحَمْرَ، يُمْنَعَنَّ مِنْ ذَلِكَ.^۱

در این روایت نهی از رَضْع مجوسیه ، کراهت است نه تحریم

چنانچه در روایت بعد ذکر خواهد شد.

۲- وَعَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَبَسَ الْيَهُودِيَّةَ وَالتَّصْرَانِيَّةَ وَ الْمَجُوسِيَّةَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ وَلَدِ الزُّنَا .^۲

۳- وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ...عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى الْكَاهَلِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

۱- وسائل الشيعية ، كتاب النكاح ، ابواب احكام الأولاد ، الباب (۷۶) ، حديث ۱ ،

۲- همان مصدر ، حديث ۲ .

عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ مُطَاءَرَةِ الْمُجُوسِيِّ ، قَالَ : لَا ؛ وَ لَكِنْ أَهْلَ الْكِتَابِ .^۱

چهارم روایتی است که در آن حتی رضع مشرکه نیز جائز
شمرده شده است :

۴ - وَ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سُمَاعَةَ ، عَنْ غَيْرِ
وَاحِدٍ ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عَثْمَانَ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ، قَالَ :
سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَلْ يَصْلُحُ لِلرَّجُلِ أَنْ تُرْضِعَ لَهُ
الْيَهُودِيَّةُ وَ النَّصْرَانِيَّةُ وَ الْمُشْرِكَةُ ؟ قَالَ : لَا بَأْسَ ! وَ قَالَ : امْتَعُوهُمْ
شُرْبِ الْحَمْرِ .^۲

۵ - أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْعَبَّاسِ النَّجَاشِيِّ... عَنْ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ ، قَالَ :
لِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ : رَضَاعُ الْيَهُودِيَّةِ وَ النَّصْرَانِيَّةِ
خَيْرٌ مِنْ رَضَاعِ النَّاصِبِيَّةِ .

در این روایت بر جواز رضع ناصبیه تصریح شده است ،
در حالیکه در روایتی که قبلاً ذکر شده بود امام علیه السلام می فرماید :
ناصبی از سگ نجس تر است . و این روایت خود دلیلی است بر اینکه
مقصود از نجاستِ منظور امام باقر علیه السلام قذارتِ نفس و کدورت
باطنی بوده است نه نجاستِ ذاتی .

۱- همان مصدر ، حدیث ۳ ؛ ولیکن در طبع آل البيت بجای کلمه (مُطَاءَرَةَ) لفظ
(مُظَاهِرَةَ) آمده ، برخلاف طبع دارالکتب الاسلامیة و « فروع کافی » ج ۶ ،
ص ۴۲ .
۲- همان مصدر ، حدیث ۵ ، ص ۴۶۵ .
۳- همان مصدر ، باب ۷۷ ، حدیث ۱ ، ص ۴۶۶ .

۶- عَبْدُ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ فِي «قُرْبِ الْإِسْنَادِ» عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ هَلْ يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يَسْتَرْضِعَ الْيَهُودِيَّةَ وَالنَّصْرَانِيَّةَ وَهُنَّ يَشْرَبْنَ الْخَمْرَ ؟ قَالَ : امْتَعُوهُنَّ مِنْ شُرْبِ الْخَمْرِ مَا أَرْضَعْنَ لَكُمْ. وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ وَوَلَدَتْ مِنْ زَوْجٍ هَلْ يَصْلُحُ أَنْ يُسْتَرْضِعَ لَبْنُهَا ؟ قَالَ : لَا وَ لَا ابْنَتُهَا الَّتِي وَوَلَدَتْ مِنَ الزَّوْجِ. ١

۷- وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنِ الْحَلِيِّ ، قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ دَفَعَ وَوَلَدَهُ إِلَى ظَنْرٍ يَهُودِيَّةٍ أَوْ نَصْرَانِيَّةٍ أَوْ مَجُوسِيَّةٍ تُرَضِعُهُ فِي بَيْتِهَا أَوْ تُرَضِعُهُ فِي بَيْتِهِ . قَالَ : تُرَضِعُهُ لَكَ الْيَهُودِيَّةُ وَالنَّصْرَانِيَّةُ فِي بَيْتِكَ وَ تَمْنَعُهَا مِنْ شُرْبِ الْخَمْرِ وَ مَا لَا يَحِلُّ مِثْلُ لَحْمِ الْخَنزِيرِ وَ لَا يَذْهَبُنَّ بِوَلَدِكَ إِلَى بِيُوتِهِنَّ، وَ الزَّانِيَّةُ لَا تُرَضِعُ وَ لَدَكَ فَائِئَةُ لَا يَحِلُّ لَكَ، وَ الْمَجُوسِيَّةُ لَا تُرَضِعُ لَكَ وَ لَدَكَ إِلَّا أَنْ تُضْطَرَّ إِلَيْهَا. ٢

نکته : با توجه به روایات دیگر مبنی بر جواز رضاع مجوسیّه ، روشن می‌شود که مقصود از اضطرار نه به آن معنای مصطلح که موجب حلیت اکل میتّه و نجس شود است ، بلکه به معنای عُسر و حرج متعارف می‌باشد و همچنین نهی از رضاع مجوسیّه در روایات دیگر نیز محمول بر کراهت است نه حرمت ؛ زیرا علاوه بر آنچه که ذکر شد ، از آنجا که در روایات حکم مجوسیّه را در سیاق حکم سایر

اهل کتاب می‌شمارد ، لذا با توجه به طهارت ذاتی آنها حکم به حرمت رضاع از ناحیه نجاست لبن وجهی نخواهد داشت .

اینها برخی از روایاتی بود که در مجامع حدیث در مورد رضاع اهل کتاب و غیر آنها آمده است . و اما بیان استدلال بر طهارت اهل کتاب بواسطه این روایات :

أولاً: همان طور که ذکر شد در بعضی از روایات مذکوره امام علیه‌السّلام رضاع اهل کتاب را بر رضاع تولّد از زنا (زانیه) ترجیح می‌دهد در حالیکه بالضرّورة من الشّرع کسی قائل به نجاست زانیه و کذلک لبن حاصل از او نشده است . و دلیلی هم در این باره وجود ندارد .

ثانیاً: در بسیاری از این روایات امام علیه‌السّلام جواز رضاع اهل کتاب را مشروط بر عدم اکل لحم خنزیر و عدم شرب خمر نموده است ، در حالیکه حرمت لحم خنزیر و شرب خمر بواسطه نجاست و قذارت ذاتی آنها است و چنانچه نجاست را علت برای حرمت ندانیم باید همان کدورت و تأثیر سوئی که موجب مفسده ملزومه است را علت نهی امام علیه‌السّلام بدانیم و در هر دو صورت بواسطه ورود در بدن و استحاله آن دیگر نمی‌توان آنرا نجس بحساب آورد ؛ آنوقت چطور امام علیه‌السّلام (در صورت نجاست اهل کتاب و حتی مشرکین چنانچه در بعضی از روایات مذکور شد) نفس لبنی را که از زن حاصل می‌شود و قطعاً نجس خواهد بود حلال می‌شمرد ، اما شرط عدم اکل لحم خنزیر و شرب خمر را إلزامی می‌دانند؟! و این

فصل چهارم : روایات باب و کیفیت دلالت آنها بر مطلوب ۱۱۳

مسأله به هیچ وجهی قابل توجیه نمی باشد .

ثالثاً : با توجه به حرمت إطعام صبیّ به مأكول و مشروب نجس و متنجّس ، چنانچه در روایت مذکور است درباره شرب خمر و کذلک حکم امام علیه السّلام به إراقه متنجّس که لّٰلّ بر حرمت إطعام است - و اینکه بعضی گفته اند : در روایت مسکر ، حکم قابل تسرّی نمی باشد زیرا حکم مرکز بر موضوع خود است و قابل تسرّی به سایر انواع نجاسات نیست ؛ مردود است ؛ زیرا قطعاً در این مورد مسأله بر محوریت نجاست آن دور می زند نه بر خصوصیت مورد - آیا ممکن است امام علیه السّلام حکم به جواز اکل بول و خون و قاذورات در صبیّ مسلم کند ، و یا در صورت عدم تسرّی حکم به جواز اکل لحم خنزیر نماید؟ وانگهی روایاتی که لّٰلّ بر إراقه متنجّس است مگر در موارد استفاده معقوله مانند اسراج و غیره ، را چه کنیم ؟ مضافاً به شدت ابتلاء مسلمین در مورد اطفال خود و اینکه غالباً طفل در معرض تنجیس مأكولات و مشروبات خود است ، در عین حال ابدأً اثری از جواز اکل و شرب متنجّس بر صبیّ مسلم در روایات از ناحیه امام علیه السّلام نمی باشد فضلاً از نجس .

بنابراین فتوای بعضی بر حلیت اکل و شرب نجس بر صبیّ مسلم مبنی بر روایت جواز استرضاع از لبن اهل کتاب و مشرک چنانچه گذشت به این بیان که : گرچه اهل کتاب محکوم به طهارت اند امّا در مورد مشرک حکم بر نجاست است ، محل ایراد می باشد ؛ زیرا درد و ران بین رجحان جواز اطعام نجس العین یا طهارت مشرک در

این روایت، صرف نظر از کیفیت ارتباط این روایت با سایر ادله موجهه طهارت مشرکین و اهل کتاب، قطعاً رجحان با طهارت مشرکین خواهد بود. زیرا استبعاد تحلیل امام علیه السلام شرب لبن نجس العین مشرک را بر صبی مسلم به اشد البعد موجب انعقاد قرینه بر حکومت روایات مفیده طهارت مشرک بر جواز استرضاع صبی مسلم از لبن نجس العین خواهد شد.^۱

با توجه به ادله سابق الذکر در مورد جواز رضاع از زن یهودیه و نصرانیه و مجوسیّه و مشرکه روشن می شود که طهارت اهل کتاب و کذا غیر آنها امری واضح و متعارف بوده است.

یکی از ادله ای که می توان بر طهارت اهل کتاب خصوصاً اقامه نمود اشتراط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است با اهل ذمه مبنی بر إطعام لشکر اسلام در اوقاتی که از سرزمینهای آنان عبور می کند.

روایاتی که در این مورد آمده است تماماً حکایت از جواز تناول مأكولات اهل کتاب را می نماید، و بلکه بصورت امر از ناحیه شارع

۱- باید توجه داشت که طهارت و نجاست و یا حلیت و حرمت از احکام وضعیه بوده و در ظرف خطاب متوجه به افراد از حیثیت انتحال به اسلام می باشند نه از حیث بلوغ، مثلاً آیه شریفه: ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَيْزِرِ﴾ (سوره البقرة (۲) صدر آیه ۱۷۳) فقط اختصاص به مکلفین و بالغین ندارد، بلکه به کل فرد منتحل بدین اسلام سواءً كان بالغاً غَيْرِ بالغٍ را شامل می شود، مانند نکاح و معاملات و آثار مترتبه بر آنها از حلیت و حرمت غیرهما.

صادر شده است.

از جمله در «سنن الكبرى» بیهقی ، جلد نهم ، ص ۱۹۶ می گوید :

بَابُ الضِّيَافَةِ فِي الصُّلْحِ - قَدْ مَضَى حَدِيثُ أَبِي الْخُوَيْرِثِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ مُنْقَطِعًا ، أَنَّهُ جَعَلَ عَلَيَّ نِصَارَى أَيْلَةَ جَزِيَةَ دِينَارٍ عَلَيَّ كُلِّ إِنْسَانٍ وَ ضِيَاةً مَنْ مَرَّ بِهِمْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ...
تا آنکه می گوید:

عَنْ نَافِعٍ عَنْ أَسْلَمَ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ضَرَبَ الْجَزِيَةَ عَلَيَّ أَهْلَ الذَّهَبِ أَرْبَعَةَ دَنَانِيرٍ وَ عَلَيَّ أَهْلَ الْوَرَقِ أَرْبَعِينَ دِرْهَمًا وَمَعَ ذَلِكَ لِرِزَاقِ الْمُسْلِمِينَ وَ ضِيَاةً ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ...

و پس از این می گوید:

قَالَ الشَّافِعِيُّ : وَ حَدِيثُ أَسْلَمَ بِضِيَاةٍ ثَلَاثِ أَشْبَهٍ ، لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ جَعَلَ الضِّيَاةَ ثَلَاثًا ، وَ قَدْ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ جَعَلَهَا عَلَيَّ قَوْمَ ثَلَاثًا وَ عَلَيَّ قَوْمَ يَوْمًا وَ لَيْلَةً وَ لَمْ يَجْعَلْ عَلَيَّ آخِرِينَ ضِيَاةً كَمَا يَحْتَلِفُ صَلْحُهُ لَهُمْ فَلَا يَرُدُّ بَعْضُ الْحَدِيثِ بَعْضًا .

همچنین در صفحه ۵۹ گوید:

حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ... عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلَالِ الْعَدَوِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَعْقِلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ : دُلِّي جَرَابٌ مِنْ شَحْمِ يَوْمٍ خَيْبَرَ فَأَخَذْتُهُ فَأَلْتَرْمْتُهُ فَقُلْتُ : هَذَا لِي لَا أُعْطِي أَحَدًا مِنْهُ شَيْئًا! فَأَلْتَمْتُ فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ.

و همچنين ابن المبارک روايت می کند از حماد بن زيد:

فَقَالَ فِي الْحَدِيثِ: كُنَّا تَأْتِي الْمَعَارِزَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
(وَآلِهِ) وَسَلَّمَ فَنُصِيبُ الْعَسَلَ وَالسَّمْنَ فَتَأْكُلُهُ .

وَكَذَلِكَ عَنْ ابْنِ عُمَرَ... أَنَّ جَيْشًا غَنَمُوا فِي زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ (وَآلِهِ) وَسَلَّمَ طَعَامًا وَعَسَلًا فَلَمْ يَأْخُذْ مِنْهُمْ الْخُمْسُ .

و باز همانجا از ابن المبارک نقل می کند از... سوئید خادم

سلمان :

أَنَّهُ أَصَابَ سَلَةً ، يَعْنِي فِي غَزْوَةِ فَقَرَّبَهَا إِلَى سَلْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
فَفَتَحَهَا فَإِذَا فِيهَا حُوَارَى وَجُبْنٌ فَأَكَلَ سَلْمَانٌ مِنْهَا.

در این روایات که از کتب اهل سنت آمده است سیره مسلمانین
را در زمان رسول خدا بیان می کند که احترازی از مأكولات اهل کتاب و
غیره نداشتند ؛ و همینطور حکم رسول خدا دربارهٔ إطعام مسلمانین توسط
اهل ذمه نیز تصریح بر طهارت ذاتی آنها می باشد .

و بر این اساس است فتاوی فقهای بزرگ مانند صاحب
«جواهر» بر جواز مؤاکله با اهل کتاب چنانچه از کلام علامه در
«منتهی» چنین برمی آید و در «تذکره» نیز ادعای إجماع کرده است .

علامه در کتاب «منتهی» می گوید که :

رسول خدا بر گروهی از اهل کتاب که تعدادشان به سیصد نفر
می رسید حکم نمود که هر سال سیصد دینار بپردازند ، و اگر
مسلمانی از آن سرزمین عبور نمود تا سه روز او را ضیافت
نمایند ؛ و بر نصارای نجران شرط کرد که فرستادگانش را

فصل چهارم : روایات باب و کیفیت دلالت آنها بر مطلوب ۱۱۷

بیست روز ضیافت کنند...^۱

با توجه به مطالب فوق دیگر چه شکی باقی می ماند که با وجود نجاست ذاتی اهل کتاب چگونه ممکن است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین شرطی را با اهل کتاب داشته باشد و چگونه به مسلمین چنین اجازه‌ای را می دهد که از طعام آنها و مشروبات محلله آنها استفاده نمایند ، آنها در این مدت طولانی .

این ادله نیز تماماً حکایت از طهارت ذاتی اهل کتاب می نماید .
یکی از ادله طهارت اهل کتاب روایاتی است که بر جواز تغسیل زن اهل کتاب ، زن مسلمان مرده را در صورت عدم وجود محرم دلالت می کند .

۱- زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : أُنْسِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَقْرًا فَقَالُوا : إِنَّ امْرَأَةً تُؤَفِّتُ مَعَنَا وَ لَيْسَ مَعَهَا ذُو مَحْرَمٍ . فَقَالَ : كَيْفَ صَنَعْتُمْ ؟ فَقَالُوا : صَبَبْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ صَبًّا . فَقَالَ : أَوْ مَا وَجَدْتُمْ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ تُغْسِلُهَا ؟ قَالُوا : لَا . قَالَ : أَفَلَا يَمَمْتُمُوهَا ؟^۲

۲- عَمَّارُ بْنُ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي حَدِيثٍ - قَالَ : قُلْتُ : فَإِنْ مَاتَ رَجُلٌ مُسْلِمٌ وَ لَيْسَ مَعَهُ رَجُلٌ مُسْلِمٌ وَ لَا امْرَأَةٌ مُسْلِمَةٌ مِنْ ذَوِي قُرَابَتِهِ وَ مَعَهُ رَجَالٌ نَصَارَى وَ نِسَاءٌ مُسْلِمَاتٌ لَيْسَ

۱- منتهی المطلب ، طبع قدیم ، ج ۲ ، ص ۹۶۶ .

۲- وسائل الشیعة ، کتاب الطهارة ، ابواب غسل المیت ، الباب (۱۹) ، حدیث ۲ ،

ج ۲ ، ص ۵۱۶ .

بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمْ قَرَابَةٌ؟ قَالَ يَغْتَسِلُ النَّصَارَى ثُمَّ يَغْسِلُونَهُ، فَقَدِ
الضُّطْرَّ.

و همینطور در ذیل آن وارد است :

وَ عَنِ الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ تَمُوتُ وَ لَيْسَ مَعَهَا امْرَأَةٌ مُسْلِمَةٌ وَ لَا رَجُلٌ
مُسْلِمٌ مِنْ ذَوَى قَرَابَتِهَا وَ مَعَهَا نَصْرَانِيَّةٌ وَ رَجُلٌ مُسْلِمُونَ [وَ لَيْسَ
بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُمْ قَرَابَةٌ]؟ قَالَ تَغْتَسِلُ النَّصْرَانِيَّةُ ثُمَّ تَغْسِلُهَا .

این روایات که بعضی از روایات در این باب می باشد در دلالت بر طهارت ذاتی اهل کتاب تصریح دارند ؛ زیرا اگر آنها دارای نجاست ذاتی بودند چگونه امام علیه السلام حکم به جواز تغسیل می داد ؟ و اینکه بعضی گفته اند : در صورت اضطرار ، چنانچه در خود روایات مذکور است رفع اشترای طهارت ماء می شود ، و یا اینکه ممکن است مورد محمول بر صورت وجود ماء کر باشد در نهایت سستی و عدم متانت است . زیرا در صورت دَوْرَان امر بین تنجیس بدن میّت و مسّ غیرمحرّم قطعاً صورت ثانی اولی خواهد بود . و ثانیاً چنانچه در خود روایات مذکور است اگر اهل کتاب دارای نجاست ذاتی بوده باشند آنوقت چگونه امام علیه السلام حکم به اغتسال اهل کتاب قبل از تغسیل میّت مسلم را می نماید ، در حالیکه اغتسال متوقّف بر قذارت

۱- همان مصدر ، حدیث ۱ ، ص ۵۱۵ .

۲- عبارت بین قلاب مطابق با نسخه «کافی» است همانگونه که در تعلیقه «وسائل» مذکور است : فی «الكافی» زیادة [لیس بینها و بَيْنَهُمْ قَرَابَةٌ] ، (هامش المخطوطة) .

فصل چهارم : روایات باب و کیفیت دلالت آنها بر مطلوب ۱۱۹

ظاهری و احتمالی است ، و در جائیکه خود آنها دارای نجاست ذاتی بوده باشند دیگر جائی برای رفع قذارت ظاهری و احتمالی باقی نمی ماند .

از دیگر ادله‌ای که می‌توان بر طهارت ذاتی انسان بطور اعمّ و بر اهل کتاب بالخصوص إقامه نمود ، مسأله استرقاق آنها در جنگهای مسلمین با آنها می‌باشد . البتّه در مورد اهل کتاب مسأله با سایر فرّق کفّار از مشرکین تفاوت دارد ، حکم اسلام در مورد حرب با کافر حربی یا قتل آنها و یا قبول اسلام است ؛ أمّا مسأله نسبت به ذراری آنها یکسان است که عبارت از استرقاق و سبّی آنها است . و این خود دلیل بر عدم نجاست ذاتی آنان است ؛ زیرا با وجود نجاست ذاتی حکم اسلام نسبت به اسارت و استرقاق و ادخال آنها در منزل و معاشرت با آنها چه بصورت نکاح و یا غیرنکاح بسیار غیر موجّه می‌نماید ، زیرا قطعاً ورود آنها و فرزندان مشرکین به منازل مسلمین موجب تنجیس بیت و اثاث البیت خواهد شد و تسبیب این امر نیز خود دارای اشکال می‌باشد .

پایان فصل :

باید توجه داشت ادله‌ای که در این فصل مبنی بر طهارت ذاتی جمیع اقسام و صنوف از بنی آدم مذکور گردید چه اهل ایمان و چه اهل کتاب و چه غیر آنها ممکن است بخشی از مجموع ادله بر طهارت انسان باشد ، و چه بسا در آینده با توجّه به مسائل مطروحه و تأمل در آنها فقهاء بزرگوار بتوانند مصادر بیشتر و گویاتری بر طهارت

ذاتی انسان ارائه نمایند، در این بخش سعی نویسنده بر آن بوده است که نمونه‌هایی از مدارک استنباط را با توضیح مختصری به پیشگاه علم و فقاہت عرضه بدارد، البته چنانچه سنت حسنۀ تحقیق و اجتهاد در طول قرون و اعصار همواره در راستای تأیید و تسدید محققان عالیقدر و مجتهدان بزرگوار تشیع پرده از نقاب مشکلات مسائل برداشته است و حلّ عویصات معارف اهل بیت را به سمت و سوی خود کشانیده است، این بار نیز با تأملی مجدد و تحقیقی مستوفی بتواند در این عرصه قدمی استوار و منشی متین از خود إبراز و اظهار بدارد، و دأب و دیدن طریق اجتهاد و استنباط را که همان آزادی در عرصۀ اندیشه بدون هیچ ترس و واہمه‌ای از ترکزات و اصول موضوعه‌ای که ربّما لا اصل لها است، به اخذ منابع فقهی تشیع از مصادر وحی صلوات اللہ و سلامہ اجمعین اقدام نماید. و به این نکته باید توجه نمود که چه بسا لغزش و خطای در استنباط ممکن است موجب استمرار این مسأله و تسلسل آن به نسلهای بعد منجر گردد؛ چنانچه در فصل بعد مختصری در این باره بحث خواهد شد.

فصل پنجم

أقوال فقهاء رضوان الله عليهم در این مسأله

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فقهاء شیعه - رضوان الله علیهم - بحث در این موضوع (طهارت و نجاست غیر مسلمان) را به دو بخش کتابی و غیرکتابی تقسیم نموده‌اند؛ گرچه بسیاری از آنان هر دو قسمت را تحت یک عنوان مورد بحث قرار داده‌اند که همان عنوان شرک و مشرک است، و یا بعضی دیگر در تحت عنوان کافر همه را به یک نسق و منوال دانسته‌اند.

علامه حلی - رضوان الله علیه - در «قواعد» گوید:

وَ الْكٰفِرُ سَوَاءٌ كَانَتْ اَصْلِيًّا اَوْ مُرْتَدًّا وَ سَوَاءٌ اِنْتَمَى اِلَى الْاِسْلَامِ
كَالْحَوَارِجِ وَ الْعَلَاةِ وُ لَا^۱.

و صاحب «مفتاح الكرامه» در تفسیر کافر گفته است:

مُشْرِكًا وُ غَيْرَهُ ذَمِيًّا اَوْ غَيْرَهُ اِجْمَاعًا فِي «النَّاصِرِيَّاتِ» وَ

«الْإِنْتِصَارَ» وَ «الْعُنْيَةَ» وَ «السَّرَائِرِ» وَ «الْمُعْتَبِرِ» وَ «الْمُنْتَهَى» وَ
«الْبِحَارِ» وَ «الدَّلَائِلِ» وَ ...^۱

ملاحظه می شود که علامه بطور اطلاق همه اقسام کفار را

تحت عنوان نجس العین قرار داده است. و در «غنیه» ذکر کرده است:

أَنَّ كُلَّ مَنْ قَالَ بِنِجَاسَةِ الْمُشْرِكِ قَالَ بِنِجَاسَةِ غَيْرِهِ مِنَ الْكُفَّارِ.^۲

البته چنانچه خواهیم دید در این ادعا تأمل و خدشه است. و

در «حاشیه مدارک» مطلب را از إجماع گذرانده و به حدّ ضرورت و
اتّفاق امت ارتقاء داده است می گوید:

إِنَّ الْحُكْمَ بِالنِّجَاسَةِ شِعَارُ الشَّيْعَةِ يَعْرِفُهُ عُلَمَاءُ الْعَامَّةِ مِنْهُمْ بَلْ وَ
عَوَامُّهُمْ يَعْرِفُونَ أَنَّ هَذَا مَذْهَبُ الشَّيْعَةِ بَلْ وَ نِسَاؤُهُمْ وَ صِبْيَانُهُمْ
يَعْرِفُونَ ذَلِكَ وَ جَمِيعُ الشَّيْعَةِ يَعْرِفُونَ أَنَّ هَذَا مَذْهَبُهُمْ فِي الْأَعْصَارِ وَ
الْأَمْصَارِ.^۳

این مطلب از صاحب «حاشیه» در حالی نقل می شود که

بسیاری از فقهاء حکم به طهارت اهل کتاب نموده اند.

در «مفتاح الكرامة» چنین گوید :

وَ ثَقِيلَ عَنِ الْقَدِيمِينَ الْقَوْلُ بِعَدَمِ نِجَاسَةِ أَسَارِ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ
عَنْ ظَاهِرِ الْمُقْبِدِ فِي رِسَالَتِهِ «الْعُرْيَةِ» وَ رُبَّمَا ظَهَرَ ذَلِكَ فِي مَوْضِعٍ مِنْ
«الْتَّهْيَاةِ» حَيْثُ قَالَ : وَ يُكْرَهُ أَنْ يَدْعُوَ الْإِنْسَانُ أَحَدًا مِنَ الْكُفَّارِ إِلَى

۱- مفتاح الكرامة في شرح القواعد العلامية، ج ۲، ص ۳۵.

۲ و ۳- همان مصدر، ص ۳۶.

طَعَامِهِ فَيَأْكُلُ مَعَهُ ، فَإِنْ دَعَاهُ فَلْيَأْمُرْهُ بِغَسْلِ يَدَيْهِ ثُمَّ يَأْكُلُ مَعَهُ إِنْ شَاءَ . لَكِنَّهُ صَرَّحَ قَبْلَهُ فَسَى غَيْرِ مَوْضِعٍ بِنَجَاسَتِهِمْ عَلَى اخْتِلَافِ مِلَلِهِمْ وَحُصُوصاً أَهْلَ الذِّمَّةِ ، وَلِذَا اعْتَذَرَ عَنْهُ الْمُحَقِّقُ فِي «الثُّكَّتِ» بِالْحَمْلِ عَلَى الضَّرُورَةِ أَوْ الْمُؤَاكَلَةِ فِي الْيَابِسِ^۱ .

باید اذعان نمود که شیخ از این عبارت هیچ مقصودی بجز طهارت اهل کتاب ندارد، زیرا لفظ **یکره** نه اینکه ظاهر، بلکه اظهر قریب به نص است در جواز؛ و اگر مقصود از کراهت حرمت باشد دیگر امر به غسل ید با وجود نجاست عینیّه چه معنائی دارد؟ و اعتذار محقق را باید از زمره توجیه بما لایرضی صاحبّه دانست، و منظور از نجاست اهل کتاب که از شیخ نقل شده است باید حمل بر نجاست عرضی بواسطه اختلاط با اشیاء نجس العین مثل لحم خنزیر و خمر نمود. سپس در ادامه می گوید:

وَمَا لَإِلَى طَهَارَتِهِمْ صَاحِبُ «الْمَدَارِكِ» وَ «الْمَفَاتِيحِ»^۲ .

مرحوم صاحب «جواهر» نیز ابتداءً طرح مسأله را با ادعاء إجماع چنانچه ذکر شد شروع می کند و با عباراتی مشابه آنچه که در «مفتاح الكرامة» گذشت به تأویل و توجیه فتوی مفید و شیخ در «نهایه» و غیره می پردازد و کلام ابن جنید و ابن عقیل را نیز حمل بر عدم مقبولیت فتوی و یا اطلاق سؤر بر ماء قلیل می کند که بر فتوی ابن عقیل منفعّل نمی شود.

عبارت ایشان در تتمه بحث چنین است :

وَلَقَدْ أَجَادَ الْأُسْتَاذُ الْأَكْبَرُ بِقَوْلِهِ : إِنَّ ذَلِكَ شِعَارُ الشَّيْبَةِ ، يَعْرِفُهُ مِنْهُمْ
عُلَمَاءُ الْعَامَّةِ وَ عَوَامُّهُمْ وَ نِسَاؤُهُمْ وَ صِبْيَانُهُمْ ، بَلْ وَ أَهْلُ الْكِتَابِ
فَضْلًا عَنِ الْخَاصَّةِ .

وَ يَدُلُّ عَلَيْهِ مُضَافًا إِلَى ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿ إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ ﴾ ،
الْمُتَمِّمٌ دِلَالَتُهَا - حَيْثُ تَضَمَّنَتْ لَفْظَ التَّجَسُّدِ الَّذِي لَمْ يُعْلَمْ إِرَادَةُ الْمُعْنَى
الْإِصْطِلَاحِيَّ مِنْهُ ، لَوْ اخْتَصَّتْ بِالْمُشْرِكِ - بِظُهُورِ إِرَادَةِ الْإِصْطِلَاحِيَّ
هُنَا وَ لَوْ بِالْقَرَائِنِ الْكَثِيرَةِ الَّتِي مِنْهَا تُفْرِعُ عَدَمَ قُرْبِهِمُ الْمَسَاجِدَ الَّذِي
لَا يَتَّجِهُ إِلَّا عَلَيْهِ ، عَلَى أَنَّ التَّجَاسَةَ اللَّغَوِيَّةَ مَعَ مَنَعِ تَحَقُّقِهَا فِي
الْمُتَرَفِينَ مِنْهُمْ لَيْسَتْ مِنَ الْوُضَائِفِ الرَّبَّانِيَّةِ ، وَ احْتِمَالِ إِرَادَةِ الْخُبْثِ
الْبَاطِنِيِّ مِنَ التَّجَاسَةِ ، كَمَا اخْتَارَهُ بَعْضُ النَّاسِ مِمَّنْ لَا يُصِيبُ لَهُ فِي
مَذَاقِ الْفِقْهِ تَبَعًا لِلْعَامَّةِ الْعُمَيَاءِ - ضَرُورَى الْفُسَادِ ، مَعَ أَنَّهَا لَيْسَتْ
مِنَ الْمَعَانِي الْمَعْهُودَةِ الْمَعْرُوفَةِ لِلْفِظِ التَّجَاسَةِ .

وَ بَعْدَ الْقَوْلِ بِالْفَصْلِ بَيْنَ الْمُشْرِكِ وَ غَيْرِهِ مِنْهُمْ كَالْمَحْكِيِّ فِي
«الْعُنْيَةِ» وَ «الرِّيَاضِ» إِنْ لَمْ تَقُلْ بِتَعَارُفِ مُطْلَقِ الْكَافِرِ مِنَ الْمُشْرِكِ
أَوْ لِمَا يَشْمَلُ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى ، لِقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ وَ قَالَتِ الْيَهُودُ
عُزَيْرٌ... إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى : عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾ ؛ ١ وَ لِمَا يُشْعِرُ بِهِ قَوْلُهُ تَعَالَى
لِعِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ : ﴿ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمَّيَ

فصل پنجم: اقوال فقها (رض) در این مسأله ۱۲۷

إِلَهَيْنِ ﴿١﴾ مِنْ شِرْكِهِمْ أَيْضًا وَ لِقَوْلِهِمْ أَيْضًا: «إِنَّهُ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ»^۲

الْمُشْعَرُ بِكَوْنِهِ عِنْدَ الْيَهُودِ ثَانِي اثْنَيْنِ ، وَ غَيْرِ ذَلِكَ^۳.

باید در اینجا به چند نکته که در کلام مرحوم صاحب «جواهر»

وجود دارد اشاره نمود:

اولاً: ایشان مانند مرحوم وحید بهبهانی مسأله نجاست غیر

مسلمان را امری ضروری از ضروریات دین می‌داند که به عنوان شعار

در برابر مخالفین و اهل سنت مطرح می‌باشد، در حالیکه خود ایشان

عباراتی از مفید و «نهایه» و ابن جنید و ابن عقیل و بعضی دیگر نقل

نموده است که قائل به طهارت اهل کتاب و یا اعم از آنها می‌باشند،

آنگاه در مقام توجیه و تأویل به هر مستمسکی جهت ایجاد وحدت

ادعائی و انعقاد اجماع مُتَشَبِّثْ گردیده است.

و کیت شیعی این چه ضرورت و اجماعی است که بسیاری از

فقهاء بزرگوار در حکم به طهارت غیر مسلم حداقل فتوی به طهارت

اهل کتاب داده‌اند؟! وَ هَذَا مِنْ أَعْجَبِ الْعَجَائِبِ . و فقیه بزرگوار

همچون مرحوم حاج آقا رضا همدانی در کتاب «طهارت» خود آنرا از

مسائل بسیار مشکل و صعب شمرده است و با ضرس قطع روایات

طهارت را بر روایات دالّۀ بر نجاست حاکم و وارد دانسته است،

چنانچه خواهد آمد.

۱- سوره المائدة (۵) قسمتی از آیه ۱۱۶.

۲- اقتباس از سوره المائدة (۵) قسمتی از آیه ۷۳.

۳- جواهر الکلام، ج ۶، ص ۴۲.

ثانیاً: ایشان خود در انطباق آیه شریفه و إفاده مراد بر معنای نجاست اصطلاحی تشکیک نموده و ظهور آنرا بر معنای رجس و پلیدی باطنی راجح می‌دانند، لولا قرائن و شواهدی که بر نجاست ظاهری اقامه نموده‌اند، اما هیچ اسمی از این شواهد و قرائن کثیره به میان نمی‌آورند و فقط عدم دخول آنان را به مسجد الحرام لَبَّ بر اراده نجاست اصطلاحی شمرده‌اند، در حالیکه این قرینه خود شاهدهی بر خلاف مدعای ایشانست، زیرا اولاً نهی از ورود مشرکین به مسجد الحرام به هیچ وجه دلالت بر نجاست ظاهری آنان نمی‌کند، زیرا ممکن است به جهت احتفاظ بر حرمت بیت الله الحرام از ورود افراد و اشخاص غیر مسلمان بواسطه قذارت باطنی و کدورت نفسانی باشد نه بواسطه نجاست ظاهری، چنانچه این معنی اتفاقاً لَدَى الْعَقْلِ السَّلِيمِ وَ الذَّوْقِ الْمَتِينِ ارجح می‌نماید و هتک احترام بیت الله نه بواسطه ورود عین نجس بلکه بواسطه ورود کدورت و قذارت باطنی تحقق پیدامی‌کند، مگر ما حکم به حرمت ورود جنب و حائض و نَفْسَاءَ به بیت الله الحرام و مسجد النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - نمی‌کنیم، با اینکه قطعاً نجاست ظاهری در غالب قریب به کل متنفی است؟

ثالثاً: ورود عین نجس به مسجد به عنوان کلی و یا مسجد الحرام در صورتی که عرفاً منافی با حرمت بیت و رعایت شؤن آن نباشد چه اشکالی دارد؟ و هیچ دلیل شرعی بر این مسأله غیر از فهم متعارف عرفی و حکم و قضاوت او در این مورد موجود

نمی‌باشد درست مانند صلوة عند قُبور المعصومین علیهم السّلام که در بعضی از موارد موجب هتک و حرام و در بعضی موارد بلا اشکال می‌باشد. و این مسأله در موارد متفاوت و شرائط مختلف و ظروف گوناگون تفاوت دارد و چون اصل تحقّق موضوع برعهده عرف می‌باشد کیفیت اجتماع شرائط و حکم به ثبوت و یا عدم آنها نیز برعهده عرف است نه فقیه.

رابعاً: حکم به نجاست باطنی را ایشان ضروریّ الفساد دانسته و آن را از معانی معهوده لفظ نجاست ندانسته‌اند .

اولاً دلیلی بر این ادّعی ضرورت چنانچه در امثال آن گذشت ارائه ننموده‌اند ، و ما نیز هیچ معنای صحیحی از این ضرورت به دست نیاورده‌ایم و ثانیاً چنانچه قبلاً گذشت مواردی را که در شرع بر معنای قذارت باطنی اطلاق شده است ذکر کرده‌ایم و پر واضح است که چه در زمان نزول آیه و یا در زمان ائمه علیهم السّلام شواهدی دالّه بر اراده معنای باطنی وجود داشته است و ادّعی ایشان در اینجا بدون دلیل می‌باشد.

خامساً : ایشان با استفاده از قول به عدم فصل حکم آیه را به سایر افراد از غیر مسلمین از اهل کتاب تسرّی داده‌اند و این را یکی از قرائن ظهور آیه در نجاست اصطلاحی دانسته‌اند ، در حالیکه زمان نزول آیه را با عدم قول به فصل چکار ؟

و استظهار نجاست اهل کتاب از عدم قول به فصل نیز خود محل تأمل است چنانچه در فصل بعد خواهد آمد. و همچنین اطلاق

مشرك بر كافر نيز چنانچه گذشت ثابت نبوده ، خصوصاً اينكه با توجه به قرائن موجوده در زمان نزول آيه و پس از آن قطعاً مى توان گفت مقصود اهل كتاب نبوده اند .

سپس ايشان مى گویند :

وَمَا دَلَّ عَلَى نَجَاسَةِ خُصُوصِ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى أَيْضًا مِنَ الْمُعْتَبَرَةِ وَهِيَ وَإِنْ كَانَ فِي مُقَابِلِهَا أَخْبَارُ دَالَّةٍ عَلَى الطَّهَارَةِ وَفِيهَا الصَّحِيحُ وَغَيْرُهُ بَلْ هِيَ لَوْضَحٌ مِنْ تِلْكَ دِلَالَةٍ، بَلْ لَوْلَا مَعْلُومِيَّةُ الْحُكْمِ بَيْنَ الْإِمَامِيَّةِ وَظُهُورِ بَعْضِهَا فِي التَّيَيُّبَةِ لِاتِّجَاهِ الْعَمَلِ بِهَا، لَكِنْ لَا يَبْعَى لَنْ يُبْعَى إِلَيْهَا فِي مُقَابِلَةِ مَا تَقَدَّمَ، وَ لِنْ أَطْنَبَ بَعْضُ الْأَصْحَابِ فِي الْبَحْثِ عَنْهَا وَجَسَّمْ مَحَامِلَ لَهَا يُرْجِحُ الطَّرْحُ عَلَيْهَا فَضْلًا عَنِ التَّيَيُّبَةِ، كَمَا أَنَّهُ لَا يَبْعَى الْإِصْغَاءُ لِلِاسْتِدْلَالِ عَلَى الطَّهَارَةِ أَيْضًا بِقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿وَطَعَامَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ﴾^۱ بَعْدَ وَرُودِ الْأَخْبَارِ الْمُعْتَبَرَةِ وَفِيهَا الصَّحِيحُ وَ الْمُؤْتَقُ وَ غَيْرُهُمَا، بِإِرَادَةِ الْعَدَسِ وَ الْحُبُوبِ وَ الْبُقُولِ مِنَ الطَّعَامِ سَيِّمًا مَعَ تَأْيِيدِهَا بِمَا عَنِ «الْمِصْبَاحِ الْمُنِيرِ» أَنَّهُ : إِذَا أَطْلَقَ أَهْلُ الْحِجَازِ الطَّعَامَ عَتَوْا بِهِ السَّبْرَ خَاصَّةً .^۲

بسیار عجیب است، مرحوم صاحب «جواهر» گرچه اخبار

طهارت را اوضح دلالتاً می داند از اخبار نجاست و حکم به طهارت را

۱- سوره المائدة (۵) قسمتی از آیه ۵ .

۲- جواهر الکلام ، ج ۶ ، ص ۴۳ .

کَؤْلاً معلومیَّة الحکم بین الإمامیِّه متَّجه می‌شمارد ولی غیر از صرف همین معلومیَّت که فقط یک ارتکاز ذهنی ایشان و امثال ایشان است هیچ دلیلی بر رجحان حکم به نجاست إقامه نمی‌نماید و با این ارتکاز ذهنی در صدد توجیه و تأویل اخبار طهارت به حمل بر تقیّه و غیره برمی‌آید و حکم به جواز اکل طعام از مأكولات اهل کتاب را حمل بر عدس و غیره می‌کند؛ در حالیکه چنانچه گذشت اگرچه طعام ممکن است بر حبوبات حمل شود، اما مگر کسی تا بحال حبوبات را بدون طبخ و بطور خام تناول کرده است؟ و اگر آیه حتّی در صورت محال حمل بر حبوبات خشک و غیر مطبوح شود، این که دیگر حلیّت و حرمت در آن معنی ندارد، زیرا اکل حبوبات غیر مطبوح چه محذوری در بردارد تا آیه حکم به حلیّت آن نماید؟!

حقیر گوید: در اینجا بسیار مناسب است کلام مرحوم حاج آقا رضا همدانی - رضوان الله علیه - را نسبتاً مشروح بیان نمائیم، تا روشن شود که این فقیه بزرگوار نیز چه دغدغه و اضطرابی در حکم به نجاست غیر مسلمین خصوصاً اهل کتاب داشته است، و به این سادگی که از صاحب «جواهر» و مرحوم وحید بهبهانی نیز نقل شده است، نبوده است.

ایشان پس از بیان نقل ادلّه قائلین به نجاست اهل کتاب و حمل اخبار طهارت بر وجه تقیّه و توجیه آیه شریفه بر حبوب می‌فرمایند:

وَلَا يَحْفَى مَا فِي هَذَا التَّقْرِيبِ، فَإِنَّ التَّقِيَّةَ لَيْسَتْ مُقْتَضِيَةً لِأَنَّ يَكْرَهُ
الإمام عَلَيْهِ السَّلَامُ تَحْرِيمَ مَا حَرَّمَهُ اللهُ تَعَالَى.

فَالظَّاهِرُ أَنَّ مُوَآكَلَةَ الْمُجُوسِيِّ مِنْ حَيْثُ هِيَ وَكَوْ بِالنَّسْبَةِ إِلَى الْحُبْزِ
وَعَبْرِهِ مِنَ الْأَطْعِمَةِ الْجَامِدَةِ عَلَى مَا يَقْتَضِيهِ إِطْلَاقُ دَلِيلَتِهَا مِنْ
الْأُمُورِ الْمَكْرُوهَةِ الَّتِي يَمَقُّتُهَا اللَّهُ وَ لَوْلِيَاؤُهُ وَ لَعَلَّ حِكْمَتَهُ كَوْنُهَا
تَخَوُّاً مِنَ الْمَوَادِّ الْمَمْقُوتَةِ لَكِنَّ الْإِمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَرِهَ أَنْ يُكَلِّفَهُمْ
بِالْمَنْعِ لِإِفْاقاً بِهِمْ وَ تَوْسِيعَةً عَلَيْهِمْ.

فَمُرَادُهُ بِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْ أُحْرِمَ عَلَيْكُمْ، إِمَّا مُطْلَقُ الْمَنْعِ لَا
التَّحْرِيمَ الْحَقِيقِيَّ، لَكِنَّ بِلِحَازِنِ تَعَلُّقِ أَمْرِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِتَرْكِهِ كَمَا
لَوْ أَمَرَ الْوَالِدُ وَكَدَهُ بِتَرْكِ بَعْضِ الْأَشْيَاءِ الْمُحَلَّلَةِ لِغَرَضِ صَحِيحٍ. وَ
قَدْ صَرَّحَ غَيْرُهُ وَاحِدٍ بِوُجُوبِ إِطَاعَةِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كُلِّ مَا
يَأْمُرُ بِهِ وَ يَنْهَى عَنْهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ مُتَعَلِّقَهُ وَاجِباً أَوْ حَرَاماً شَرْعِيّاً
بِالذَّاتِ، فَلَا مُقْتَضَى لِصَرْفِ الرُّوَايَةِ عَنْ ظَاهِرِهَا وَ لَوْ بِنِسَاءٍ عَلَى
نَجَاسَةِ الْمُجُوسِيِّ، لِذَلِكَ لَا مُقْتَضَى لِحَمْلِهَا عَلَى إِرَادَةِ خُصُوصِ الْمَاعِيَاتِ
الَّتِي تُتَفَعَّلُ بِمِلَاقَاةِ النَّجَسِ، فَالْمَقْصُودُ بِهَا بَيَانُ حُكْمِ الْمُوَآكَلَةِ مِنْ حَيْثُ
هِيَ مُحَرَّمَةٌ كَانَتْ أَوْ مَكْرُوهَةً، وَ كَيْفَ كَانَ فَلَا شَهَادَةَ فِي هَذِهِ الرُّوَايَةِ

عَلَى كَوْنِ الْحُكْمِ بِطَهَارَةِ الْكِتَابِيِّ فِي سَائِرِ الْأَخْبَارِ لِأَجْلِ التَّقْيَةِ^۱.

ملاحظه می شود ایشان صریحاً حکم به تقیّه را که توجیهه
بسیاری از روایات بر آن مترتب است، ردّ نموده و اصلاً مورد را منافی
با موارد تقیّه ذکر می نمایند. اگر مورد از موارد تقیّه باشد، امام
علیه السلام می گوید من کراهت دارم که بر شما حرام گردانم آنچه را

خدای متعال حرام کرده است ! زیرا اگر واقعاً خدا این تناول را حرام کرده است دیگر کراهت داشتن چه معنی دارد ؟

پس معنای این عبارت می شود : من می بینم شما در معاملات و روابط خود با مجوس بسر می برید و اگر بخواهم بگویم این کار را ترک کنید موجب عسر و حرج خواهد شد ، و لذا شما را نهی از ارتباط و معاشرت نمی کنم . و این معنی قطعاً با کراهت سازگار می باشد نه با حرمت ، زیرا در صورت حرمت امام می تواند مطلب را بگونه ای دیگر بیان کند و بفرماید : تناول از اطعمه مجوس و تماس با آنان حرام است ، و آنان نجس می باشند مگر در صورت ضرورت ، که چنانچه در سایر موارد ضرورت نیز حکم به رفع آن داده شده است . بنابراین چگونه امام علیه السلام با وجود علم به حرمت و نجاست ذاتیه به نحو مطلق و بدون هیچ قید و شرطی یک امت را در جهل و ضلالت و اقدام به حرام و معصیت و تناول نجس قرار می دهد . و بر فرض اینکه مقصود امام تقیه باشد باید بفرمایند : من کراهت دارم از اینکه حرام کنم بر شما آنچه را خدای متعال حرام گردانیده است یعنی در صورت ضرورت و تقیه فقط اشکالی ندارد ، نه اینکه آنچه را که شما انجام می دهید . و بسیار جای تعجب است که چطور این معنای بسیار واضح و متعارف عرفی را این عده متوجه نشده اند و أعجب از این اینکه با این روایت خواسته اند سایر روایات صریح در طهارت را نیز حمل بر تقیه نمایند .

سپس ایشان در ادامه می فرمایند :

مَعَ أَنَّهُ يَظْهَرُ بِالتَّدْبِيرِ فِيمَا أَسْلَفْنَا فِي مَبْحَثِ نَجَاسَةِ الخُمْرِ أَنَّ اِحْتِمَالَ
صُدُورِ الأَخْبَارِ الدَّالَّةِ عَلَى طَهَارَتِهَا تَقِيَّةٌ لَيْسَ بِأَقْوَى مِنْ اِحْتِمَالَ
كَوْنِ مَادَلٍّ عَلَى نَجَاسَتِهَا كَذَلِكَ. فَالْإِنْصَافُ أَنَّهُ لَيْسَ فِي شَيْءٍ مِنْ
أَخْبَارِ الطَّهَارَةِ مَا يُشْعِرُ بِصُدُورِهَا تَقِيَّةً فَضْلاً عَنَّا لَنْ يَدُلَّ عَلَى ذَلِكَ
دَلَالَةً مُعْتَبَرَةً مُصَحَّحَةً لِطَرْحِ هَذِهِ الأَخْبَارِ الكَثِيرَةِ فَلَا يَجُوزُ رَفْعُ
الْيَدِ عَن مِثْلِ هَذِهِ الرُّوَايَاتِ إِلَّا بِدَلِيلٍ مُعْتَبَرٍ وَالَّذِي يَقْتَضِيهِ الْجَمْعُ
بَيْنَهَا وَبَيْنَ أَخْبَارِ النِّجَاسَةِ إِنَّمَا هُوَ ارْتِكَابُ التَّأْوِيلِ فِي تِلْكَ الأَخْبَارِ
فَإِنَّ أَخْبَارَ الطَّهَارَةِ لَوْ لَمْ تَكُنْ نَصًّا فَلَا أَقْلَ مِنْ كَوْنِهَا أَظْهَرَ دَلَالَةً
مِنْ تِلْكَ الرُّوَايَاتِ، مَعَ مَا أَشْرْنَا إِلَيْهِ مِنْ أَنَّ جُمْلَةً مِنْ هَذِهِ الرُّوَايَاتِ
تَصْلُحُ أَنْ تَكُونَ بِمَدْلُولِهَا اللَّفْظِيُّ قَرِيْنَةً لِصَرْفِ تِلْكَ الرُّوَايَاتِ عَن
ظَاهِرِهَا، خُصُوصًا مَعَ مَا عَرَفْتُمْ مِنْ وَهْنِ دَلَالَةِ تِلْكَ الأَخْبَارِ عَلَى
النِّجَاسَةِ بَلْ إِمْكَانِ مَنَعِ ظُهُورِهَا فِيهَا؛ اللَّهُمَّ إِلَّا لَنْ يُدْعَى انْجِبَارُ
ضَعْفِ دَلَالَتِهَا كَسَدِّهَا بِفَهْمِ الأَصْحَابِ وَعَمَلِهِمْ، لَكِنْ لَا يَكْفِي ذَلِكَ
فِي تَرْجِيحِهَا عَلَى أَخْبَارِ الطَّهَارَةِ بَعْدَ عَدَمِ التَّنَافِي وَإِمْكَانِ الْجَمْعِ
عُرْفًا مَعَ وَجُودِ الشَّاهِدِ عَلَيْهِ؛ إِلَّا لَنْ يُقَالَ إِنَّ إِعْرَاضَ المَشْهُورِ عَن
أَخْبَارِ الطَّهَارَةِ أَسْقَطَهَا عَنِ الإِغْتِيَابِ فَأَخْبَارُ النِّجَاسَةِ عَلَى هَذَا
التَّقْدِيرِ حُجَّةٌ سَلِيمَةٌ مِنَ المُعَارِضِ يَجِبُ الأَخْذُ بِظَاهِرِهَا، لَكِنْ
الإِقْتِنَاعُ بِهَذَا القَوْلِ فِي طَرْحِ مِثْلِ هَذِهِ الأَخْبَارِ أَرَاهُ مُجَرَّدَ التَّقْلِيدِ وَ
التَّصْدِيقِ مِنْ غَيْرِ تَصَوُّرٍ فَلَا بُدَّ مِنْ تَحْقِيقِ هَذَا القَوْلِ.^١

در اینجا بسیار خوب و مستدلّ مرحوم حاج آقا رضا کیفیّت دلالت اخبار طهارت و رجحان قطعی آنها را بر اخبار نجاست بیان داشته و در مقام جمع با دلالت بین اخبار طهارت ، اخبار نجاست را مقید و حمل بر کراهت می نماید و حتّی مدّعی است که در دلالت بر نجاست ظهور نیز در آنان منتفی می باشد .

ایشان پس از ترجیح قاطع اخبار طهارت بر نجاست تنها و یگانه قرینه حمل بر نجاست را عمل اصحاب و إعراض مشهور از اخبار طهارت می دانند ، و طبق قول مشهور اعراض اصحاب را مبتنی بر قرینه مختفیه از متأخرین دانسته و بواسطه آن رفع ید از اخبار ثقات و صحاح از روایات و ادله می نمایند ، و چه بسا گفته شده است : کُلَّمَا از دَادَتِ الرَّوَايَةَ قُوَّةً از دَادَتِ وَهَنًا .

در اینجا باید از اینان پرسید : این قرینه مختفیه چگونه قرینه ای است که حتّی یک نفر از قدماء بحثی و کلامی از آن به میان نیاورده است؟! و چگونه است که همین قدماء اصحاب در بسیاری از مسائل عادی و روایات متعارفه همان سیاق روایت را طبق فهم عادی خود از روایت بیان کرده اند و یا اگر قرینه و شاهدهی بر خلاف برداشت متعارف وجود داشته است نقل کرده اند ، امّا در این مورد که از مهم ترین مسائل در زمان ائمّه علیهم السّلام بوده است به هیچ قرینه و شاهدهی اشاره ننموده اند ؟ و ما دلخوش از اینکه آنها بر قرینه و تأویلی دست یافته و ما از آن محروم بوده ایم ، و باید فهم و برداشت آنها را بر اصول متقنه و ادله منصوصه از قبل امام علیه السّلام ترجیح دهیم ! و

چه بسا کار به آنجا رسد که فهم اصحاب خود به عنوان یک اصل از اصول استنباط در مقابل کلام و سنت قرار گیرد و بلکه بر آنان ترجیح یابد!! حال بگذریم از اینکه نه تنها هیچ قرینه و شاهدی در زمان ائمه علیهم السلام بر نجاست کفار بطور عام وجود نداشته است، بلکه بر عکس شواهد متعدده حتی در خود روایات همگی گویای طهارت کفار در خود زمان حاملان وحی و حفظه دین علیهم السلام وجود داشته است، چنانچه خواهد آمد.

مرحوم صاحب «مصباح الفقیه» در مقام توضیح و تبیین این قرینه برآمده و مطلب را این چنین ادامه می‌دهد که:

چنانچه این قرینه برای شخص موجب قطع به حکم شود این مسأله از باب القاطع مجبول علی اتباع قطعیه حکم خاص خود را پیدا می‌کند، چطورکه در سایر موارد قطع چنین خواهد بود، و اما اگر برای شخص این چنین نشود، بلکه صرفاً به عنوان یک احتمال و یا یک ظن مطرح شود، آنوقت چگونه ما می‌توانیم به واسطه یک ظن غیر معتبر رفع ید از روایات موثوقه و ادله مستنده و حجج ملزمه بنمائیم!؟

سپس ایشان می‌گویند:

وَ كَيْفَ كَانَ فَأَخْبَارُ الْأَبَابِ الدَّالَّةُ عَلَى الطَّهَارَةِ لِتَكَثُرِهَا أَوْ تَظَاهُرِهَا وَ صِحَّةِ أَسَانِيدِهَا وَ اعْتِضَادِ بَعْضِهَا بِبَعْضٍ أَجَلُّ مِنْ أَنْ يَطْرَأَ عَلَيْهَا وَ هُنَّ فِي سَنَدِهَا أَوْ دَلَالَتِهَا لِامْتِنَانِ دَعْوَى الْقَطْعِ بِصُدُورِ أَغْلِبِهَا لَوْلَمْ تَقُلْ بِذَلِكَ فِي كُلِّهَا كَمَا ذَهَبَ إِلَيْهِ بَعْضٌ، فَلَا يَتَطَرَّقُ إِلَيْهَا الْوَهْنُ مِنْ

حَيْثُ السَّنَدِ ؛ وَ أَمَّا دَلَالَتُهَا فَهِيَ مِنَ الْقُوَّةِ بِمَكَانٍ كَادَ يَكُونُ بَعْضُهَا
تَصًّا فِي الْمُدْعَى فَلَا تَجِدُ فِي نُفُوسِنَا رِيْبَةً فِي دَلَالَتِهَا ، وَ إِنَّمَا الرِّيْبَةُ الَّتِي
يَتَطَرَّقُ إِلَيْهَا إِنَّمَا هِيَ فِي جَهَةِ صُدُورِهَا فَيَتَقَوَّى بِإِعْرَاضِ الْمَشْهُورِ
عَنْهَا اِحْتِمَالُ كَوْنِهَا صَادِرَةً عَنْ تَقِيَّةٍ وَ نَحْوِهَا مِنَ الْأُمُورِ الْمُتَقَضِّبَةِ
لِإِظْهَارِ خِلَافِ الْوَاقِعِ ...^۱

در اینجا ایشان تصریح دارد که اخبار طهارت سنداً و دلالةً قابل
خداشه نمی باشد و فقط اگر احتمالی در آن برود از حیث جهت صدور
می باشد . ایشان پس از بیان نسبتاً مفصلی راجع به إعراض اصحاب و
حمل اخبار طهارت را بر صورت تقیّه اشکالاتی نیز بر این جهت وارد
کرده اند ؛ از جمله در مسأله آثار وضعیّه طهارت و نجاست که از جمله
بطلان وضوء و صلوة در صورت تماس و مساوره با عین نجس است ،
و احتمال حکم به طهارت را در صورت ضرورت و وجود عسر و
حرج تقویت نموده اند ، ولی در عین حال این احتمال را در بسیاری از
موارد سؤال نمی توان مطرح نمود و فقط در بعضی از روایات می توان
وارد ساخت . و علی کلّ حال در مورد احتمال تقیّه می فرمایند :

وَ كَيْفَ كَانَ ، فَحَمَلُ الْأَخْبَارِ عَلَى التَّقِيَّةِ لَا يَخْلُو عَنْ بُعْدٍ ، وَ عَلَى تَقْدِيرِ
قُرْبِ اِحْتِمَالِهِ لَا يَكْفِي ذَلِكَ فِي الْحَمْلِ مَعَ مُخَالَفَتِهِ لِلْأَصْلِ مَا لَمْ يَدُلَّ
عَلَيْهِ دَلِيلٌ مُعْتَبَرٌ ؛ وَ قَدْ أَشْرْنَا إِلَى أَنْ مُجَرَّدَ الْإِعْرَاضِ لَا يَصْلُحُ دَلِيلًا
عَلَيْهِ . اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يُدْعَى إِفَادَتُهُ لِلْقَطْعِ بَعْدَ كَوْنِهَا مَسْوُوقَةً لِبَيَانِ

الْحُكْمِ الْوَاقِعِيَّ، وَ عَهْدُهَا عَلَى مُدَّعِيهَا . فَهِيَ لَا تَنْهَضُ حُجَّةً عَلَى مَنْ
 لَمْ يَقْطَعْ بِذَلِكَ حَتَّى يَجُوزَ لَهُ طَرْحُ الْأَخْبَارِ الْمُعْتَبَرَةِ كَمَا أَنَّ الشُّهُرَةَ وَ
 ثَقُلَ الْإِجْمَاعِ عَلَى الْفُتُوَى بَلِ الْإِجْمَاعُ الْمُحَقَّقُ أَيْضاً كَذَلِكَ مَا لَمْ
 يُوجِبِ الْقَطْعَ بِمُوَافَقَةِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .^۱

ایشان در این عبارت دیگر جایی برای صارفیت و مانعیت از
 اخبار طهارت باقی نگذاشتند ، زیرا عمده دلیل مخالفین بر طهارت
 همان مسأله اجماع است که قبلاً ذکر شد ، و اجماع در صورتی
 می تواند حجت باشد که کاشف از موافقت معصوم علیه السلام باشد
 و این معنی در افراد مختلف متفاوت است ؛ ممکن است برای بعضی
 موجب قطع و برای بعضی حتی احتمالش را هم ایجاب نکند تا چه
 رسد به قطع . و اینکه بعضی گفته اند : اجماع سبب عادی برای قطع به
 موافقت امام علیه السلام است نیز مردود می باشد ، پس از اینکه
 انسان این معنی را در وجود خود وجدان ننمود .

وَ بِهَذَا ظَهَرَ لَكَ ضَعْفُ الْإِسْتِدْلَالِ لِلتَّجَاسَةِ بِالشُّهُرَةِ وَ ثَقُلِ الْإِجْمَاعِ
 وَ غَيْرِهِمَا مِنَ الْمُؤَيَّدَاتِ الَّتِي تَقَدَّمَتْ الْإِشَارَةُ إِلَيْهَا .
 لَكِنْ لِقَائِلٍ لَنْ يَقُولَ : إِنَّ مَا ذُكِرَ مِنْ لَوْلَا التَّجَاسَةِ وَإِنْ لَا يَصْلُحُ
 شَيْءٌ مِنْهَا فِي حَدِّ ذَاتِهِ لِإِثْبَاتِ الْمُدَّعَى فِي مُقَابَلَةِ هَذِهِ الْأَخْبَارِ الْكَثِيرَةِ ،
 لَكِنْ رُبَّمَا يَحْصُلُ - بِمِلاَحَظَةِ الْمَجْمُوعِ مَنْ ثَقُلَ الْإِجْمَاعُ وَ الشُّهُرَةُ وَ
 شُدُوزِ الْمُخَالَفِ وَ مَعْرُوسِيَّتِهِ فِي أَذْهَانِ الْمُتَشَرِّعَةِ عَلَى وَجْهِ صَارَ

لَدَيْهِمْ تَظْيِيرَ الضَّرُورِيَّاتِ الثَّابِتَةِ فِي الشَّرِيعَةِ الَّتِي يَعْرِفُهَا الْعَوَامُّ وَ
النِّسَاءُ وَ الصَّبِيَّانُ وَ غَيْرَهَا مِنْ الْمُؤَيَّدَاتِ الْمُعَاوِدَةِ لِظَوَاهِرِ أَحْبَارِ
التَّجَاسَةِ - الْجَزْمُ بِنَجَاسَتِهِمْ وَ كَوْنُ أَحْبَارِ الطَّهَّارَةِ مُؤَوَّلَةً لَوْ مَعْلُومَةٌ .
وَ الْإِنْصَافُ أَنَّ هَذِهِ الدَّعْوَى قَرِيبَةٌ جِدًّا فَإِنَّهُ رَبَّمَا يَحْصُلُ بِمِلاخِظَةِ
مَعْرُوفِيَّتِهِ فِي الشَّرِيعَةِ لَدَى الْعَوَامِّ وَ الْخَوَاصِّ وَ تَجَنُّبِهِمْ عَنِ مُسَاوَرَةِ
أَهْلِ الْكِتَابِ ، الْجَزْمُ بِالْحُكْمِ لِكُونِهَا كَالسَّيْرِ الْقَطْعِيَّةِ كَاشِفَةٌ عَنِ رَأْيِ
الْمُعْصُومِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .^۱

مرحوم صاحب «مصباح الفقيه» در این فقرات همان کلام
مرحوم وحید بهبهانی را تکرار می نماید و حکم به نجاست را از
ضروریات مذهب می شمرد و این مسأله را چنانچه گفته شد از جمله
شعار شیعه در قبال اهل سنت بحساب می آورد ، ولی با ایراد وهن بر
این دلیل استدراک نموده در صدد تضعیف این نظریه چنین می گوید :

لَكِنَّ الَّذِي يُوَهِّنُهَا فِي خُصُوصِ الْمَقَامِ السَّيْرِ فِي أَحْبَارِ الْبَابِ فَإِنَّهَا
تَشْهَدُ بِحُدُوثِ هَذِهِ السَّيْرِ وَ تَأْخُرُهَا عَنْ عَصْرِ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ
لِشَهَادَةِ جُلَّهَا بِخُلُوقِ أَذْهَانِ السَّائِلِينَ الَّذِينَ هُمْ مِنْ عَظْمَاءِ الشَّيْعَةِ وَ
رِوَاةِ الْأَحَادِيثِ عَنِ احْتِمَالِ نَجَاسَتِهِمُ الذَّاتِيَّةِ ، وَ أَنَّ الَّذِي لَوَقَّعَهُمْ فِي
الرَّيْبَةِ الْمَوْجِبَةِ لِلسُّؤَالِ عَدَمُ تَجَنُّبِهِمْ عَنِ النَّجَاسَاتِ حَتَّى أَنْ مُحَمَّدًا بِنَ
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ الَّذِي كَتَبَ إِلَيَّ صَاحِبِ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ
تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ فِي زَمَانِ الْعُيُبَةِ اسْتَشْكَلَ فِي الصَّلَاةِ فِي الثِّيَابِ

الْمُتَّخِذَةَ مِنَ الْمَجُوسِ بِوَاسِطَةِ أَنَّهُمْ يَأْكُلُونَ الْمَيْتَةَ وَلَا يَغْتَسِلُونَ
 مِنَ الْجَنَابَةِ فَيَسْتَفَادُ مِنْ مِثْلِ هَذَا السُّؤَالِ أَنَّ احْتِمَالَ نَجَاسَةِ
 الْمَجُوسِ ذَاتًا لَمْ يَكُنْ طَارِقًا بِذِهْنِهِ وَإِلَّا لَكَانَ الْفَحْصُ عَنْ حُكْمِ
 الثِّيَابِ بِمِثْلِ حَظِّهَا أَوْلَى فَيُظَنُّ بِمِثْلِ هَذِهِ الْأَسْئَلَةِ أَنَّ مَعْرُوفِيَّتَهَا لَدَى
 الْعَوَامِّ وَمَعْرُوفِيَّتَهَا فِي ذُهُانِهِمْ تَشَاتَرَتْ مِنْ شُهْرَةِ الْقَوْلِ بِهَا بَيْنَ
 الْعُلَمَاءِ الَّذِينَ هُمْ مَرَجِعُ تَقْلِيدِ الْعَوَامِّ وَهِيَ فِي حَدِّ ذَاتِهَا لَا تُفِيدُ الْجُزْمَ
 بِالْحُكْمِ خُصُوصًا مَعَ قُوَّةِ احْتِمَالِ كَوْنِ مُسْتَنَدِ الْمَشْهُورِ فِي الْحُكْمِ
 بِالنَّجَاسَةِ كَمَا يُسَاعِدُ عَلَيْهِ مُرَاجَعَةُ كُتُبِهِمْ اسْتَظْهَارُهَا مِنَ الْآيَةِ
 الشَّرِيفَةِ بِبَعْضِ التَّقْرِيبَاتِ الْمُتَقَدِّمَةِ فَلَمْ يَجُوزُوا رَفْعَ الْيَدِ عَنْ ظَاهِرِ
 الْكِتَابِ بِأَخْبَارِ الطَّهَارَةِ إِمَّا بِنَاءً مِنْهُمْ عَلَى أَنَّهَا أَخْبَارٌ آحَادٍ وَلَا
 يَجُوزُ تَخْصِيصُ الْكِتَابِ بِهَا أَوْ لِيُزَعِمَهُمْ ابْتِلاءَ الْمُخْصَّصِ
 بِالْمُعَارِضِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ جِهَاتِ التَّرْجِيحِ فَلَا وَتَوْقَ بِوُجُودِ
 الْحُكْمِ إِلَيْهِمْ يَدًا بِيَدٍ عَنْ مَعْصُومٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ عُثُورِهِمْ عَلَى دَلِيلٍ
 مُعْتَبَرٍ غَيْرِ مَا بَأْيَدِنَا مِنَ الْأَدْلَةِ.

وَ الْحَاصِلُ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ طَرْحُ الْأَخْبَارِ الدَّالَّةِ عَلَى الطَّهَارَةِ أَوْ الْمُؤَيَّدَةِ
 لَهَا الَّتِي لَا تَتَنَاهَى كَثْرَةً بِمِثْلِ هَذِهِ التَّلْفِيفَاتِ الَّتِي تَشَبَّثَ بِهَا الْقَائِلُونَ
 بِالنَّجَاسَةِ حَتَّى أَلْحَقَ الْمَسْأَلَةَ بَعْضُهُمْ بِالْبَيْدِيَّاتِ الَّتِي رَأَى التَّكْلِمَ
 فِيهَا تَضْيِيقًا لِلْعُمَرِ مَعَ أَنَّهُ لَا يَرْجِعُ شَيْءٌ مِنْهَا إِلَى دَلِيلٍ يُعْتَدُّ بِهِ عَدَا
 ظَوَاهِرِ أَخْبَارِ النَّجَاسَةِ الَّتِي عَرَفَتْ حَالَهَا. فَالْحَقُّ أَنَّ الْمَسْأَلَةَ فِي غَايَةِ

الإشكال... ۱

انصافاً باید اذعان نمود که صاحب «مصباح الفقیه» حق مسأله را در اینجا اداء نموده است ؛ و أدلّه قائلین به نجاست ذاتی اهل کتاب را بافته‌های بدون دلیل و حجّت می‌داند که هیچ کدام از آنان در مقام اجتهاد و استنباط لایسمن و لایغنی من جوع می‌باشد . و نه تنها اجماع در این مورد کاشف از رأی معصوم علیه السّلام نیست (زیرا اولاً این اجماع مدرکی می‌باشد ، و ثانیاً چنانچه گذشت مخالفینی در مقابل خود چه از قدماء و چه از متأخرین چنانچه فی زماننا هذا بطور وفور وجود دارند) بلکه شهرت نجاست در بین شیعه در زمان خود ائمه علیهم السّلام نبوده است و این مسأله در لسان روایات کاملاً واضح و آشکار می‌باشد . بناءً علیهذا ما هیچ مدرکی قابل توجّه و اعتبار بر نجاست ذاتی خصوصاً اهل کتاب مشاهده نمی‌کنیم . بلکه ادلّه قطعیه بر طهارت آنان قائم می‌باشد .

محصل کلام در این فصل آنکه : اکثر قدماء از فقهاء قائل به نجاست ذاتی کفار اعم از مشرک و اهل کتاب می‌باشند ، و در بسیاری از کتب إدعاء اجماع بر این مسأله شده است ، و حتّی بعضی همچون مرحوم وحید بهبهانی آنرا شعار شیعه در قبال اهل سنّت می‌داند و صاحب «جواهر» نیز با تأیید کلام وحید بهبهانی بحث در این مسأله را تزییع عمر دانسته و آن را از زمره ضروریات دین می‌شمرد ، ولیکن با

توجه به ادله قائلین به نجاست روشن می‌شود که هیچ کدام از آنها مفید مراد و منتج مقصود نمی‌باشد و صرفاً براساس حدس و تخمین و استحسان، روایات داله بر طهارت را تأویل و روایت محتمل الظهور در نجاست را مأخذ و مبنی قرار داده‌اند؛ و چنانچه گذشت مرحوم حاج آقا رضا همدانی تمام ادله قائلین به نجاست را در زمرة تلفیفات می‌شمرد و هیچ وقعی بر آنان نمی‌نهد، نه در اجماع مدعا و نه در ادعا سیره مشهوره و نه در حکم به تقیه و سایر وجوه مرفوضه. بنابراین طبق موازین و اصول مدونه، متبع، همان روایات داله بر طهارت ذاتی اهل کتاب و حتی سایر فرق از مذاهب مختلف است.

نگارنده در این جا دیگر إطالة مطلب را تضييع اوقات و تطویل بلاطائل می‌داند و جهت توضیح و تبیین مسأله به تنها دلیل متمسکین به نجاست که همان اجماع می‌باشد می‌پردازد، امید است که بدین وسیله پرده از رخسار حقیقت برافتد و مبنی و مراد شارع مقدس در این مسأله غوغا برانگیز روشن گردد.

فصل ششم

توضیح اجماع مدّعا بر نجاست غیر مسلمان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اجماع در مذهب امامیه به عنوان کاشف از رأی معصوم علیه السلام در قبال کتاب و سنّت حجّت و مستند است ، البتّه بازگشت و مآل آن به سنّت می‌باشد و در حقیقت نمی‌توان آنرا در عداد ادلّه و مبانی استنباط مستقلاً بحساب آورد . مرحوم محقّق در «معتبر» خود حجّیت اجماع را به دخول معصوم در میان طائفه ذکر می‌کند و می‌فرماید:

فَلَوْ خَلَا الْمَاءُ مِنْ فُقّهَائِنَا عَنْ قَوْلِهِ لَمَا كَانَ حُجَّةً، وَلَوْ حَصَلَ فِي
اِثْنَيْنِ لَكَانَ قَوْلُهُمَا حُجَّةً^۱.

همچنین سیّد مرتضیٰ أعلى الله مقامه چنین می‌فرماید :
إِذَا كَانَ عِلَّةً كَوْنِ الْإِجْمَاعِ حُجَّةً كَوْنِ الْإِمَامِ فِيهِمْ، فَكُلُّ جَمَاعَةٍ كَثُرَتْ

أَوْ قَلَّتْ كَانَ الْإِمَامُ فِي أَقْوَالِهَا فَاجْمَاعُهَا حُجَّةٌ.^۱

کسی از فقهاء انکار این مسأله را ننموده است که اجماع به خودی خود نمی‌تواند بعنوان دلیلی مستقل در کنار سایر ادله استنباط بحساب آید، ولی در کیفیت تحقق آن و تشکّل موضوع اختلاف نظر وجود دارد.

بعضی جمعیت آنرا از باب دخول امام علیه‌السلام در جمله فقهاء و مجمع علیهم دانسته‌اند، چنانچه این نظریه پیش قدماء اصحاب و سیّد مرتضی راجح بوده است و به این طریقه، طریقه تضمینیه گفته‌اند.

اشکال در این طریقه آنست که: تحقیقاً افرادی که معلوم الحال و شناخته شده‌اند نمی‌توان قول آنان را بحساب آورد؛ و افرادی که شناخته شده نیستند و مجهولند از کجا ما قطع به وجود امام در زمره آنها پیداکنیم، و با حدس و گمان هم که نمی‌توان حکمی را مستند به امام علیه‌السلام دانست. و اگر قطع به وجود امام علیه‌السلام در زمره عده‌ای خاص پیدا شود این به خود قطع مربوط است نه به اجماع سایر افراد؛ چنانچه اگر این قطع بدون توجه به فتاوی فقهاء و فقط در یک محدوده مشخص حاصل شود هیچ ارتباطی با اجماع فقهاء معروف الحال ندارد. بنابراین دیگر هیچ اجماعی محقق نخواهد شد؛ زیرا شناخت فتاوی فقهاء معروف و شناخته شده فائده‌ای ندارد،

۱- الذریعة إلى أصول الشريعة، ج ۲، ص ۶۳۰.

چون تطرّق خطاء و نسیان در آنها مانند سایر افراد مردم می‌رود و استنباط آنها برای خودشان حجّت است نه برای دیگران . و قطع به وجود امام علیه السّلام در افراد مجهول نیز فقط در عالم تصوّر و خیال ممکن است محقّق گردد نه در عالم عین و خارج . از این رو است که بنظر می‌رسد ذکر اجماع در کتب فقهاء با توجه به سلوک این مسلک و طریقه ، عبث و بیهوده خواهد بود . و باید اذعان نمود که از صدر اسلام تا کنون هیچ فردی از فقهاء ادّعیای یک چنین اجماعی با این خصوصیت را ننموده و نه می‌تواند بنماید .

و اما طریق دوم در تحقّق حجّیت اجماع قاعده لطف است .

در توجیه این مسلک این نکته مطرح است که : از آنجا که وظیفه امام علیه السّلام تبیین و تبلیغ رسالت و شریعت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم می‌باشد باید حکم الله واقعی را به ای نحو من الانحاء بگوش مردم برساند ؛ و چنانچه در زمانی تمام فقهاء بر مسأله‌ای خلاف واقع اتّفاق نظر داشته وظیفه امام علیه السّلام از باب لطف بیان حکم واقع به هر نحوی که خود صلاح می‌داند است ، و چون حکمی بر خلاف اجماع وجود ندارد این مسأله کشف از موافقت معصوم علیه السّلام با حکم مجمع علیه می‌نماید . و اگر چنانچه در این باب دلیلی از کتاب و یا سنت موجود باشد دیگر این طریقه معمول بها نخواهد بود ؛ زیرا ممکن است امام علیه السّلام در مقام بیان حکم مخالف بر آن دلیل استناد و تمسک کرده باشد .

اما چنانچه مبین خواهد شد این طریقه نیز همچون مسلک

سابق الذکر مبتنی بر یک اصل و رصین و پایه استواری نمی باشد . زیرا
 اولاً : تکلیف و وظیفه امام علیه السلام از باب این قاعده یا بیان حکم
 خلاف است در مقام افتاء و حکم ، و یا رفع اشتباه و خطاء امت است
 در مقام عمل و تکلیف . اگر مقصود ایجاد مانع و حاجز است در مقام
 عمل ، باید اذعان نمود که این مسأله ابداً صورت خارجی و عینی
 پیدا نکرده است ، زیرا چه بسا آزمونهای که حکم فقهاء و عمل امت بر
 تعیین حکمی قرار می گرفت و پس از مدتی حکم به خلاف پدید آمده
 و بکلی حکم اول منسوخ و یا نادر الوجود گردیده است ؛ چنانچه در
 قول به انفعال ماء بئر در ابتداء امر و نظریه خلاف علامه حلی مبنی بر
 عدم انفعال گواه و شاهدی بر این مسأله است ، و نظیر این مسأله در
 ابواب فقهی الی ما شاء الله موجود می باشد .

و ثانیاً : در این صورت چرا قاعده لطف منحصرأ منعطف به
 جمهور از امت شود و شامل هر فرد و هر گروه و هر جا و هر زمان
 نشود ؟ مگر افرادی که بر مقتضای تکلیف و حکم مقلد خود خطأً
 مرتکب فعل خلاف حکم الله واقعی شوند ، چه تقصیری در انجام
 تکالیف و عمل به وظیفه خود کرده اند که باید از عنایت و لطف
 حضرت محروم گردند . و اگر ما جواز عمل مکلف را در زمان غیبت
 امام علیه السلام به مقتضای حکم ظاهری و عمل به وظیفه ظاهری
 چنانچه خود ائمه علیهم السلام بیان فرموده و مجزی دانسته اند
 صحیح و مثبت بدانیم ، دیگر چه فرقی خواهد کرد بین یک نفر یا صد
 نفر و یا یک امت در یک برهه از زمان و یا در آزمون متوالیه ؟

و همچنان که احکام در صدر اسلام تدریجاً نازل می شدند و چه بسا سالها مردم در جهل از تکلیف واقعی و حکم شرعی خود مرتکب خطاء می شدند و سپس حکم واقعی توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیان می گردید ، در زمان غیبت هم ما بگوئیم بنا بر مصالح و مقتضیاتی که در حیظه علم خدا و اولیای او است مردم از لحاظ ادراک حکم الله واقعی در حرمان قرارگیرند ، چنانچه در احادیث مذکور است که قائم آل محمد صلی الله علیه و علی آبائه الطاهرین با احکام جدید و تکالیف جدیدی ظهور خواهد نمود.

بلی آنچه مقتضای شوون امامت و ولایت کلیه الهیه ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین است این است که وجود امام علیه السلام با اشراف ولائی و علی خود بر تمام اعمال و کردار و سر و سویدای نفوس ما ناظر و حاضر و شاهد می باشد و از جمیع نیات و خاطرات و خطورات ما قبل از حدوث آنها آگاه و مطلع است ، *وَلَا يَشُدُّ عَنْ حَيْضَةِ عِلْمِهِ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ* و با قوه و قدرت ولائی خود جمیع استعدادات و قوای ما را به مرحله و مرتبه کمال وجودی آنها رهبری و ایصال خواهد نمود .

بنابراین اگر باندازه سر سوزنی انجام تکالیف مخالف با حکم الله و عمل به احکام منافی بخواهد در این سیر کمالی و فعلیت استعدادها تأثیر سوئی بگذارد (در حالیکه از نقطه نظر اتیان به مسائل و احکام هیچ تقصیر و یا قصوری متوجه آنها نخواهد بود) این مسأله با شوون مقام امامت منافات و تضاد پیدا می نماید و امام را از مرتبه

ولایت کبری به منزله و مرتبه سایر افراد بشر تنزل می بخشد. نَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ مِنْ هَذِهِ الْأَوْهَامِ وَالْوَسَاوِسِ الدُّنْيَا .

همچنان که خود آن حضرت در نامه‌ای که به شیخ مفید اعلی الله مقامه دارند این مطلب را متذکر می شوند:

نَحْنُ وَاِنْ كُنَّا ثَاوِينَ بِمَكَانِنَا النَّائِي عَنْ مَسَاكِنِ الظَّالِمِينَ حَسَبَ الَّذِي اَرَاتَاهُ اللهُ تَعَالَى لَنَا مِنَ الصَّلَاحِ وَ لِشِبَعَتِنَا الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ مَا دَامَتْ دَوْلَةُ الدُّنْيَا لِلْفَاسِقِينَ. فَإِنَّا نُحِيطُ عِلْمًا بِأَنْبَاءِكُمْ وَ لَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَحْبَابِكُمْ ... إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لِأَناسِينَ لِذِكْرِكُمْ، وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّوَاءُ وَ اصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ ...

مضافاً به اینک خود امام علیه السلام وقتی که از آن حضرت راجع به تکبیر بعد از قیام به رکعت ثالثه سؤال شد فرمودند :

الْجَوَابُ : اَنَّ فِيهِ حَدِيثَيْنِ : اَمَّا اَحَدُهُمَا : فَإِنَّهُ إِذَا انْتَقَلَ مِنْ حَالَةٍ إِلَى حَالَةٍ أُخْرَى فَعَلَيْهِ تَكْبِيرٌ وَ اَمَّا الْاُخْرَى : فَإِنَّهُ رُويَ : أَنَّهُ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السَّجْدَةِ الثَّانِيَةِ فَكَبَّرَ، ثُمَّ جَلَسَ، ثُمَّ قَامَ ، فَلَيْسَ عَلَيْهِ لِلْقِيَامِ بَعْدَ الْقُعُودِ تَكْبِيرٌ وَ كَذَلِكَ التَّشَهُدُ الْأَوَّلُ يَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى، وَ بَايَهُمَا أَخَذَتْ مِنْ جِهَةِ التَّسْلِيمِ كَانَ صَوَابًا.^۲

و همینطور در موارد عیدیه‌ای امام علیه السلام افراد را به

۱- الخراج و الجرائح ، ج ۲ ، ص ۹۰۲ .

۲- الغيبة ، ص ۲۳۲ .

همین احکام ظاهری مستنبط از روایات و أدله سوق داده‌اند چنانچه در جای خود مبین است .

و اگر مقصود از لطف توضیح و تبیین امام علیه السّلام در مقام فتوی و صرفاً بیان حکم واقعی باشد این چه تأثیری درمسأله خواهد داشت ؛ زیرا یا باید به تمامی فقهاء در همه بلاد و همه امکنه فرداً فرداً این حکم را ابلاغ کند ، که یک چنین چیزی نه تنها انجام نشده است بلکه این همه اختلاف فقهاء در جمیع امکنه و اعصار خود شاهدهی برخلاف مقتضای این قاعده لطف مدعا می باشد . چگونه امام علیه السّلام به خود اجازه می دهد که فقیهی از روی ادله بدون هیچ قصور و یا تقصیری حکمی را برخلاف حکم الله واقعی استنباط نماید و آن را در اختیار همه افراد امت قرار دهد ؟ آیا این مسأله مخالف قاعده لطف نیست ؟ و اگر ما این استثناء را در بعضی از موارد بپذیریم از باب حُکْمُ الْأَمْثَالِ فِيمَا يَجُوزُ وَفِي مَا لَا يَجُوزُ وَاحِدٌ در سایر موارد نیز باید بپذیریم ؛ و اگر در برهه‌ای نسبت به بسیاری از فقهاء حکم خطاء را جائز شمريم ، در برهه‌ای نسبت به کل فقهاء نیز باید جائز شمرد . بنابراین حکم به وجوب بیان خلاف در صورت اجماع و عدم وجوب در سایر موارد حکم به متناقضین در مورد شؤون امامت و ولایت است . و شاید بدین لحاظ بوده است که سید مرتضی - اعلی الله مقامه - این طریقه را مردود دانسته است .

بنابراین باتوجه به اشکالات فوق ما دلیلی بر ثبوت و حجیت

این اجماع نیز نمی توانیم داشته باشیم ؛ و الله العالم .

مسلك سوّم در حجّیت اجماع طریقه حدس است ، به این بیان که : چنانچه اجماعی در همه ازمه تا زمان معصوم علیه السّلام منعقد شود و برای انسان قطع به انتساب حکم به امام علیه السّلام حاصل شود این اجماع می تواند حجّت باشد ؛ زیرا اتّفاق فقهاء در همه اعصار با وجود اختلاف آراء آنها در کثیری از مسائل فقهیه خود موجب حصول این قطع خواهد بود که حکم مجمع علیه قطعاً منتسب به امام علیه السّلام می باشد .

أمّا چنانچه گذشت این اجماع نباید مستند به دلیل فقهی باشد ، زیرا لقائل آن یقول : ممکن است فهم عرفی و کیفیت استنباط فقهاء از یک دلیل شرعی آنها را ملزم به اتّخاذ چنین حکمی نموده است ! و قطعاً شرائط استنباط و قرائن در تحقّق موضوع حکم دخالت غیر قابل انکاری دارد ، و لذا ممکن است همین شرائط و قرائن برای فقهی دیگر منتج به حکم سابقین نباشد و موضوع به نحو دیگری برای او محقّق گردد ؛ و یا جلالت و عظمت بعضی از فقهاء موجب عدم تعرّض سایرین نسبت به حکم مستنبط از آن فقیه شده باشد . و همینطور سایر فقهاء در اعصار بعد نیز بمتابعت از سلف صالح خود و عدم تجرّی بر فتوای مخالف خود موجب تحکیم و استقرار این حکم شده باشند . از آن گذشته ما هیچ اتّفاقی را بدین نحو در فقه نمی یابیم که بدون استناد به دلیل محکم شرعی تبیین حکمی از احکام فقهی را بنماید ، و اگر چنین اتّفاقی موجود باشد مستند به ادلّه فقهیه و از جمله ضروریات دین خواهد بود .

و مسأله ضروریات دین و یا مذهب با مسأله اجماع حدسی تفاوت فاحشی دارد و کسی در آن اشکال و ایرادی ندارد. بنابراین ادعای یک همچین اجماعی نیز بدون دلیل و یا بر پایه اموری سواى مبادی و لئیه قیاسات برهانیة اولیات می باشد.

اینها طرق معروفه حجیت اجماع است، گرچه بعضی از طرق دیگر نیز وجود دارد که ذکر آن تطویل بلاطائل خواهد بود. با توجه به این مسأله حال بینیم اجماعی که مستند فقهی بسیاری از فقهاء در حکم به نجاست غیر مسلم می باشد در چه پایه از متانت و رزانت فقهی قرار دارد و به چه میزان می توان آن را در طریق اجتهاد لحاظ نمود؟

اولاً: شکی وجود ندارد که مبنا و دلیل مجمعین و فقهاء از زمان ائمه علیهم السلام به بعد بر اساس آیه شریفه و روایات در این باب می باشد. بنابراین نکته مهم در انعقاد اجماع که عدم ابتناء آن بر ادله اجتهادیّه است، در اینجا مفقود می باشد.

ثانیاً: وجود فتوای مخالف است که از زمان قریب به زمان ائمه علیهم السلام به بعد در میان فقهاء وجود دارد. چنانچه گذشت - و در میان متأخرین حکم به طهارت ذاتی اهل کتاب بسیار رائج و دارج شده است، و این خود دلیل بر عدم انعقاد اجماع می باشد؛ زیرا چگونه ممکن است که با وجود اجماع مدعا فقیهی چنین جرأتی پیدا کند که حکم به خلاف صادر کند؟

بنابراین صرف نظر از عدم حجیت اجماع بطور کلی و عدم

انعقاد آن بصورت عینی و خارجی در خود نفس تحقّق این اجماع نیز خدشه و اشکال موجود می‌باشد. و لذا اگر شخصی ادّعا نماید که در حکم به نجاست ذاتی غیر مسلم هیچ دلیل قانع کننده‌ای وجود ندارد، سخن به گزاف نگفته است.

در اینجا ممکن است ادّعا شود توجّه به سیره در میان مسلمین (شیعیان) به حیثی که حکم به نجاست غیر مسلم شعار آنها در مقابل مخالفین شده است ما رابه وجود سیره در زمان ائمه علیهم السّلام دلالت می‌نماید، و این خود دلیل بر کیفیت استفاده از روایات دالّه بر نجاست از ناحیه فقهاء می‌باشد، و همچنین طرح روایاتی که نصّ در طهارت ذاتی غیر مسلم دارند و یا اینکه ظاهر در آن می‌باشند. لذا باید گفت چنین لّاعائی عاری از حقیقت بوده و ادّعائی بیش نیست؛ زیرا همچنان که صاحب «مصباح الفقیه» افاده نموده است، این سیره پس از زمان ائمه علیهم السّلام بوجود آمده و توسط تقلید از فقهاء در میان شیعه متداول شده است، و الاّ در زمان ائمه علیهم السّلام کاملاً حکم برعکس بوده است. دلیل براین مسأله کثرت روایات مصرّحه بر طهارت و یا ظاهر در آن و یا حتّی محتمل النّجاسه از آنها می‌باشد، زیرا در صورت تحقّق سیره بر نجاست ذاتی اهل کتاب و غیره چطور راوی از امام علیه السّلام درباره ثوب و یا غذا و یا امر دیگری که با آنها اختلاط دارد و بواسطه عدم اجتناب از شرب مسکر و عدم اعتسال از جنابت و یا اکل لحم خنزیر و عدم اجتناب از نجاسات ممکن است آلوده شوند، سؤال می‌نماید؟ و اگر سیره بر نجاست ذاتی آنها بود

دیگر این سؤالاها و پاسخها از ناحیه امام علیه السلام صدر در صد لغو و بیهوده خواهد بود ؛ چنانچه در نامه محمد بن عبدالله الحمیری به حضرت بقیة الله ارواحنا فداه آمده است :

عِنْدَنَا حَاكِمَةٌ مَجُوسٌ يَأْكُلُونَ الْمَيْتَةَ وَلَا يَغْتَسِلُونَ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ
يَنْسِجُونَ لَنَا ثِيَابًا ، فَهَلْ تُجُوزُ الصَّلَاةُ فِيهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُغَسَّلَ ؟
فَكُتِبَ إِلَيْهِ فِي الْجَوَابِ : لَا بَأْسَ بِالصَّلَاةِ فِيهَا .^۱

در این روایت که در زمان غیبت صغری صادر شده است کاملاً سیره امت را بر حکم به طهارت ذاتی اهل کتاب بیان می کند ، و سؤال محمد بن عبدالله حمیری بر عروض نجاست از ناحیه نجاست خارجی است نه نجاست ذاتی . و همینطور روایاتی که گذشت از امام صادق علیه السلام و از امام رضا علیه السلام که تماماً در تبیین این معنی نص بر مطلوب و مراد بودند . و لهذا می توان گفت این ادعا نیز کاملاً بی اساس بلکه مطلب برعکس مدعا کاملاً واضح و روشن بوده است.

۱- وسائل الشیعة ، کتاب الطهارة ابواب النجاسات الباب (۷۳) ، حدیث ۹ .

خاتمه بحث در بیان اموری چند

اول اینکه بحث نجاست ذاتی مشرکان و بطور کلی غیر اهل کتاب از سایر کفار در کتب روائی ما ذکر نشده است و استناد فقهاء بر نجاست مشرکان منحصر است در آیه شریفه :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ﴾^۱،

و چنانچه ذکر شد این آیه دلالتی بر نجاست ظاهریه ندارد و مقصود از آن خبث باطن و قذرات نفسانی می باشد؛ مضافاً به روایاتی که در باب رضاع و یا در باب نکاح و غیره که دلالت بر عدم نجاست ذاتی مشرکان دارد وارد است .

مثلاً روایتی است از :

حَمِيدِ بْنِ زِيَادٍ ... عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ : قَالَ : سَأَلْتُ

۱- سورة التوبة(۹) صدر آیه ۲۸ .

أَبَاعَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ يَصْلِحُ لِلرَّجُلِ أَنْ تَرْضِعَ لَهُ الْيَهُودِيَّةُ وَالنَّصْرَانِيَّةُ وَالْمُشْرِكَةُ؟ قَالَ: لَا بَأْسَ، قَالَ: امْنَعُوهُمْ مِنْ شُرْبِ الْخَمْرِ.^۱

در این روایت چنانچه گذشت امام علیه السلام حکم رضاع مشرکه را در ردیف رضاع اهل کتاب جایز شمرده است و هیچ دلیلی بر صورت ضرورت چنانچه ادعا شده است نمی باشد، بلکه اطلاق آن موجب جواز، و اگر نهی در این باب وارد باشد محمول بر کراهت است؛ چنانچه مقتضای جمع و حمل بر این صورت است.

همچنین روایتی که زهری، از امام سجّاد علیه السلام

گذشت:

قَالَ: لَا يَحِلُّ لِلْأَسِيرِ أَنْ يَتَزَوَّجَ مَا دَامَ فِي أَيْدِي الْمُشْرِكِينَ مَخَافَةَ أَنْ يُوَلَّدَ لَهُ فَيَبْقَ وَلَدُهُ كَافِرًا فِي أَيْدِيهِمْ.^۲

در اینجا نیز امام علیه السلام اشکالی بر نفس زواج وارد نمی کنند، بلکه اشکال متوجّه آثار و تبعات زواج با مشرکه است و آن نتاج ولد و بقاء آن نزد کفار و مشرکین می باشد. در این روایت نیز تلویحاً حکم به جواز نکاح با مشرکه در غیر از بلاد شرک داده شده است.

و کذلک روایتی را که أحمد بن إدريس مرسلأً از امام صادق

۱- وسائل الشیعة، کتاب النکاح، ابواب أحكام الأولاد، الباب (۷۶)، حدیث ۵، ج ۲۱، ص ۴۶۵.

۲- وسائل الشیعة، کتاب النکاح، ابواب ما یحرم بالكفر و نحوه، الباب (۲)، حدیث ۵، ج ۲۰، ص ۵۳۷.

علیه السلام در مورد سُور نقل می کند :

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنَّهُ كَرِهَ سُورَ وَوَلَدِ الزُّنَا، وَ سُورَ
الْيَهُودِيَّ وَ النَّصْرَانِيَّ وَ الْمُشْرِكِ وَ كُلِّ مَا خَالَفَ الْإِسْلَامَ وَ كَانَ أَشَدُّ
ذَلِكَ عِنْدَهُ سُورَ النَّاصِبِ .^۱

در این روایت لفظ کراهت محمول بر جواز است مضافاً به
قرینه سُور یهودی و نصرانی و ولد زنا که قطعاً نجس نمی باشد ، و با
توجه به وحدت سیاق مشرک نیز محکوم به طهارت است .

با توجه به مطالب مذکوره و آنچه قبلاً در مورد ورود مشرکین
در مسجد النبی و کذلک در مسجدالحرام ذکر شد روشن می گردد : در
شرع مقدّس اسلام حکم شارع بر طهارت ذاتی مشرکان بوده است
ولی آیه در مقام اثبات قذارت باطنی آنها مردم را از ورود آنان به
مسجد الحرام برحذر می دارد . و این معنی آنسب است به اینکه
بگوئیم مقصود از نجاست قذارت ظاهری و نجاست واصطلاحی آنان
است ، زیرا ادخال شیء نجس در مسجدالحرام در صورتی که موجب
تنجیس آن نگردد موجب هتک حرمت آن نیز نخواهد شد . و از طرفی
بسیار محتمل است که آیه شریفه در مقام بیان یک حکم سیاسی
منطبق با شرائط و ظروف آن زمان باشد . زیرا آنان با ورود به
مسجدالحرام و ایتیان به عبادات خاصه خود ، از طرفی موجب هتک

۱- وسائل الشیعة ، کتاب الطّهارة ، ابواب الأسار ، الباب (۳) ، حدیث ۲ ، ج ۱ ، ص

احترام بیت الله الحرام شده و حرم توحید و بیت منزّه او را با ورود خود دچار آشفتگی و هرج و مرج و تشویش اذهان و ورود خواطر و صوارف از توجه به توحید می‌گردانیدند، و از طرف دیگر موجب تثبیت موقعیت و وضعیّت سیاسی خود شده و به عبارت دیگر این خود یک بی‌اعتنائی به نشر کلمه توحید و استقرار شرع مقدّس اسلام در همه بلاد و أمکنه تلقّی می‌گردید؛ و لذا از جانب حضرت احدیّت حکم به ممانعت از ورود آنان صادر شده است. فلذا می‌توان آیه شریفه را حمل بر نجاست باطنی و قذارت و کدورت نفسانی نمود و در صورت شکّ در انطباق طبعاً حکم به طهارت موافق با جریان اصول خواهد بود.

مضافاً به اینکه: در روایات مذکوره نیز به اندازه کافی شواهد دالّ بر طهارت ذاتی مشرکان موجود می‌باشد. و بناءً علیهذا باید اذعان نمود که مشرکان و سایر فرق از مردم مانند اهل کتاب محکوم به طهارت ذاتی می‌باشند. والله العالم.

دوم: بسیاری از فقهاء در کتب فقهی و روایی خود روایات صریحه دالّه بر طهارت ذاتی اهل کتاب را محمول بر صورت تقیّه نموده‌اند. اما با توجه و تدبّر در روایات در موارد مختلفه باید اذعان نمود که نه تنها حمل روایات بر مورد تقیّه مستبعد، بلکه ممتنع می‌باشد. آخر چطور ممکن است روایتی را که در آن امام علیه السّلام به آن فرد نصرانی زاده تازه مسلمان امر می‌کند از غذای آنان تناول کند (در صورتی که ابوین او از استعمال گوشت خوک و شرب خمر

اجتناب می‌کنند) حمل بر تقیّه نمود؟! و یا سایر روایات در این باب.

و آیا امام علیه السّلام نمی‌تواند به آنها بگوید در صورت تقیّه از غذای آنان بخورید ولی بعد دست و دهان و لباس خود را بشوئید؟ و یا آنان را از استفاده از لباس آنها بر حذر بدارد؟ و بطور کلی آیا اصلاً تقیّه در این مورد هست یا نیست؟ با توجه به اینکه مسأله طهارت و نجاست یک مسأله شخصی و قابل اخفاء و اختفاء است، و شخص می‌تواند در این مورد بدون اینکه احدی متوجّه شود به تکلیف واقعی خود عمل نماید. و آیا جواز ازدواج با اهل کتاب هم تقیّه بوده است؟ و آیا کنیز نصرانی در منزل امام رضا علیه السّلام هم تقیّه بوده است؟! و آیا استفاده لشکر اسلام از غذای اهل ذمه نیز تقیّه است؟

عجبا! نگارنده در اینجا نمی‌تواند تعجب خود را از این همه مبعدّات و امور مستنبطه بعیده فی نهایت البعد پنهان نماید؛ و کیت شعری این فقهای که همینطور این همه روایت را در ظروف مختلفه حمل بر تقیّه نموده‌اند، آیا هیچ به حقیقت و واقعیت و وجود عینی و خارجی تقیّه فکر کرده‌اند؟ و یا اینکه رجماً بالغیب تیری در تاریکی پرتاب نموده خود را از دغدغه بحث و تحقیق و تشویش فراز و نشیب آن رها کرده هیچ فکری و اندیشه‌ای به تبعات این مسأله نکرده‌اند؟ و لذا مرحوم صاحب «مصباح الفقیه» بحث در این مورد را از جمله تلفیفات می‌شمرد و ابدأً واقعی به این محامِل نمی‌نهد و آنها را به هیچ می‌شمرد و ادله طهارت ذاتی اهل کتاب را بدون معارض و مناقض قلمداد می‌کند.

و این مسأله مانند بسیاری از مسائل دیگر موجب تأسّف ارباب تحقیق و تعمیق گردیده است. در بسیاری از موارد دیده می‌شود فقیهی بدون توجّه به دلالت روایت و کیفیت جمع آن با سایر ادلّه و تأمل در مضامین آن فوراً به حیثیت جهت روایت پرداخته و او را حمل بر تقیّه نموده‌اند و بالکلّیه از حجّیت ساقط می‌نمایند؛ در حالیکه با اندک تأملی می‌توان حمل صحیحی بر آن تصوّر نمود و کلام امام علیه‌السّلام را از لغویّت خارج ساخت. مگر به این آسانی می‌توان فوراً یک روایت را به مجرد معارضه ظاهریه با روایات دیگر از حیث حجّیت ساقط نمود؟ و یا به صرف تمرکز بعضی از احتمالات و استحسان سلیقه‌های شخصی و فردی از احکام الهی و کلمات معصومین علیهم‌السّلام دست شست؟ و آیا متأخرین از فقهاء که حکم به طهارت اهل کتاب داده‌اند، چگونه متوجّه این مسأله تقیّه نشده‌اند؟ اینها و نظائر اینها سؤالهایی است که یک محقّق را به اندیشه و دغدغه نگرشی مجدد و تحقیقی مضاعف در کیفیت اخذ فتوی و استنباط احکام از اصول استنباط وامی‌دارد.

سوّم اینکه: گرچه در مقام جمع بین روایات مختلفه در این باب حکم به رجحان قاطع روایات دالّه بر طهارت جمیع اقسام بشر از ملل مختلفه می‌نمائیم، امّا این مطلب پر واضح است که مصبّ روایات منقوله از ائمّه معصومین صلوات الله و سلامّه اجمعین بر استحباب احتیاط و اجتناب از تماس و مباشرت با فرق مختلفه می‌باشد؛ و حتّی الامکان بهتر است از تناول اطعمه آنان و تماس با

آنان حتّی در صورت اجتناب از مسکر و لحم خنزیر خوداری نمود .
در اینجا بحث ما حول مسأله طهارت ذاتی انسان پایان
می‌پذیرد . و با توفیق روز افزون برای محققان و اندیشمندان فقه
اسلام و علوم اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام ، مؤلّف
همگی آنان را به بحث و تحقیق و نقد در رساله مذکوره فرامی‌خواند و
از نظرات سودمند و بیانات ناقدانه آنان بگرمی استقبال می‌نماید ، و
به عنوان هدیه‌ای در خور تأمل و تعمّق به پیشگاه علم و فقاہت
عرضه می‌دارد . خداوند متعال مسیر همه ما را متقن و روش ما را
ممضی و منطبق با طریق اولیای گرام و أئمّه هدی صلواتُ اللّٰه و سلامه
علیهم بگرداند بِمَنِّهِ وَ كَرَمِهِ .

الرّاجی الی رحمة ربّه السّید محمّد محسن الحسینی الطهرانی

شب هفتم محرّم الحرام سنه ۱۴۲۴ هجری قمری

بلده طیبه قم .

فهرست منابع

فهرست منابع

- الاحتجاج: طبرسی، نشر المرتضى، مشهد مقدس، سال ۱۴۰۳ هـ. ق.
- أحكام القرآن: الجصاص، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، سال ۱۴۱۵ هـ. ق.
- الارشاد: الشيخ المفيد، طبع مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، چاپ دوم، سال ۱۴۱۶ هـ. ق.
- بحار الأنوار: علامه مجلسی، دار إحياء التراث العربی، چاپ سوم، سال ۱۴۰۳ هـ. ق.
- بداية المجتهد: ابن رشد، مؤسسه ناصر الثقافیه.
- التفسير الكبير: فخر رازی چاپ سوم.
- تفسير فرات الكوفي: چاپ وزارت إرشاد اسلامی، تحقیق محمد کاظم، چاپ اول، سال ۱۴۱۰ هـ. ق.
- تفسير الميزان: علامه طباطبائی، دارالكتب الإسلامية، طهران، چاپ دوم، سال ۱۴۱۳ هـ. ق.
- تهذيب الأحكام: شيخ طوسی، تحقیق سید حسن موسوی خراسانی، دارالكتب الإسلامية، طهران.
- الثاقب في المناقب: ابن حمزة طوسی، تحقیق نبیل رضا علوان، نشر انصاریان، قم، چاپ دوم، سال ۱۴۱۲ هـ. ق.
- جواهر الكلام: شيخ محمد حسن نجفی، طبع دارالكتاب الإسلامي، طهران، چاپ دوم.
- المخارج و الجرائح: قطب الدين الراوندي، تحقیق ونشر مؤسسة الامام المهدي عجل الله فرجه، قم.
- الخصال: شيخ صدوق، چاپ جامعه مدرسین، قم، سال ۱۴۰۳ هـ. ق.

١٦٦ رساله طهارت انسان

دلائل الآمامة: محمد بن جرير طبري شيعي ، نشر المطبعة الحيدرية ، نجف
أشرف ، سال ١٣٨٢ هـ

الدريعة الى أصول الشريعة: شريف مرتضى ، تحقيق أبو القاسم خرجي ، نشر
دانشگاه طهران .

روح المعاني: علامه آلوسي ، دار احياء التراث العربي بيروت ، چاپ چهارم ،
سال ١٤٠٥ هـ . ق .

سعد السعود : سيد بن طاووس حسني ، نشر الشريف الرضي ، قم .

السنن الكبرى : البيهقي ، دار المعرفة ، بيروت ، سال ١٤١٣ هـ . ق .

شرح نهج البلاغه : ابن أبي الحديد معتزلي ، تحقيق محمد أبو الفضل ابراهيم ، دار
إحياء الكتب العربية ، چاپ اول ، سال ١٣٧٨ هـ . ش .

شرح معاني الآثار : أحمد بن محمد بن سلمة الطحاوي ، نشر عالم الكتب ،
بيروت .

صحيح البخاري : چاپ أفتست از طبع دار الطباعة العامرة ، استانبول ، سال
١٤٠١ هـ . ق .

علل الشرايع : شيخ صدوق ، نشر دار احياء التراث العربي ، بيروت ، چاپ دوم ،
سال ١٣٨٥ هـ . ق .

عمدة القاري في شرح صحيح البخاري : بدر الدين عيني ، دار احياء التراث
العربي .

الغيبة : شيخ طوسي ، تحقيق شيخ عباد الله طهراني و شيخ علي أحمد ناصح ،
مؤسسه معارف اسلامي ، قم ، چاپ اول ، سال ١٤١١ هـ . ق .

فتح الباري بشرح صحيح البخاري : ابن حجر عسقلاني ، دار احياء التراث
العربي ، بيروت ، چاپ چهارم ، سال ١٤٠٨ هـ . ق .

الفقه على المذاهب الأربعة : عبدالرحمن الجزيري ، دار احياء التراث العربي ،
چاپ هفتم ، سال ١٤٠٦ هـ . ق .

قرب الإسناد : حميري قمي ، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث ، چاپ اول ، سال

- ١٤١٣ هـ . ق .
قواعد الأحكام : علامه حلي ، نشر جامعه مدرسین ، قم ، چاپ اول ،
سال ١٤١٣ هـ . ق .
الكافي : شيخ كليني ، چاپ دارالكتب الاسلاميه ، طهران ، سال ١٣٩١ هـ . ق .
لسان العرب : ابن منظور ، چاپ دار صادر ، بيروت ، (١٥ جلدی) .
المحلى : ابن حزم اندلسي ، تحقيق لجنة احياء التراث العربي ، دار الجبل ، بيروت .
مدينة المعاجز : سيد هاشم بحراني ، مؤسسه معارف اسلامي ، چاپ اول ، سال
١٤١٤ هـ . ق .
المزار الكبير : محمد بن جعفر بن مشهدي ، تحقيق جواد قیومی اصفهانی ،
مؤسسه نشر اسلامي چاپ اول ، سال ١٤١٩ هـ . ق .
مستدرک الوسائل : محدث نوری ، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث ، چاپ اول .
المسترشد في إمامة أمير المؤمنين : محمد بن جرير طبري شيعي ، تحقيق شيخ
أحمد محمودي ، مؤسسه الثقافة الاسلاميه ، چاپ اول ، سال ١٤١٥ هـ . ق .
مصباح الفقيه : آقا رضا همداني ، طبع سنگي ، نشر مكتبة الصدر .
مصباح المتهجد : شيخ طوسي ، مؤسسه فقه الشيعه ، بيروت ، چاپ اول .
المصنف : ابن أبي شيبه ، تحقيق وتعليق سعيد محمد اللحام ، دار الفكر ، بيروت ،
چاپ اول ، سال ١٤٠٩ هـ . ق .
المعتبر في شرح المختصر : محقق حلي ، طبع مدرسة امام امير المومنين عليه
السلام ، سال ١٣٦٤ هـ . ق .
مفتاح الكرامة : سيد محمد جواد عاملي ، تحقيق شيخ محمد باقر خالصي ،
جامعه مدرسین ، قم ، چاپ اول ، سال ١٤١٩ هـ . ق .
مكارم الأخلاق : شيخ طبرسي ، مؤسسه اعلمي ، بيروت ، چاپ ششم ، سال
١٣٩٢ هـ . ق .
منتهى المطلب : علامه حلي ، چاپ سنگي .
من لا يحضره الفقيه : شيخ صدوق ، چاپ جامعه مدرسین ، قم .

نهج البلاغة: شرح محمد عبده ، دارالتعارف للمطبوعات ، بيروت .
الوجيز في فقه الامام الشافعي: أبو حامد الغزالي ، تحقيق علي معوض و عادل
عبدالموجود ، دار أرقم ، بيروت ، چاپ اول ، سال ١٤١٨ هـ . ق .
وسائل الشيعة: حرّ عاملي ، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث ، قم ، چاپ سوم ،
سال ١٤١٦ هـ . ق .